هذا کتاب نخب
الانساب و بحر المصائب
در نسب دوازده امام
و سادات و امام
زادگان ۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لخالق البرایا والشکر لواهب العطایا والصلوٰة والسلام علی النبی
والوصیّ والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا
والتقی والنقی والعسکری والمهدی الهادی صاحب الزمان صلوٰة الله
علیه وعلیهم اجمعین امّا بعد در توصیف وتعریف ائمهٔ هدی علیهم السلام
چنین گوید مصنّف این کتاب ابومخنف بن لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه
واین کتاب را کنز الانساب وبحر المصائب نام کرده و کاتب این
کتاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که بدست مبارک
خود نوشته بودند وبعضی بخط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بوده واین کتاب شریف مدّتی روزگار در مسجد اقصی بماند از هجرت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلّم بششصد وپنجاه وشش سال
رسیده بود که حضرت سیّد ابوطاهر بن جعفر بن عمران بن موسی بن
حضرت امام محمّد تقی علیه السلام این کتاب شریف را از مسجد اقصی
بولایت عجم آورد ... روزگار گذشت که حضرت سیّد ابوطاهر

سلیم و حکیم و حلیم اما محمد بن حسن بن حضرت امام حسن ع را نه فرزند بود بدین اسامی
لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت و سلام
اما یعقوب بن حسن بن حضرت امام حسن را هشت فرزند بود بدین اسامی
ایوب و عزیز و عیسی و کامل و زاهد و عابد و واحد و غفار اما یونس بن حسن بن
حضرت امام حسن ع را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و ملک جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل اما حارث بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را پنج
فرزند بود مالک و ملک موسی و رزاق و رحیم تا زمانیکه هشام بن عبدالملک
مروان حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه نمود
جمله امام زادگان روی باطراف و جوانب نمودند اما محمد بن زید بن حضرت
امام حسن ع را دو فرزند یوسف و یونس در زمان مسیب در شهر دمشق شهید
کردند علی و اسحق را در جزایر شهید کردند اما حسن بن حضرت امام حسن ع را
دو فرزند در زمان عبدالملک مروان از بغداد روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را با یک فرزند
احمد نام در مسجد ری شهید کردند وی را بالقاب حسن مثنی خواندند و باقی فرزندان متفرق
شدند بعضی بولایت مازندران رفتند اما یحیی و یونس را در ولایت ورامین شهید
کردند و در سوخچ ایوانکی اما محمود و یعقوب و جعفر فرزندان محمد بن حسن بن حضرت
امام حسن ع را لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت
آن هشت تن را در دماوند سوخچ فیلکاه شهید کردند و تنهای مبارک ایشان را
که در میان خاک و خون افتاده بود کس را زهره آن نبود که خاک نماید چون
شب در آمد یحیی بن شجاع الدین ابولؤلؤ انصاری با فرزندان امامزادگان را

دفن کردند انکه یحیی با فرزندان گفت بابا جید گنبد تا خارجیان واقف نشوند از این
سبب القاب آن طایفه بابا جید بماند اما حارث بابا دی بعد مرتبه موسی افتاد
وایشان را شهید کردند و هاشم بسیار جراحت رسیده بود چون بمکه موسی رسیدند
بجوار رحمت حق پیوست اما مرتضی و ابو تراب بولایت دار المرز با زندران
افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مرتضی اما سپهسالار
با فرزندان از شهر ری بولایت دار المرز آوردند و مدتی روزگار در شعب جبل
بسر بردند و بعد از آن روی بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند ایشان را
شهید کردند اما سپهسالار ری زید بن حضرت امام حسن عم را با دو فرزند اسلام
کنعان در شهر قم شهید کردند اما قاسم بن عبد الله حضرت امام حسن علیه السلام
در ولایت دماوند بموضع کل خندان شهید کردند معصوم و مظلوم بن عبد الله
در ولایت ورامین شهید کردند بموضع آب باریک اما عون و سالم و سعید
بن عبد الله در ولایت ورامین بموضع خاره شهید کردند اما خضر و الیاس
بن ابراهیم را در ولایت طالقان بموضع مرجان شهید کردند اما عبد مناف
و عبد المطلب بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن عم را در شهر رستاق شهید
کردند اما عبد المجید بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن عم را در شهر سمنان شهید
کردند اما عبد الله و زکریا و ادهم را در شهر ورامین شهید کردند اما سپاه انگیز
بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام را از بغداد در دی بولایت
دار المرز جیلان بفرستاد و مدتی روزگار در شعب جبال بسر برد و وی را گیاه
سپاه انگیز میگفتند از جهت آنکه با هشام بن عبد الملک مروان بسیار مجادله
نموده بود آخر الامر روی بدار المرز نهاده بموضع کوه پایه وطن ساخت و ذریات

وی بسیار شد تا زمان خلفای بنی عباس و آن ملعون حکم کرده بود که سید صحیح النسب را
بکشند و بسوزانند چون خلفای بنی عباس بکوه پایه مازندران بموضع رستاق رسیدند
سیدان رستاق را زجر و سیاست کردند و آنکه مردمان ولایت رستاق نزد
آن ملعون آمدند و قسم یاد کردند که اینها در ده رستاق میباشند شخند و سید
نیستند چون آن منافقین این سخنان بشنیدند دست از کشتن سادات باز داشتند
و از آن زمان القاب ایشان بشیخ مذکور است و سیادت مخفی ماند اما فضل
بن زید بن حضرت امام حسن ع را در زمان عبد الملک مروان روی بسبزوار نهاد
و جمله فرزندان در عقب وی می رفتند و چون بشهر دامغان رسیدند فضل را
با دو فرزند دیگر عبید الموالی و عبد المعالی در شهر دامغان شهید کردند و عبید
الباقی و عبد الفضل در شهر سبزوار رسیدند و وطن ساختند و ذریت ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی بماندند اما عبد اللطیف بن فضل بن زید بن حضرت امام
حسن ع را بکوه پایه وندکان شهید کردند اما طیب بن حسن بن حضرت امام حسن ع را
در توابع شهر شمران بموضع ادلی شهید کردند اما سام و جالوت در ولایت لمسه
افتادند چون به بیابان قلعهٔ لمسه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما سلیم و حکیم و حلیم
در ولایت شیروان افتادند چون بشهر شماخی رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
حمید بن حسن بن حضرت امام حسن ع را در توابع شمران در موضع سمانک طایفه
کاوسواران شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن حسن بن امام حسن علیه السلام
در زمان هشام بن عبد الملک مروان روی بولایت لاریجان نهادند
آنجا شهید کردند اما ایوب و عیسی و کامل و عزیز و زاهد و عابد و غفار بشهر
رستاق رسیدند مردمان مروانک و حسن سونا و علی سونا مقدمهٔ لشکر ضلالت

بودند در عقب شاهزادگان رفتند و بسیار محاوله کردند و آخر الامر آن هشت نفر
امامزاده کانرا در موضع شهرستان حسن سونا و علی سوناى مذکور شهید کردند اما
فرزندان یونان بن حسن بن حضرت امام حسن ع ا را در ولایت یزد افتادند و نام
ایشان جبرئیل و میکائیل و عزرائیل بود چون بشهر یزد رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما فرزندان حارث بن حسن بن امام حسن ع م مالک و موسی را در آذربایجان
شهید کردند مالک و ارزق و رحیم بولایت خراسان افتادند و وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی اما ابوتراب بن حسن بن امام
حسن ع ا راشش فرزند بود بدین اسامی سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد
اما سلیم و مسلم و محمد در ولایت استرآباد افتادند و در موضع کلپاد وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی فصلی دیگر از حکایت قاسم بن امام
حسن ع م هست در این مجلس ذکر میشود

در ذکر عدد اولاد حضرت امام حسین علیه السلام و احوال ایشان

در اخبار وارد است که حضرت امام حسین ع ا راشش فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام زین العابدین و علی اکبر و عبد الله و محسن و دختران زبیده خاتون و فاطمه
اما علی اکبر و عبد الله را در زمین کربلا شهید کردند اما حضرت امام زین العابدین ع
و محسن و فاطمه را در دمشق بردند و محسن ششماهه بود در بین راه بجوار حق پیوسته
و باقی اسیران را بدمشق بردند اما خواهران حضرت امام حسین ع م سه تن بودند
زینب و رقیه و ام کلثوم بروایتی چون بشام رسیدند محسن بن حضرت امام
حسین ع ا آنجا قربان یافت اما از سلمان بن عبد الله شیرازی منقول است

چون اسیران اهل بیت حضرت محمد مصطفی ص و مرتضی ع را بدمشق آوردند من آنجا
بودم که ایشانرا به نزدیک حرم یزید جا دادند و مردی بود نزد یزید که او را طاهر بن
ارث میگفتند و دامغانی بود طاهر روایت کرده که من آن شب نزد یزید بودم
او را خواب در گرفت و گفت یا طاهر بیا تا سر خود را در دامن تو نهم آنگاه من
نشستم و یزید سر خود را بدامن من نهاده در خواب رفت و سر مبارک حضرت امام
حسین ع را در طشت زرین نهاده بودند چون ساعتی از شب گذشت دیدم که
فریاد از پردگیان حضرت امام ع برآمد ناگاه دیدم که سر مبارک آنحضرت از
ی برخاست و بر سر آن طشت بقدر چهار ارش ایستاد و مانند ابر بهاری
ک میبارید و میزارید و میفرمود که اللهم هذا اولادنا و اهلنا چون من آن
دم ترسیدم و گریه و ناله آغاز کردم و جامه بر تن چاک زدم و باواز بلند گفتم که ای
بیت مظلومان شما را چه افتاده است پردگیان گفتند که از حضرت شهید
بلا دختری ماند فاطمه نام و طفل است اکنون در خواب بود و بیدار گشته فریاد
ورد که پدر را در خواب دیدم مرا پیش پدر برید که دیدن پدر آرزو دارم برخو
و برآورد چون وی را چنان دیدیم ما را طاقت نماند و وی را حضرت امام حسین ع
بار دوست میداشت چون من از پردگیان این سخن بشنیدم فریاد برآوردم
آنکه یزید از خواب بیدار شد و دید که سر مبارک همچنان ایستاده بود و یزید بر
واست از من احوال پرسید که بقدرت خدا تعالی سر مبارک روی بیزید
د و گفت ای پسر معویه من در حق تو چه بد کردم که تو با من چنین بیداد کردی
تنهای ما را در زمین کربلا انداختی و سرهای ما را آوردی و پردگیان ما را
فت ما را اسیر کردی و خانمان ما را غارت نمودی نداشتی و در قرآن

نخواهی که سبب آفرینش انس و جن و جمیع موجودات حضرت مصطفی ص و اولاد
دست چگونه روا داشتی که گوشواران عرش رحمانی را به تیغ بیدریغ شهید
گردانیدی و فردا رسول خدا ص و علی مرتضی ع را چه جواب خواهی داد و بعد
از آن بقدرت خدا تعالی باواز فصیح فرمود بار خدایا سزای عذاب آخرت را
تو دانی اما سزای عذاب دنیا را حسن مجتبی عاجلاً بده و بینائی و طمع دنیا را از او باز
گیری اما در کتب معتبره مذکور است که بعد از شهادت حضرت امام حسین ع
بچهل روز یزید را با تابعان و ظالمان کربلا هلاک کردند مع آنها که متابعت جنگ
با شهید کربلا نموده بودند و چون یزید این سخن شنید لرزه بر اندامش افتاد و انگاه
گفت تا سر مبارک افتاد و دیگر باره احوالات کربلا تازه کرد و باز چنین خروش
برآوردند که بلا وا علی رسید و زبان بفریاد یا محمدا و اعلیا و احسنا و احسینا
برکشادند چون فاطمه را چشم بر سر مبارک پدر افتاد فریاد برکشید و آن سر خون
آلود را بوسه داد و میگفت ای جان پدر این چه حالتست که ترا افتاده که با من
سخن نمیگوئی و مرا در بر نمیگیری و احوالات اهلبیت را نمیپرسی و آن خون آلود را
بر روی خود میمالید و مینالید و زاری کنان جان بحق تسلیم کرد انا لله و انا
الیه راجعون مردمان چون این حال بدیدند جامها چاک کردند و دیگر بار
مصیبت کربلا برایشان تازه شد و در روایت آمده که حضرت امام زین
العابدین ع در آن وقت هفده ساله بود و کم و زیاد نیز گفته اند و در کوه لبنان
در بند یزید بود تا زمانی که مسیب بن قعقاع خزاعی خروج نمود و مار از قاتلان
حضرت امام حسین ع برآورد و در روایت دیگر آمده که حضرت امام زین العابدین ع
را با التماس زینب خاتون بند نکرده بودند بلکه بیکی از مقربان خود سپرده بود که ورا

ستم نکنند و رعایت کنند تا وقت طلب و بعد از آنکه مسیب خروج نمود محمد بن زید بن
حضرت امام حسن ع خبر رسید لشکر جمع کرده روی برآن مخالفان نهاده و
چون خبر مسیب رسید خوشحال شده با جمله سپاه باستقبال محمد بن
زید بن حضرت امام حسن ع بیرون رفتند و چون بهم رسیدند پیاده شده با جمله سپاه
قدم محمد بن زید را بوسیدند و آنکه مسیب او را با عزاز و اکرام تمام بمنزل خود آوردند
و مدتی که درگذشت باتفاق دمار از مخالفان برآوردند و بعد از آن روی
بدمشق نهادند و مدت دو ماه بقولی چهل روز دمشق را خراب کردند و تمامی
سپاه دمشق را بقتل درآوردند و عمر عاص و مروان حکم و خالد بن ولید پیش یزید
رفتند با چندین از مخالفان کوه لبنان و کوه را پناه کردند و بعد از آن یزید
کاغذی نوشت پیش امیر مسیب و محمد بن زید که مقصود شما چیست مسیب گفت
ما را مطلب این است که حضرت امام زین العابدین را از بند خلاص دهیم نه از
برای سلطنت است و پادشاهی و البته میباید فرستاد آنگاه یزید قاصدی پیش
مسیب فرستاد و قسم یاد نمود که عهد تازه کردم و بعد از آن بگفت تا حضرت
امام زین العابدین ع با جمله خدم و اسیران روانه سازند چون خبر مسیب رسید
که حضرت با تمامی اهل بیت میآیند با جمله امیران و بزرگان باستقبال شاهزادگان
بیرون رفتند چون بنزدیک حضرت رسیدند همگی پیاده شدند و جمله سپاه سر و پای
برهنه در دست و پای حضرت افتادند و ماتم حضرت امام حسین ع را از سر
گرفتند فریاد و واویلا و حسرتا برآوردند چنانکه ناله سپاه بفلک رسید بعد از آن
مسیب بفرمود تا از برای امام ع جامه و اسب خوب آوردند و سوار گردانیدند
و پردگیان را یکایک جامه پوشانیدند و چون مدت دو هفته بگذشت محمد بن

زید بن امام حسن ع همشیره خود را بعقد حضرت ع درآورد اما در بیان اخبار قاسم
بن امام حسن ع روایت میکند لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که در زمانیکه یزید قصد
اولاد امیر المؤمنین ع کرد و خاندان نبوت را خراب نمود و شجرهٔ نبوت را
بی بهره گردانید و علم شوم سیاه بدر خانه خویش افراشت و خانه کعبه را به آه
و نالهٔ اهلبیت خراب کرد در روایت درست آمده که کسانیکه تابع این ظلم و بغی شدند
و مرتکب این امر گردیده چهار کس بودند اول پسر زیاد و عمر و سنان بن انس
و شیث ربعی که مقدمه لشکر ضلالت بودند و بیعت رسول خدا را شکستند و کمر
عداوت آل محمد ص بر میان بستند تا آن روز که بزمین کربلا رسیدند و پردهٔ عصمت
محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع را دریدند و طمع خود را از آخرت بریدند وای بر آن قوم
که دعوی بندگی خدا و امتی محمد مصطفی کردند و چنان ظلم و جفا بر خاندان آل عبا روا داشتند
اما راوی روایت میکند که در آن زمان که مختار بن ابو عبیده ثقفی خروج کرد و کشندگان
حضرت امام حسین ع که در کوفه بودند دمار از آن مخالفان برآوردند و چند هزار خوارج
که کینهٔ آل محمد ص کمر عداوت بر میان بسته بودند و زبان شوم بناسزا گشوده
بتوفیق الله تعالی دمار از ایشان برآوردند و در بعضی کتب مذکور است که اول
کسیکه با قاتلان حضرت امام حسین ع حرب کرد علقمه بود و مسیب و بعد از آن
مختار اما اشعث که برادرزادهٔ سعد ازرق بود از زیر تیغ مختار روی بهزیمت
نهاده در کوه پایه استندار در بالای دربند که رود بار علیا وطن ساخت تا زمانیکه
یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از ظلم خارجیان ملک
در شام یعقوب بسر برد و بعد از آن روی در دهات نهاد چون در کوه پایه استندار
افتاد در بالای دربند رود بار بده اسنا کیوک رسید و او نا دهمان خوارج که عبد الله

بن امام حسین ع را در زمین کربلا تیر زده بود دیگر و امام زاده یوسف در آمدند و بهشت تیر
بتن مبارک امام زاده زدند آنا امامزاده مینالید و میگفت الله اکبر بد تیری بود که
بر من زدند پس امامزاده دست بدعا بر آورد و گفت الهی این قوم بد تیر بمانا د تا روز
قیامت بامر خالق کبیر آن طایفه هم چنان بد تیر بماندند تا در آن زمان که ملکشاه غازی
که کهترین فرزندان یزدجرد بن شهریار بود خروج کرد و ملکشاه غازی را چهار پسر بود ملک
اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک کیخسرو و آنا چون ولایت دار المرز به ملک کیخسرو
قرار گرفت بفرمود تا آن طایفه را که اسم ایشان بد تیر بود بیاوردند و بعضی را بکشتند و
بعضی را بسوختند و بعضی را خرج و تکالیف که بود بر گردن ایشان نهاد و هر سالی
هزار دینار زر سرخ از ایشان جریمه میگرفت چرا که ایشان از نسل سعد ازرق بودند و چون
بعد از مدتی اقتدار یافتند بتجدید مت طغرل مستعد گشته ظلم و ستم بتجدید با اهلبیت میرسانیدند روایت
میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی که چون حضرت امام حسین ع و برادران و برادرزادگان
جمله را شهید کردند حضرت امام زین العابدین بیمار و خارجیان بدرون خیمه در آمدند
و اهلبیت را اسیر ساختند و شخصی که نام وی نافل بن نعمان بود میخواست که حضرت
امام زین العابدین ع را شهید کند مردی بود در میان لشکر کفار که محاسن سفید
داشت عصائی در دست و نام وی حبیب بن محمد کیش بود گفت برادران ای ابن
نعمان او را بکشتید آخر از خدا شرم بدارید و از روز قیامت بر اندیشید که جواب رسول
خدا ص چگونه خواهید داد و حال این کودک بیگناه را میخواهید بکشید و چنان فریاد بر آورد
که عمر سعد بشنید و بانگ بر سپاه زد و گفت دست از اهلبیت باز دارید و هر چه
از غارت آورده اید باز دهید و حضرت امام زین العابدین ع را میازارید آنگه
دست باز داشتند و بعد از آن سرهای مبارک اهلبیت رسول خدا را جدا کردند

با سر مبارک حضرت امام حسین ع و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عم زادگان
از جمله اهل بیت بجده تن بودند که سر مبارک ایشان را از تن جدا کردند و بسر نیزه کرده بجانب
کوفه بردند و آنجا که یزید بفرمود تا منادی کردند و بزبان تعرض بمردمان کوفه
گفتند که ای مردمان اگر خواهید که امام خود را ببینید باستقبال بیرون روید آورده اند
که شیعیان بدر خانه سلیمان خرد خزاعی آمده برا و جمع شدند و ایشان را قصد
چنان بود که بر یزید خروج کنند چون ازین حکایت بشنیدند و بگوش آن رسید
بفرمود تا آن شب سرهای مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپهسالار عمر سعد و
شمر ذی الجوشن بودند و دو منزل راه برفتند و آنجا حصین بن نمیر کندی که سپهسالار
لشکر عجم بود در روی بعمر سعد کرد و گفت یا امیر شش ماه است که من درین ولایت
مانده ام اگر صلاح دانید مارا باز گردانید که خبر از خانه خود ندارم آنجا عمر سعد
امر کرد تا آنرا خلعت شاهی و اسب گرانمایه دادند و روانه گردانید پس زمین خدمت
ببوسید و گفت یا امیر ازین سرهای ابوترابی یکی را بمن ده تا در مکان خود برم و یاران
و دوستان من نیز شادی کنند پس عمر سعد امر کرد که سر مبارک حضرت امامزاده قاسم
نوزادرا باو دادند خوشحال گردیده روی براه نهاد روز و شب میراند و بهر دهی
که رسیدی ویرا اعزاز و اکرام کردندی تا مردمان قزوین و همدان و درگزین بسیار زر
و مال نثار کردند و چون بشهریار رسید خبر بری فرستاد که تمام بزرگان و امیران ری و خوا
ر و رامین و دماوند و کوه پایه جمله باستقبال او آمدند و زر و مال بسیار نثار او کردندی
گفتند که روح ابوسفیان از شما شاد باد و طغرل که حاکم ری بود امر کرد تا سر امامزاده
قاسم را بمیدان فرستادند و چوگان بازی کردند و شرم از مصطفی ع و مرتضی ع نداشتند
آنان در شاه میران سفلانی بود از نسل جابر بن عبدالله الانصاری و جاریه خانه

نام وی بود و در آن ده مقام ساخته بود آنگاه سر مبارک امامزاده قاسم را بخانه آن برسم
امانت سپرده و آن پیره زن کیفیت آن سر ندانست که از کیست و هر روز آن
سر مبارک را بجانب میدان میبردند و چوگان میزدند و باز میآوردند و بآن پیره زن
میسپردند تا شب جمعه رسید ناگاه پیره زن در خانه رفت دید که آن خانه پر نور است
و هیچ احتیاج بشمع و چراغ نیست متحیر ماند و گفت خدایا مگر این سر از اهلبیت رسول
خداست و گرنه از سر هیچ بنی آدمی چنین کرامت ظاهر نشود و چون پیره زن آن تجلی
از آن سر بدید از جای برخاست و آن سر خون آلود را بمشک و گلاب بشست و نوحه
بسر شاهزاده قاسم میکرد و میگفت : روی چگونه روی مانند آفتابی : موی
چگونه موی هر حلقه پیچ و تابی : آنگاه پیره زن زار زار بگریست و گفت نذر کرده‌ام
که امشب چهار شمع روشن کنم و نزدیک این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب
غفلت باز دارم شاید که بر من ظاهر شود که این سر مبارک از کیست چون شب
درآمد پیره زن چهار شمع روشن کرد و نزدیک آن سر بزرگوار بر زمین نهاد گاه بتعبد
مشغول شد و گاه ذکر حق سبحانه و تعالی بر زبان راندی و گاه بمصیبت آن سر بگریست
تا نصفی از شب درگذشت ناگاه پیره زن دید که شش زن آمدند اول فاطمه زهرا
دختر حضرت محمد مصطفی صلعم دوم فاطمه بنت اسد که مادر حضرت مرتضی علی ع است
سیم آمنه خاتون که مادر حضرت پیغمبر است چهارم خدیجه خاتون مادر حضرت فاطمه
پنجم آسیه خاتون زن فرعون ششم مریم مادر عیسی ع و همه با جامهای سیاه و روبندهای
کبود و همه نزدیک سر مبارک قاسم نشستند و آنگاه سر مبارک شاهزاده قاسم بامر
خدای عزوجل از جای برخاست و بر ایشان سلام کرد و گفت بنگرید بحال نو داماد
من و سر از تن جدا چگونه‌ام از کیفیت حال او بآواز فصیح خواند که ام حسینیم ان اصحاب

الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجباً الان بنگر بدین حال ما که تنهای ما را در کربلا انداختند و سرهای ما را باطراف و جوانب بردند و سر مرا هر روز چوکان میزنند و اهلبیت را اسیر و بشام بردند و از بیدادی با شهیدان کربلا چگویم چون حضرت فاطمه ع ازان سر بریده آنچنان شنید جامه چاک زد و چندان بگریست که فرشتگان هفت آسمان و زمین بگریه درآمدند و خروش ازان زنان برخواست و آنگاه حضرت فاطمه آن سر را برداشت و بسینهٔ خود میمالید و میزارید و این ابیات جگرسوز میگفت ؛ حسین را نور دیدهٔ جان مادر ؛ حسین را سر بریده جان مادر ؛ سگان در کربلا کشتند سیراب تو بیکدم ناچشیده جان مادر ؛ و ازین نوع مرثیه میخواندند و آنگاه گفت الهی زنها عزیز من فردای قیامت چون درآیم من عمامهٔ خون آغشته جدت علی مرتضی ع را برگردن اندازم و جامهٔ زهر آلوده پدرت حسن مجتبی را بر دوش راست افکنم و پیراهن خون آلود امام حسین مظلوم شهید کربلا را بر دوش چپ افکنم و مرکب جراحت بسیار رسیده کربلا را سوار شوم و از همه مقدم تر در عرصهٔ قیامت بگردم و واحسنا و واحسینا و واشهیدا و وامحمدا و واعلیا گویم و داد شما را از ظالمان بیدینان بستانم و گروه گروه را بدوزخ فرستم آنگاه آن پیره زن دست دراز کرده و دامن حضرت فاطمه را بگرفت و گفت یا سیدة النساء العالمین تو میدانی که من کمینه شیعهٔ آل محمد و کمترین کنیزان تو را کنیزم خدا را بر تو گواه میگیرم که شکوهٔ مرا پیش پدرت نگوئی که مرا حقیقت اینحال معلوم نبود و نیز مرا بعنف سپرده اند آه و اویلا که فردا از شرمساری روز قیامت چکنم و از روسیاهی نزد خاتون قیامت چه عذر آورم و سر و روی میخراشید و مینالید پس سیدة النساء چون پیره زن را بدانحال دید دست مبارک بجانب پیره زن دراز کرد و گریبان او را بگرفت و گفت ای

زن بیچاره چرا چنین مضطرب شده من میدانم که تورا گناهی نیست مترس که ترا کاغذی
مشتمل بر آزادی تو از آتش دوزخ خواهم داد پس سیدة النساء بدست مبارک
خود نامه نوشته بدان پیره زن داد و گفت ای بیچاره بخدائی که خالق فاطمه و خالق
جمیع اشیاست این کاغذ را بستان من نگاهدار که فردای قیامت بتو دهم در بهشت
نهم پیره زن کاغذ را بستاند و خوشحال گردید و آنگاه بقدرت خدای تعالی فاطمه
با زنان دیگر از چشم پیره زن غایب شدند و چون بامداد شد آن ظالمان بیدین
آمدند تا سر مبارک امامزاده قاسم را باز بشهری برند و چوگان زنند و بروایت
صحیح آمده که پیره زن را پسری بود عبدالله نام مادرش گفت ای جان فرزند امروز می
بینی که شجرهای نبوت را بریده اند و شاخهارا درهم شکسته و میوها بر زمین افتاده
یعنی سر فرزندزادهٔ محمد مصطفی صلعم و نور دیدهٔ علی مرتضی ع و یادگار حسن مجتبی و میوهٔ
دل فاطمه زهرا یعنی قاسم بن الحسن را در زمین کربلا شهید کرده اند و سر مبارک
وی را بدیار ری آورده چوگان بازی می کنند و شرم از خدا و رسول خدا ندارند
و آنگاه پیره زن گفت ای فرزند عزیز اگر خواهی شیری که از پستان من خورده بتو حلال
کنم و نزد خدا و رسول آزادی تو گویم بیا تا سر ترا ببرم و بعوض سر امامزاده قاسم بدان
ظالمان دهم که دیگر باره مرا طاقت آن نیست که سر فرزندزادهٔ رسول صلعم را بدان
ظالمان دهم پسر گفت ای جان مادر مرا التحقیق هست که این سر که در خانهٔ ماست
مبارک شاهزاده قاسم است آنگاه مادر جمیع قصه را بفرزند عرض نمود پس گفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الحمد لله الذی هدینا لهذا والحمد لله الذی یحیی
الموتی و سر سوی آسمان کرد و گفت خدایا گواه باش که مرا یکی نیست اگر هزار
جان دارم فدای خاندان نبوت و ولایت کرده ام و خندان گردید گفت ای مادر

بدانکه غلامانرا از توقت جان بکار آید که خواجه زادکان بسلامت باشند اکنون تعجیل
نمای که این ظالمان تا رسیده سر مرا از تن جدا کنی و بعوض سر مبارک شاهزاده قاسم
بدست این کافران دهی که من بجان خود را فدای شاهزاده قاسم نموده ام چون مادر
این سخن از پسر بشنید شاد شد و کاردی برکشید سر فرزند خود را ببرید و از تن جدا
کرد و گفت ای جان مادر من از تو خوشنود شدم خدا نیز از تو خوشنود باد و در این فکر
بود که ناگاه در رسیدند و سر مبارک شاهزاده قاسم را طلبیدند پیره زن سر فرزند
خود را بیرون آورد و بدیشان داد آنها آن سر را بردند چون بمیدان ری رسیدند
و چند دست بازی کردند آن سر پاره پاره شد دانستند که سر شاهزاده نیست همه
یکبار روی بدان پیره زن آوردند و پیره زن را پسر دیگر بود اسمعیل نام بر در خانه
ایستاده بود از دور بدید که سواران و پیادگان بقفای یکدیگر میآیند مادر خود را
خبر کرد چون پیره زن از آمدن مخالفان خبر یافت بنالید و گفت بار خدایا تو
میدانی که من این همه بلاها بدوستی محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع و اولاد ایشان
کشیده ام مرا بدست این ظالمان هلاک گردان و اجل معهوده مرا برمن گمار
که تاب آزار این سگان ندارم در روایت آمده که چون پیره زن این دعا کرد بقدرت
خدایتعالی جان بحق تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون راوی روایت کرده که فرزندان
عمار یاسر که در ولایت رود بار بودند بشنیدند که سر مبارک شاهزاده قاسم را
بری آوردند و بشمران بردند ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر با ابن عمان خویش
روی بشهر شمران نهادند و با ظالمان مجادله بسیار کردند و تنی چند از مخالفان را
بکشتند و سر مبارک شاهزاده قاسم را با پیره زن و تن پسر وی در موضع
در سید علیا دفن کردند و در شب دوشنبه بیست و نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر

بود تا بر علما و فضلا و علمای آل عبا پوشیده نباشد آورده اند که در زمانیکه حضرت
امام حسین ع و فرزندان و برادرزادگان و عم زادگان تمامی را در کربلا شهید کردند
پیش از آن حضرت امام حسن ع برادر خویش حضرت امام حسین ع را وصیت چنین کرده
بود که دختر خود زبیده خاتون را بعقد فرزندم قاسم درآوری اما حضرت امام حسین ع را
مقصود چنین بود که چون بکوفه شاهزاده قاسم را کدخدا سازد چون یزید بن معویه
کینه حضرت امام حسین ع در دل گرفت و لشکر بی اندازه جمع کرده بجنگ حضرت
امام حسین ع فرستاد و سر را و حضرت را بگرفتند و نگذاشتند که بکوفه رود و چون
اهلبیت مصطفی و مرتضی ع را در کربلا شهید کردند و نوبت بقاسم بن الحسن رسید
حضرت امام حسین ع قاسم را در بر گرفت و گفت ای نور دیدهٔ عم تو از برادرم امام
حسن مجتبی ع یادگار ماندهٔ و برادرم امام حسن ع مرا وصیت کرده بود که دختر خود
زبیده خاتون را بعقد تو درآورم اکنون ای جان عم زمانی باش تا برویم و وصیت پدرت را
بجا آوریم تا فردای قیامت شکایت پیش جدت نکنی آنگاه قاسم بن حسن ع گفت ایا العم بزرگوار امروز
نه روز عروسی است و نه جای دامادی زیرا که امروز روز سربازی است نه جای
دلنوازی امروز روز فراقست نه روز وصال امروز روز سفر است نه روز حضر ای
یادگار علی مرتضی و حسن مجتبی امروز روزیست که فراق تو جویم و بوصال جد و پدر روم
خاطر مبارکت را جمع دار و محنت دامادی بر من روا مدار که دامادی من به قیامت
افتاده است حضرت امام حسین ع چون کلمات جانسوز دلگداز از شاهزاده بشنید
آب در دیده بگردانید و زار زار بگریست چنانکه پردگیان سرادق عصمت و طهارت
بجای اشک خون باریدند بعد از آن حضرت امام حسین گفت ای قاسم صابر باش
تا وصیت پدرت بجای آرم فی الحال حضرت امام حسین ع رفت و زبیده خاتون را

زینت عروسان داده دست وی را گرفته بدست قاسم داد و گفت ای قاسم اگر رضای
من خواهی امروز با عروس باش که ترا رخصت جنگ نیست و نمیگذارم که بجنگ
روی شاهزاده قاسم قول عم بزرگوار را قبول نموده بقول اکثر راوی با زبیده خاتون
خلوت نموده در حرم خویش بماند بتقدیر خدا تعالی نطفه در رحم قرار گرفت بعضی دیگر
از راویان چنان روایت کرده اند که در کربلا امام مظلوم زبیده خاتون را بقاسم
تسلیم نمود تا شاهزاده قاسم بدو نرسیده بود اما قول اصح قول امام جعفر صادق
علیه السلام است و کاتب این کتاب نیز حضرت امام ع است چنانکه مذکور شد
القصه چون حضرت امام حسین ع را با اولاد و اصحاب او شهید کردند روایت
صحیح چنانست که شهربانو و زبیده خاتون اسب حضرت امام حسین ع را سوار
شدند و روی بولایت ری نهادند و آن اسب میمونه نام داشت و در روایت
دیگر آمده که هرگاه مخالفان در عقب شهربانو و زبیده خاتون میآمدند تا ایشانرا
بازگردانند اسب ایشان بقدرت خدا تعالی سپر بر میشکست و چون مخالفان دور
افتادندی از هوا فرود آمدی و براه روان شدی تا بولایت ری افتادند چون
بشهر ری رسیدند در حوالی شهر ری غاری بود شهربانو و زبیده خاتون روی بدان
غار نهادند چون نزدیک آن غار رسیدند شهربانو بنالید و گفت الهی ملکا پروردگارا
تو میدانی که بعد از حضرت امام حسین ع دیگر زندگی نمیخواهم توقع و استدعا بکرم
عمیم آنکه چشم مخالفان بر من نیفتد و مرا در میان این غار جای ده در ساعت آن غار
شکافته شد و دری پدید آمد آنکه شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون
دامن مادر را بگرفت ای مادر مرا بکه میگذاری آخر رحم مادری و دختری بکجا رفت
گفت ای جان مادر تو امانت دار قاسمی ترا رخصت نیست که همراه من بیائی آنکه

شهربانو دختر خود را در کنار گرفت و زار زار بگریست و هر دو یکدیگر را وداع کردند
و گفت ای دختر بخدا راضی باش که ترا زنی خدمت میکند همچو مادر مهربان و آنگاه شهربانو
متوجه غار شد و زبیده خاتون تنها بماند آورده اند که در ارنکه رودبار زنی بود
از نسل عمار یاسر و نام آن زن رابعه بود چون بشنید که دختر حضرت امام حسین ع
بولایت ری وطن ساخته است در خدمت زبیده خاتون آمده چندان بماند
که فرزند متولد شد و نام او را قاسم ثانی گذاردند اما ملک شاه غازی بن یزد
جرد بن شهریار ملک عجم بود قاسم ثانی را بقلعه شمران بردند و بسیار گرامی کردند
تا زمانیکه حجاج بن یوسف خروج کرد و قصد اولاد ائمه کرد و چون بولایت ری
رسید از اولاد ائمه خبر پرسید سعد بن ابوهریره از مشایخ ری بود بحجاج گفت که در ولایت
شمران جماعت ملوکانند و از فرزندزادگان حضرت امام حسین ع که قاسم ثانی
نام دارد پیش ایشانست چون حجاج این سخن بشنید شاد شد و همه یکبار روی
بشمران نهادند و چون نزدیک قلعه رسیدند و ملوکان خبردار شدند از آمدن مخالفان
بیرون آمدند و با دشمنان مجادله عظیم کردند و بسیار مخالفان کشته شدند آنکه مخالفان
زیاد شدند چندین از ملوکان نیز شهید کردند و قاسم ثانی را از دست ملوکان گرفتند
و شهید کردند چون خارجیان بازگشتند ملوکان قاسم ثانی را بموضع دربند علیا بردند
و خواستند که دفن کنند سر مبارک قاسم بن حسن ع که پدر او بود آواز داد که حبیب را
نزد حبیب آرید پس قاسم ثانی را نزد سر پدر دفن کردند والله اعلم

دربیان ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

بدانکه آنحضرت را چهارده فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد باقر ع و حسین

ومحسن وزید وعلی وجعفر وحسن وموسی واطهر وافطر وهادی ومهدی وابوتراب وطیب
اما حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی محمد وقاسم
وعبدالله وحمزه وسلیمان وابراهیم وسعید وداود وایوب ویوسف اما محسن
بن حضرت امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسامی تقی ونقی وعسکری
اما زید بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی عیّن وغیّن وامان
وحیدر وحنانه ومالک وعلی اما علی بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود
بدین اسامی طیب وطاهر وشبر وشبیر وعیّن وصالح اما جعفر بن حضرت امام زین
العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسامی لام ورضا واشرف ویعقوب واحلام اما
حسن بن حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی نعمت واحمد
وهیبت وعابد اما موسی بن حضرت امام زین العابدین ع را ۹ نه فرزند بود بدین اسامی
شیث واسحق واسمعیل وایوب ویوشع وهابیل وقابیل وزوحیل وادهم اما افطر بن
حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی قیدار وعلمدار وهابیت
وتمیم وشمس وخضر والیاس وایلیا وهارون اما اطهر بن حضرت امام زین العابدین ع را
هشت فرزند بود بدین اسامی ابرار ومختار وکرار وحوت ونوح ولوط وهاشم ومحتشم
اما هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی محمد
وزفیر وعبدالله وعقیل ومسلم وابراهیم وحامد اما ذکر اولاد مهدی بن حضرت امام
زین العابدین ع در مجلس چهارم گفته خواهد شد اما یوسف بن حضرت امام زین
العابدین ع را چهارده فرزند بود بدین اسامی غالب وطالب ومطلب وعلی ومجید
ومحسن واهل وسهل وابرار ومختار وعلمدار واسلام وکنعان اما سعید بن حسین
بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی مالک ومحسن وتامر

و یاسر و دانیال و صالح و حافظ و قادر و ادریس و باقی اولاد حسین بن امام
زین العابدین در همین مجلس ذکر خواهد شد اما تقی بن محسن بن امام زین العابدین ع
را چهار فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و فضل و حارث اما نقی بن محسن بن
حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و یعقوب و
حسن و حسین اما عسکر بن محسن بن امام زین العابدین ع پانچ فرزند بود بدین اسامی
طاهر و مطهر و یوسف و یونس و سعید اما علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی اکمل و جمشید و قوام الدین و قطب
الدین و زین الدین و سیف الدین اما امان بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را نه فرزند بود بدین اسامی سیف الله و خطاب الله و حساب الله
و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله اما حمید بن زید بن حضرت
امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسامی جمشید و مزید و مجید اما خانه بن زید بن
حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حبیب الله لطف الله
و حبیب الله و عباد الله اما مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع را دو
فرزند بود امین الدین و محیی الدین اما طیب بن علی بن حضرت امام زین العابدین ع را
سه فرزند بود ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید اما عیسی بن علی بن حضرت امام زین
العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و جعفر و سلیمان و جبار اما رضای
بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی
ایوب و ذکریا و هاشم و هارون و مامون و زیتون و حمزه و لمزه و طاها اما احمد
بن حسن بن حضرت امام زین العابدین را هشت فرزند بود بدین اسامی
اولیا و افضل و معصوم و سالم و صایم و طاهر و اشرف و فردوس

اما عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسامی
مالک و سلیمان و ذاکر و اسمعیل و نوح و در روز بروز اولاد ائمه زیاد میشدند تا زمان
هشام بن عبد الملک مروان که حضرت امام محمد باقر ع را زهر داده شهید کرد
و قصد اولاد ائمه کرد پس جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین
و محسن و علی بن امام زین العابدین ع را در حله شهید کردند و زید روی بولایت
مدینه نهاد و جعفر و موسی و ذاکر و افطر و هادی و مهدی و ابوتراب و جمله اصحاب
و اولاد حضرت امام زین العابدین ع از شهر حله روی بولایت ری نهادند
و بهر شهر و دهی که میرسیدند خارجیان در عقب ایشان میآمدند و یکان یکان را
شهید میکردند اما فرزندان حسین بن حضرت امام زین العابدین ع متفرق شدند
از آن جمله عبد الله و حمزه را در توابع بغداد بموضع باقبه شهید کردند و قاسم در آن
هزیمت بیکی بدار المرز نهاد و در موضع دروازه او را شهید کردند اما سلیمان
و ابراهیم در آن هزیمت روی بمنجیل و خرزویل نهادند و چون بمنجیل و خرزویل
رسیدند ملی بسر بردند و مردم منجیل سلیمان را کدخدا ساختند و او را
دوازده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و مظفر و فضل و هرون و کنانه
و خالد و علی و ادهم و سالم و قایم و حاتم اما ابراهیم نیز در خرزویل کدخدا شد
و او را نیز ده فرزند بود بدین اسامی حسام الدین و نظام الدین و شرف الدین
و جلال الدین و غیاث الدین و ابوتراب و عباس و عدنان و جعفر اما
محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در آن هزیمت روی باصفهان نهادند
چون بشهر اصفهان رسیدند در محله سرخ فرود آمدند اما حسن بن محمد بن علی بن هاشم
بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در اصفهان منزل بود و دختری داشت سکینه

امام ویرا العقد محمد و را آوردند و محمد را شش فرزند بود بدین اسامی جدان و برهان و قاسم
و خیثم و افطس و اطهر اما اسد و یوسف مدتی در اصفهان بسر بردند و باز روی بسبزوار
نهادند و اسد را کدخدا ساختند و اسد را دو فرزند شد بدین اسامی محمود و مسعود و داود
و یحیی و زکریا و یاسر و لوط و شعیب و یوسف و اسحق اما فرزندان یوسف پیش
ازین ذکر شد در سبزوار مسکن ساختند و ذکر شهادت حسین بن حضرت امام زین
العابدین در آخر این مجلس بیان خواهد شد اما فرزندان محسن بن حضرت زین العابدین
تقی و نقی و عسکری را در ولایت ساوج بلاغ بموضع اجن و جنین شهید کردند اما
فرزندان زید بن حضرت امام زین العابدین ع عین و غین بولایت عیشوا افتادند چون
بموضع بهمن آباد رسیدند مردم آنجا شهید کردند حیدر و رضا بن زید بولایت ساوه
افتادند چون بشهر ساوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما طیب و طاهر را
در موضع کلاک شهید کردند اما جعفر بن حضرت امام زین العابدین ع را در ساوج
بلاغ بموضع خرد شهید کردند اما فرزندان یحیی بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام روی بولایت مازندران نهادند چون بموضع سوادکوه رسیدند سالم
و لام را شهید کردند اما رضا و اشرف در سمنان در محله ناغان افتادند و وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما یعقوب و اسلام در ولایت ساوه
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان
حسن بن حضرت امام زین العابدین ع احمد و نعمت و بیت و عابد بولایت اردبیل
افتادند چون بشهر اردبیل رسیدند نعمت و بیت و عابد را شهید کردند و احمد روی
بری آوردند اما موسی بن حضرت امام زین العابدین ع اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع
و هابیل و قابیل را در ولایت پاره و یار افتادند اسحق و اسمعیل را در موضع ما

شهید کردند اما فرزندان هادی بن حضرت امام زین العابدین ع محمد و زفر و عبدالله
بولایت ماما افتادند و ایشانرا در آنجا شهید کردند اما اطهر بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در شهر درگزین شهید کردند اما ر و جبل و ادهم بن موسی بن حضرت امام
زین العابدین ع را در ولایت پارود بهمن رودخانه شهید کردند اما فرزندان
افطر بن حضرت امام زین العابدین ع قیدار و علمدار و وهاب و تمیم و شمس روی
بمیان تیره کوه نهادند ایشانرا در میان تیره کوه شهید کردند اما حضرت الیاس
و عباس و هارون و یحیی بولایت الموت افتادند چون بموضع ابه دشت رسیدند
جماعت دزد بریان خبر یافتند و گرد امامزاده ها در آمدند و ایشان بسیار مجادله با آن
مخالفان کردند و آخر الامر آن پنج تن را در موضع آبه دشت شهید کردند اما فرزندان
اطهر بن حضرت امام زین العابدین ع را ابرار و مختار و لوط و هاشم و محتشم در ولایت
طالش افتادند ابرار و مختار و کرار را در موضع رحمت آباد شهید کردند و حوت
و نوح را در موضع ماثنیه دشت شهید کردند و هاشم و محتشم را در موضع میوه زن
پوشی شهید کردند اما عقیل و ابراهیم و جابر را در ولایت پنجاه هزار شهید کردند بموضع
اندرود و میان دو رود اما فرزندان نقی بن محسن بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در ولایت ارنکه رودبار افتادند حسین را در موضع کوراب زمین ترلا
شهید کردند اما فرزندان نقی بن محسن بن حضرت امام زین العابدین ع طاهر و مطهر
و فضل و هرون در ولایت قندهار افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان عسکری بن محسن بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام یعقوب و یوسف و طیب در ولایت تولم را افتادند و ایشانرا در آنجا
شهید کردند اما فرزندان علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت

ساوج بلاغ در موضع اشتهارود شهید کردند اما فرزندان حسین بن زید بن حضرت امام
زین العابدین ع احمد و جنید و قوام الدین و قطب الدین و زید در ولایت مازندران
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر بزرگ اما سیف
الدین بن حضرت امام زین العابدین ع بکوه پایه مازندران بموضع جیلا شهید کردند
اما فرزندان امان بن حضرت امام زین العابدین ع سیف الله و کتاب الله و حبیب
الله و عطاء الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله در ولایت
بدخشان وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن
زید بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت بشو در موضع بیچن شهید کردند اما
فرزندان حیدر بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع حمید و مجید و مزید در ولایت
بسطام افتادند و ایشان را شهید کردند اما حیدر بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در توابع ری بموضع کلاک شهید کردند اما فرزندان حنان بن
زید بن حضرت امام زین العابدین ع غیب الله و لطف الله و عین الله و عبد الله
در ولایت قزوین افتادند چون بولایت قزوین رسیدند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مرعشی اما فرزندان مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام روی بولایت ری نهادند و چون بموضع بریانک رسیدند مالک را
با دو فرزند او محیی الدین و امین الدین شهید کردند اما فرزند طیب بن حضرت
امام زین العابدین ع ابوطاهر و ابوتراب و ابوسعید در دیار کردستان افتادند
و وطن کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما طیب بن علی بن
حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت ابهر شهید کردند اما فرزندان عیسی بن علی
بن حضرت امام زین العابدین ع محمد و جعفر و سلیمان و یحیی بولایت ارتکه رود بار افتادند

محمد را در ولایت سنگان شهید کردند و جعفر را در دیار نکرود با رشهید کردند و سلیمان را
در موضع ابرقاباد شهید کردند و یحیی را در موضع عزیزکلا به شهید کردند اما فرزندان یحیی
بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین ع ایوب و ذکریا در ولایت دار المرز افتادند
چون موضع اوج علیا رسیدند ایشان را شهید کردند و مامون و زیتون و حمزه و طاها
در ولایت ترخان افتادند و ایشان را شهید کردند اما فرزندان احمد بن حسن بن حضرت
امام زین العابدین ع الیاس و افضل و معصوم در ولایت ری افتادند چون به موضع
ونستکیاررود رسیدند ایشان را شهید کردند و ایم و سالم و اشرف و فردوس و زاهد در
ولایت فیروزکوه افتادند چون به موضع ارکند رسیدند ایشان را شهید کردند و اما محمد بن
حسن بن حضرت امام زین العابدین ع را در موضع دارشه وودی شهید کردند اما فرزندان
عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع و ملک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل
و نوح در ولایت ری افتادند و ایشان را شهید کردند به موضع کاوتان و ملک و سلیمان را
در موضع سلفا شهید کردند و ذکریا و اسمعیل در ولایت لتر به موضع پاره رسیدند و مردم
پارود با امامزادگان در آمدند و محاربه بسیار کردند آخر الامر امامزادگان را شهید کردند
اما نوح بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع در ولایت شیراز افتاد و مدتی بسر برد
و بعد از آن مردم شیراز نوح را کدخدا کردند و او را هشت فرزند بود بدین اسامی
یعقوب و ادهم و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک اما مهدی بن حضرت
امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و منظم و عبدالله
اما موسی بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را شش فرزند بدین اسامی بود
ابوطالب و حسین و رحیم و ثابت و سالم و صالح اما جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی
بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی عباس و رزاق

و هبة الله و عطا و لقمان و خاقان و عبدالله و علاء الدین و عمادالدین و دختر
زبیده خاتون اما عمادالدین را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و ادهان و
حمزه و کنعان و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کامل اما قاسم بن عمادالدین بن
جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین
اسامی محمد و حسن و حسین و عبدالمجید و عبدالحمید و عبدالواسع و عبدالکریم و عبدالرحمن اما عبد
الواسع را چهار فرزند بود بدین اسامی روح الله و عین الله و نورالله و عمادالدین
اما روح الله بن عبدالواسع بن قاسم بن عمادالدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را دو فرزند بود بدین اسامی قوام الدین
و رکن الدین اما رکن الدین را سه فرزند بود بدین اسامی قاضی عبدالله و
قاضی یحیی و قاضی سیف الدین تا زمان متوکل حضرت امام علی نقی را زهر داده
شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و لشکری اندازه جمع کرده روی باطراف و جوانب
نهاد و هفده ساله باطراف و جوانب گردید و هر کاه که یکی از اولاد ائمه بود دید
آورده و امان نداده شهید کرد در روایت صحیح آمده که متوکل دوازده هزار اولاد
ائمه را شهید کرد از مرد و زن و پیر و جوان و طفل و هیچکدام را امان نداد و
آنگاه نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید
که دمار از ابوترابیان برآرید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگرباره آن
ظالمان خروج کردند و جمله اولاد ائمه را بقتل رسانیدند و باقی اولاد ائمه روی
باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر
و مالک از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند ابلق
سواران کینه خبر یافته روی بایشان نهادند و بسیار جدال کردند و آخر الامر

ایشانرا شهید کردند و در موضع قلعهٔ حی امّا زید بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت
امام زین العابدین ع را در موضع وسفنارود زیش سیرک و برادران شهید کردند
امّا فرزندان محمدی بن حضرت امام زین العابدین ع از حلّه روی بولایت ری نهادند
چون بموضع حویزه رسیدند ایشانرا شهید کردند امّا طاهر و مطهر و متطهر زیش ابوالخیر و فرزندان
شهید کردند امّا فرزندان شیث بن حضرت امام زین العابدین ع ابوطالب و حسین
و رحیم و ثابت و صالح و سالم از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع
کنند رسیدند ابلق سواران کنند خبر یافته روی بایشان نهادند آخر الامر ابوطالب و
حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام شهید کردند و صالح و ثابت روی بولایت پیشو
نهادند چون بموضع زبانک رسیدند محمو آب یار باجمله یاران ایشانرا شهید
کردند امّا فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع
عباس و رزاق و حبیب و لقمان از حلّه روی بولایت ری نهادند چون به بیابان خرم آباد
رسیدند کاو سواران لویزان خبر یافته بسر راه ایشان در کمان آمدند و بسیار جنگ و مجادله
کردند و آخر الامر ایشانرا شهید کردند امّا عبدالله با یک همشیره زبیده خاتون نام از
بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع خود هران رسیدند ایشانرا شهید کردند
امّا عماد الدین و علاء الدین و جلال الدین را پشتکان شهید کردند امّا فرزندان
عماد الدین جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع قاسم
و حمزه و داود و تات و عمران و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ و کامل از سامره
روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند خارجیان در عقب ایشان در کمان
در آمدند بعد از مجادله بسیار قاسم و حمزه و داود را در ولایت شهریار شهید کردند
امّا عمران و کنعان از شهریار روی بولایت خار نهادند چون بولایت خار رسیدند

ایشانرا شهید کردند اما داود وعقیل در توابع سولقان افتادند و اورا در موضع ثمینه گاه
شهید کردند وعقیل را در موضع کشارود شهید کردند اما حافظ وکامل در ولایت ساوخ
بلاغ افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان
جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع محمود و محسن در
زمان متوکل روی بولایت کشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند در آنجا پیری
سال خورده وزاهد وعابد ان پیر را خدمت کردند آن پیر چهل هزار مرید داشت
ونام وی شیخ مسیح الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ ابراهیم بن شیخ یعقوب
بن شیخ صهیب رومی که خادم حضرت محمد مصطفی ص بود ومحسن در کشمیر بجوار
رحمت حق پیوست اما محمد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام
زین العابدین ع دست اخوت بشیخ مسیح الدین داد و مرید وی شد و تا مدت
پنجاه سال ریاضت کشید وخدمت پیر کرد تا آنکه زید بن ابراهیم بن داود بن علی
بن حضرت امام محمد باقر ع را دختری بود زبیده خاتون نام بعقد محمد در آورد و
محمد را سه فرزند بود قاسم وقوام الدین وصالح الدین ومحمد همیشه بذکر خدا تعالی
مشغول بود تا چهاردهم بهمن ماه قدیم وهشتم شهر رمضان المبارک شب پنجشنبه بود که
ندا آمد از جانب آسمان که هم نام حضرت سید المرسلین ویا محمد نوربخش از آن
سبب آن طایفه نوربخش بماندند و این نسب صحیح از بحر الانساب مذکور شد بجا
حضرت امام حسن عسکری بود سید محمد بن سید جعفر سید نوح بن سید عقیل بن سید
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع علی حسین در ولایت عربستان بماندند
وذریات ایشان بسیار شد بالقاب گونه اما عبدالله وعبد المجید وعبد الواسع
وعبد الکریم از سامره روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشانرا

شهید کردند امّا فرزندان عبد الواسع بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت
امام زین العابدین ع روح الله و نور الله و عباد الله روی بولایت اخرجه نهادند
چون بشهر اخرجه رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان روح الله بن عبد الواسع بن
قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین
علیه السّلام رکن الدّین و قوام الدّین از مکّه روی بولایت خارزم نهادند چون بشهر
خوارزم رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان رکن الدّین بن روح الله بن عبد
الواسع قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین
العابدین ع قاضی یحیی و قاضی عبد الله و قاضی سیف الدین از مکّه روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند مدّتی بسر بردند بعد از آن روی بلمشر نهادند چون بموضع کلایه رسیدند
وطن ساختند و ذرّیات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی و ایشان نیز از دست نوربخش
ارشاد یافته من بعد لقب ایشان هم نوربخش بماند ذکر اولاد حسین بن امام زین العابدین ع
امّا در زمانیکه حضرت امام جعفر صادق ع را معتصم زهر داده شهید کرد منصور دوانقی خروج
کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که ای هواخواهان آل ابوسفیان چون
نامه من بشما رسید باید که دمار از ابوترابیان بر آورید چون نامه باطراف و جوانب رسید
رسید دیگر باره آن ظالمان خروج کردند و قصد اولاد محمّد کردند امّا سلیمان بن
حسین بن امام زین العابدین ع را در منجیل شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت
نهادند فضل و هارون و کنانه را در لمشر در دره دوشاب شهید کردند و طاهر و مطهر
و مظفر در ساوج بلاغ بموضع پشندک شهید کردند و خالد و علی را در منجیل پیش پدر
شهید کردند و ادهم و سالم و قایم و افقهم را در شهر قم شهید کردند و حاتم را در سلطانیه
شهید کردند امّا از اولاد ابراهیم بن حسن بن حضرت امام زین العابدین ع ابراهیم

و حسام الدین و نظام در آن هزیمت روی ببغداد نهادند چون بهار و شیه رسیدند ایشانرا
شهید کردند و باقی فرزندان متفرق شدند و شرف الدین و علاء الدین روی بطالقان
نهادند در موضع اوراران وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما جلال الدین و غیاث الدین در کوه پایه ساوج بلاغ وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب خواندی اما ابوتراب و عباس درمیان کرد و اشتام افتادند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب الکالی اما عدنان جعفر را در ساوه شهید
کردند اما محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع از هزیمت منصور دوانقی از اصفهان
روی بهمدان نهاد در میدان صفهان او را شهید کردند ضیغم و افطر در ولایت دماوند افتادند
چون بشهر شلمه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما اشرف بن محمد بن حسین بن حضرت امام
زین العابدین ع را شهریار در موضع درکت شهید کردند که پائین فشاپویه است اما برهان
و افقم مدتی بهمدان بسر بردند و بعد از آن روی بقزوین نهادند چون بولایت قزوین
رسیدند ده کلانی بود که نام آن ده ترک بود چهارصد کدخدای نامی در آن ده بودند
امامزاده افقم در آن ده وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
و سید کل حسب و نسب از ذریه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است اما برهان
بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در قزوین بخانه کمال النحو افتاد و مدت هفت
روز بماند و بعد از آن روی بولایت اشکور نهاد چون بشهری رسید که آنرا لیان و
کل مجان گویند و آن شهر عظیم بود و تمامی آنجا شیعه و غلام حضرت امیر المؤمنین ع بودند
و امامزاده را بسیار رعایت کردند و برا کدخدا ساختند و او را چهارده فرزند بود
بدین اسامی سپهسالار کیا و ابوالحسن و قاسم و یحیی و رضا کیا و ولیکیا و ناصر کیا و
حسینکیا و حمید کیا و اسد کیا و خلیل کیا و شیر کیا و علی کیا و خلالی کیا اما برهان

در همان موضع بجوار رحمت حق پیوست تا زمانیکه خلفای بنی عباس حضرت امام موسی
کاظم ع را در بغداد شهید کردند و قصد اولاد ائمه کردند و آنگاه سپاه بی اندازه
جمع کرده و روی باطراف و جوانب نهاد و هر کجا که یکی از اولاد ائمه بدست
آوردی همان لحظه شهید کردی تا بولایت اشکور رسیدند و جاسوس بهرجا فرستادند
تا معلوم کنند اما ده بده و خانه بخانه و منزل بمنزل می گشتند تا بدیلمان و کلیجان
رسیدند یکی از کسان عباس مضارب که در کوفه بودند از زیر تیغ مختار گریخته در ده
لیمان و کلیجان وطن ساخته بود و آنرا امام ربیع بود و نزدیک خلفای بنی عباس
رفت و گفت اینجا فرزندان ابوتراب بسیارند آنگاه خلفای بنی عباس کس
فرستاده رئیس و مهتر ده را آورده زجر و سیاست بسیار کردند و گفت چرا شما
فرزندان برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را پنهان کرده اید
دیالمه بیدگو بند که در آن ده مردی شیرازی و مالدار و توانگر بود و ویرا فرزند و فرزند
زادگان صد نفر بودند آنمرد مؤمن صد و سی سال عمر داشت و بسیار خدمت امیر المؤمنین
علیه السلام و فرزندان او کرده بود و شیعه و دوستدار اهلبیت رسول بود و با خلفای
بنی عباس مجادله عظیم کرد و چون شب در آمد امامزادگان روی بهزیمت نهادند
بعضی در کوه پایها و بعضی بدار المرز جیلان افتادند اما کیا ابو الحسین و یحیی و قاسم روی
به دهات هزاره نهادند و قاسم و یحیی را بولایت دوهزار بالای انیس شهید کردند
و کیا ابو الحسین بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در
ولایت لنگا شهید کردند اما رضا کیا و بابلکیا و خالی کیا در ولایت لاهیجان افتادند
و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاسم کیا مشهور است اما تاصر
کیا و حسینکیا و وحید کیا در ولایت تنکابن افتادند و وطن ساختند و ذریات

ایشان بسیار شد بالقاب کیا آقا اسد و خلیل در ولایت کردستان افتادند و
چون در سعدآباد رسیدند ایشانرا شهید کردند آقا شیرزاد کیا و علی کیا روی بولایت
کوکه نهادند چون بکوکه رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
کیا آقا سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را
هشت فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و اسمعیل و محمود و قاسم و حسن و حمید و مجید
و محمد آقا سپهسالار و فرزندان از خوف خلفای بنی عباس از لشکور روی بولایت
الموت نهادند و چون برودبار الموت رسیدند فرزندان وی روی باطراف و
جوانب نهادند آقا حمید و مجید را در ولایت شهریار بموضع جاده شهید کردند آقا اسمعیل
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع با برادر کهتر
بن محمود نام در ولایت رودبار الموت ماند چند روزیکه گذشت روی از کوه پای
الموت نهادند و بموضعی رسیدند که آنرا آقتابه در گویند چون بآقتابه در رسیدند
وطن ساختند آقا سپهسالار یکی از فرزندان که نام وی محمد بود روی بولایت
ارنگه رود بار نهادند و چون بولایت ارنگه رود بار رسیدند از آنجا بولایت
آسیبر آمده قرار گرفتند و هر روزه مردم آنولایت بزیارت وی آمدندی و جماعت چپالی
الموت تیری بر پیشانی وی زده بودند و از آن جراحتی که داشت خود را پنهان
راوی گوید که بالای آسیبر موضعی بود که جماعت صحرانشینان وطن ساخته بودند
روزی گوسفندی روی بدانکوه نهاد و در آنموضع که امامزاده غایب شده بود دید
آورد و امامزاده بطاعت حقتعالی مشغول بود قضارا خداوند گوسفند در عقب
گوسفند میگشت و بدانموضع گوسفند خود را دید و گفت سبحان الله هر سال
گوسفند من کم میشد پس معلوم شد که تو دزد دیده میخورده و قصد کرد بیازارد امامزاده را

هر دو دستش خشک شد بقدرت حقتعالی گفت ای بزرگوار تو چه کسی که من ترا نشناختم
امامزاده گفت برو که آتش در خانهٔ خود زدی آن مرد گوسفند را پیش انداخت و روی
بجانب نهاد و بقدرت خدای تعالی آن گوسفند در راه گرگ شد صاحب خود را بخورد و مردم
آنجا این قسم غرایب و عجایب بسیار میدیدند پس ملک رستمدار را خبر کردند و ملک چند
ده وقف آن امامزاده کرد اول شهرستانک چهار دنگ و کل باج و خراج و گوسفند
و نیک درباغ درسا و باغ بالا که آنرا شهر امام کوه میشد و در ولایت رستمدار در نافله رستاق :
و هست که آنرا باغ گوسفند مجموع اینها را وقف آنحضرت کرد و این سند مشهور است چنانکه
ملک گفت که لعنت خدای بر من و اولاد من اگر وقف امامزاده را تغییر بدهیم و امامزاده
سپهسالار بن برهان بن محمد بن حضرت امام زین العابدین ع را در لشکرک شهید کردند در اخبار
آورده اند که الموت رودبار را ملک عجم داشت و حاکم ملک اشرف بن ملک قباد
بن ملک یحیی بن ملک کاوس بن ملک کیخسرو بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار
بود که دوستدار خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع بودند جمشید بن محمد بن جعفر بن سلیمان
بن ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر در ولایت الموت رودبار بود و در آن زمان که اسمعیل
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در کوه پایه الموت
در موضع آفتابرود افتادند و در آنجا وطن ساختند با فرزندان و برادران جمله بدیدن
شاهزاده اسمعیل و محمود آمدند و نذور و علوفه بسیار آوردند و دست و پای شاهزادگان را
بوسیدند و تا مدت سه ماه در خدمت شاهزادگان بودند و بعد از سه ماه جمشید
همشیرهٔ خود را که فاطمه نام داشت بعقد امامزاده اسمعیل درآورده و بعد از آن چند
روز جمشید روی بولایت رستمدار نهاد و چون بشهر روبان رسید و چند روزی
گذشت ملک اشرف بجمشید گفت که از اطراف و جوانب چه خبر داری جمشید

از جای برخواست وگفت ای ملک ملک و دولت مستدام باد بدان که اسمعیل
بن سپسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع با یک
برادر خود محمود نام در کوه پایه الموت بموضع افتابه در وطن ساخته اند ملک چون
این سخن بشنید شاد شد و آنکه بفرمود تا زر و مال بسیار بر جمشید نثار کردند و خلعت
ملوکانه بروی پوشانیدند و آنکه ملک کس فرستاد و فضل بن یحیی بن اسد بن مسیب
بن قعقاع خزاعی را بخواند چون فضل ببارگاه ملک اندر آمد زمین خدمت ببوسید و شرط ادب
بجای آورد و معصوم زاده مطهر ند از نسل امیر المؤمنین ع اما مزاده اسمعیل و محمود بهر دو را
زیارت کن و دست و پای ایشانرا ببوس و نیازمندی فقیر را بدرگاه آن دو شاهزاده
بزرگوار برسان و ایشانرا با عزاز و اکرام هر چه تمامتر بسوی من بیاور آنکه فضل سر
فرود آورده روی براه نهاد و روز و شب میرفت تا بکوه پایه الموت رسید بموضعی
که آنرا افتابه درگویند از آمدن قاصد شاهزادگان را خبر کردند شاهزادها بیرون
آمدند چون فضل را چشم بر رخسار مبارک آن دوستان خدا افتاده سلام کرد
و دست و پای شاهزادگان را ببوسید و پیغام بجولی ادا کرده آنکه در رکاب سعادت
مآب امامزادگان روانه ولایت رستمدار گردید و چون بموضع رود بار علیای رسید
رسیدند ملک را از آمدن شاهزادها خبر کردند چون خبر بملک رسید شاد شد و سوار
گردیده با تمامی امیران و اخیار و اشراف و مهتران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا
باستقبال امامزادها بیرون آمدند و نزدیک شاهزادها رسیدند و ملک اشرف با تمام
سپاه پیاده و دست و قدم امامزادها ببوسیدند و ملک بفرمود تا زر و مال بسیار
بدیشان نثار کردند و ایشانرا با عزاز و اکرام بشهر رویان در آوردند و از هر دو زن و صغیر
و کبیر بالای بامها بتماشا و تفرج بیرون آمدند و بعد از آن ملک اشرف امامزادها را

بقلعه برد و مدت ششماه نگاه داشت و آنگاه کس بالموت فرستاد و مردم ترکان
وجولادک وشورستان را بیاورد و گفت ای یاران بلا اگر اوهات خود در امن بقره وشید
و هرچه از من طلب میکنید بشما میدهم و مرا مقصود آنست که آنها را از شما بخرم
و تسلیم امامزادها بکنم در راه رضای خدا تعالی آنکه جمله مردم راضی گشتند و گفتند
املاک هزار جان ما فدای راه امامزادگان باد پس ملک زر نقد حاضر کرده
بیع شرعی نمود و بخط شیخ عبدالله بن شیخ حبیب الله بن شیخ عزیزالله بن شیخ جابر انصاری
رحمة الله بدین عبارت که افتابه ورود ترکان وجولادک وشورستان تسلیم امامزادها
کردم و امامزادها ملک را وداع کرده روی بالموت نهادند و ملک بطریق مشایعه
با لشکر صغار و کبار در خدمت امامزادها بودند بیرون آمدند تا بولایت طالقان
بموضع شهرستانک آمدند و دست بوسیده وداع کردند و ملک بولایت رستمدار
باز رفت و شاهزادگان نیز در الموت بمقام خود رسیدند اما اسمعیل را شش فرزند
بود بدین اسامی شمس الدین و سیف الدین و علاء الدین و ناصر الدین و نظام
الدین و حسام الدین اما سیف الدین را دو فرزند بود بدین اسامی علی و بایزید
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی تا در آن زمان که حضرت امام علی النقی ع
را متوکل زهر داده شهید کرد و آنگاه حکم کرد که هرجا سید صحیح النسب باشد بکشند
و بسوزانند پس از ظلم و جور آنها جمله بترسیدند و نسب نامه خود را پنهان کردند و
بسیار سید عالی مخفی النسب بماندند و چون متوکل با لشکر بولایت الموت بموضع شهرک
رسیدند فرود آمدند اما عباس بن سعید بن رحیم بن رشید بن وهاب بن خالد بن
ولید را خانه در الموت رودبار بود در موضع شهرک متوکل گفت که در کوه پایه
الموت بموضع آفتابه در فرزندان اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین

بن حضرت امام زین العابدین ع وطن ساخته اند و نسب نامه نیز دارند چون متوکل این
سخن از آن بشنید شاد شد و میخواست که شبیخون بر سر ایشان برد آورده اند که فرزندان
مالک اشتر در الموت رودبار در موضع کیل آباد وطن ساخته بودند چون خبر بایشان
رسید بگریه و زاری درآمدند اما محمد بن عبدالله بن هارون بن علی بن جعفر بن مالک اشتر
که غلام خاصه حضرت امیرالمؤمنین ع بود روی بافتابه ور نهادند اما امرزادهارا از آن
آن باخبر کرد چون شاهزادگان این خبر بشنیدند پریشان شدند و آنشب نسب نامه
خود را در آب انداختند چون روز شد مخالفان بافتابه ور رسیدند و با امرزادگان بسیار
مجادله کردند و آخر الامر ترکان و جولادک و شورستان و تمام مردم کوه پایه آمدند و قسم
خوردند که در اینجا سید صحیح النسب نیستند آنگاه متوکل از کشتن آن سیدان دست باز داشت
و از آن زمان سادات افتابه ور مختفی النسب ماندند تا در آن محلی که از هجرت حضرت پیغمبر ص
سال ششصد رسیده بود این حکایت درست بر علما و فضلا معلوم باشد که از ذریت
امامیه است و بخط حضرت امام جعفر صادق ع است و در روایت آمده که چون متوکل
باطراف و جوانب نامه فرستاد بحکم خود که دمار از روزگار اولاد ائمه برآرند چون نامه باطراف
و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند اما ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین
العابدین ع را با فرزندان در شهر تبریز شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت نهادند
اما علی اکبر بن ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در ده شیرانور خانه عبیدالله
یونس رسید امامزاده را دشنام داد و گفت ای ابوتراب زاده بمنزل من چرا آمدی
فی الحال در رسیده سیلی محکم برپیشانی مبارک علی اکبر زده وی را شهید کرد و مالک
و محسن از شمیران روی بدار المرز مازندران نهادند چون ببارفروش ده رسیدند
ایشان را شهید کردند اما دانیال و صالح روی بولایت طالش نهادند چون بولایت

جرجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما ادریس بن ابراهیم بن حسین بن حضرت
امام زین العابدین ع بولایت ری افتادند چون بموضع زهران رسیدند وی را
شهید کردند اما حافظ بن ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در
ولایت شیراز شهید کردند اما فرزندان اسد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام چون از هزیمت متوکل روی باطراف وجوانب نهادند بعضی بولایت
نیشابور افتادند و بعضی بولایت استراباد اما اسد بن حسین حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در شهر سبزوار شهید کردند اما محمود و مسعود بولایت نیشابور افتادند
چون بشهر نیشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسحق و اسد و یحیی و ذکریا
بولایت استراباد متوجه شدند چون بشهر ابراهیم آباد رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما اسحق و یونس بولایت هزارجریب افتاده وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما حویاد لوط و شعیب در ولایت مازندران
افتادند چون بشهر ساری رسیدند ایشانرا شهید کردند اما اولاد یوسف بن
حسین بن حضرت امام زین العابدین ع که در زمان متوکل روی باطراف وجوانب
نهادند اما یوسف با فرزندان در آن هزیمت از شهر سبزوار روی بولایت ری
نهادند و چون بشهر ری رسیدند یوسف وطالب و ابا غالب را در شهر ری شهید
کردند اما محلب و مطلب در شهر قم افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما ابرار و مختار بولایت ساوه افتادند چون بشهر ساوه
رسیدند ایشانرا شهید کردند اما علمدار و اسلام و کنعان در ولایت کاشان
رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابراهیم
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت

رستمدار شهید کردند بموضع و نمدده ختم شد تمام شد ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین ع

ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام

آورده اند که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین ع حجاج بن یوسف خروج کرد و قصد اولاد ائمه نمود و دوازده هزار اولاد ائمه را شهید کرد از مرد و زن و پیر و جوان و طفل شیرخواره آورده اند که در بغداد مردی بود شیعه و دوستدار حضرت پیغمبر ص و حضرت امیر المؤمنین ع و اهلبیت ع تا در آن محل که حجاج بر اهلبیت غضب کرد حضرت امام محمد باقر ع هشت ساله بود و آن مرد مؤمن مخلب نام داشت شاهزاده را بخانه خویش برد و دست مبارک آنحضرت را ببوسید و بسیار بگریست و میرفت تا بدرخانه خویش رسید اندرون خانه رفت و گفت ای عیالان من بدانید که برای شما مژده آورده ام یعنی نور دیده حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی و آرام دل شهید کربلا و جگر گوشه فاطمه زهرا و یادگار حضرت امام زین العابدین ع حضرت امام محمد باقر ع در خانه ما غریب افتاده است اکنون بدانید که ما را سعادت خوشتر ازین روی نخواهد داد و چون آن مؤمنین و مؤمنات این سخن بشنیدند همه بیکبار فغان برآوردند و از خانه بیرون دویدند چون چشم ایشان برروی مبارک شاهزاده افتاد صلواة بر محمد و آل محمد فرستادند و بعد از سلام بقدم آنحضرت افتادند و گفتند یا ابن رسول الله این چه عجب است که شما قدم رنجه کرده بیچارگان را مشرف ساختید آنگاه شاهزاده فرمود که یتیم و مظلومم و از پدر و مادر دورم آه چگویم از بیچارگی و بیکسی خود و از شکستگی و بینوائی خود این بگفت و بسیار بگریست چون مخلب و فرزندان و اهل خانه این

سخنان بشنیدند همه جامها چاک زده گریه و نوحه آغاز کردند و بعد از آن شاهزاده را
بخانهٔ خود بردند و در زیر زمین خانهٔ داشت شاهزاده امام محمد باقر ع را در خانه زیر
زمین پنهان کرد و محلب را زنی بود رابعه نام و آن نیک زن در خدمت شاهزاده
بجان کوشیدی تا مدت دو سال بدین منوال گذشت و خدمت او کردند و حجاج را
غلامی بود معقل نام و همیشه در پیش حجاج بود قضا را آن غلام ناپاک در همسایگی محلب
بود روزی زن او بدر خانهٔ محلب رفت دید که زن محلب هر زمان بخانه درون میرود
و با گریه و اندوه بیرون میآید و زن معقل جمیله نام داشت امروز هیچ نگفت و برخواست
و بخانهٔ خود رفت چون شب در آمد با شوهر خود گفت که من امروز بدر خانه محلب
رفتم زن محلب را دیدم که هر لحظه بخانه درون میرود و بیرون میآید و گریان و نالان
آنگاه معقل گفت زنهار که هر روز برو و ببین که ایشان بچه کار مشغولند بازگو بیند
که تا مدت ده روز در خانهٔ محلب آمد و شد میکرد و همیشه ایشانرا بگریه و زاری میدید آنگه
جمیله بشوهر خود گفت ده روز است که بخانهٔ محلب میروم و زن و فرزندان او را بگریه
می بینم چون معقل این سخن بشنید گفت که دلیل آنست یکی از اولاد ائمه در خانهٔ ایشان
باشد با جمیله گفت که فردا برو و بگو که من دوستدار اهلبیت و محبت پیغمبر ص و مرتضی علی ع
و اولاد او در دل منست اگر اولاد ابوتراب در خانهٔ ایشانست البته ترا خواهند گفت
اگر تو این سر پنهانرا آشکار کنی من مژده بسوی حجاج بن یوسف برم ما را از بندگی
آزاد کند و از مال دنیا توانگر گرداند و حاکم یک ولایت سازد چون روز
روشن شد جمیله در پوشید و بخانهٔ محلب رفت و سلام کرد نشست چون ساعتی
در گذشت یکبار دید که زن محلب طعام در آنخانه برد و آورد چون ساعتی در گذشت
دید که همه اهل خانه گریه و زاری میکنند آنگاه جمیله فریاد بر آورد پس شاهزاده

که

گفت این فریاد و زاری از کیست رابعه گفت یا ابن رسول الله ما را همسایه‌ایست نام
او جمیله امروز بخانهٔ ما آمد و نفهمیدانیم مدتیست و علت او چیست آنگاه زن محلب از
خانه بیرون آمد و گفت ای جمیله از برای چه فریاد میکنی جمیله گفت از برای آنکه امروز
دو روز است که در خانهٔ شما میآیم و شما را بگریه و زاری می بینم چون من شیعه و دوستدار
اهلبیت میباشم و شما نیز هم چنین از جمله دوستداران اولاد حضرت مرتضی علی ع و دل مؤمنان
مانند آینه است چون شما را بگریه و زاری می بینم بر من ظاهر است که یکی از اولاد ائمه در خانهٔ
شماست و مرا نیز گریه و زاری از آنست امّا مراد من آنست که اگر اولاد ائمه جای آشکار
کرد و من بجان خدمت کنم و یقین دارم که ایشان در دنیا خوارند و در آخرت قسیم انهار و جنت
جمیع مخلوقات اند وای بر آنکس که ایشان را اطاعت نکند فردا در قیامت بعذاب الیم
گرفتار شود و در پیش حضرت محمد ص و علی مرتضی ع شرمنده باشد امّا حاجتی دارم و هرکه این
حاجت مرا روا کند فردا در پیش حضرت رسول ص و علی مرتضی ع خواهم گفت زن محلب
شنید و گفت ای جمیله چه حاجت داری و مراد چیست جمیله گفت من شنیده‌ام که شاهزاده
امام محمد باقر ع در خانهٔ شماست و آرزوی من آنست که جمال مبارک او را ببینم زن
گفت میترسم که ترا نزدیک شاهزاده ببرم و تو این راز نهفته را آشکارا کنی و خلق عالم ازین
حال باخبر شوند و حجاج بن یوسف را ازین حال آگاه کنند و شاهزاده امام محمد باقر ع را
از ما طلب دارند و محلب را ازین حال باخبر کردند نزد جمیله آمد جمیله چون محلب را
بدید بقدم او افتاده زاری بسیار نمود آنگاه محلب بفرمود تا مصحف آوردند و جمیله قسم
یاد کرد که این را فاش نکند و بعد از آن جمیله را بسوی حضرت امام محمد باقر ع بردند
چون جمیله را چشم بر جمال مبارک حضرت امام محمد باقر ع افتاد سلام کرد و دست
و پای شاهزاده را ببوسید و بسیار بگریست و روی بخانه نهاد و با شوهر خود گفت

که من امروز چندان مکر و حیله کردم که کسی نتواند کرد اکنون بدانکه شاهزاده امام محمد باقر ع را
بمن نمودند و بچشم خود دیده ام چون معقل این سخن بشنید نزد حجاج بن یوسف رفت و گفت
ایها الامیر عجب حکایتی و مژده دارم اگر مرا آزاد کنی عرض خدمت کنم و الا نه حجاج
گفت اگر خبر از او ترا بیان داری بمن بگو تا ترا از مال خود آزاد کنم و خلیفه و حاکم در
بغداد سازم و ملکی شهر بصره بتو دهم آنگه معقل گفت یا امیر اول خط آزادی بنویس
و بعد از آن حکومت شهر بصره و دیگر آنکه در میان مردم بغداد خلیفه باشم چون حجاج
بن یوسف این سخن بشنید شاد شد و مکتوب بنوشت اول آزادنامه دوم حکومت
شهر بصره سیم خلیفگی مردم بغداد و آن سه مکتوب را مهر نهاد و آنگاه معقل بحجاج گفت
بدانکه در بغداد مردیست نام او محلب و از دل و جان دوستدار اولاد ابوتراب است
و حضرت امام محمد باقر ع در خانه اوست و آن کودک ده ساله است و از فرزندان
حضرت امام زین العابدین ع است و مدت دو سال است که در خانه محلب
در زیر زمین پنهانست و آنگاه حجاج قاصدی نزد محلب فرستاد که شاهزاده امام محمد
باقر را نزدیک من آور که مرا با دکاریست آن مؤمن بیچاره چون این سخن بشنید فریاد و واویلا
برآورد و گفت هیهات که جمیله ناپاک در حق من چه کارها ساخت اگر من شاهزاده امام
محمد باقر ع را بدست مخالفان دهم البته او را بصد هزار جبر و سیاست شهید کنند من فردا
در روز قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی ص و حضرت مرتضی علی ع چه عذر آورم این بگفت
و زار زار بگریست و گفت دریغا اگر شاهزاده امام محمد باقر ع را بدست حجاج بدهم که آنرا
شهید کنند و نسل حضرت امام در روی زمین منقطع شود وای بر من که علاج این کار ندانم
آنگاه محلب فرزند خود را طلب کرد و گفت ای فرزند مصلحت این کار مشکل چیست پسر گفت
ای پدر غلام را جان در محلی بکار آید که خواجه زادگان بسلامت باشند اکنون که

ایشان گرفتار بلا گشته‌اند و بدین نوع محنت گرفتارند غلام را جان بچه کار آید هزار جان
من فدای حضرت امام محمد باقر ع باد چون مخلب از فرزند خود این سخن بشنید شاد شد
و گفت ای فرزند عزیز من بدان و آگاه باش که این دنیای غداری هست یار است
و با هیچکس وفا نموده و اگر وفا میکرد با آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح
و حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع میکرد که خدا تعالی دنیا و مافیها را بدوستی ایشان
آفریده است هرگاه با ایشان وفا نکرده باشد ما و تو کیستیم که با ما وفا کند و دنیا که بقول
مصطفی مردار است و مانند سگست هر که دنیادار است آنگاه مخلب دست
فرزند خود را بگرفت و توکل بر خدا کرد و نزد ملک حجاج برد و گفت این کودک فرزند
حضرت امام زین العابدین ع است چون حجاج این سخن بشنید شاد شد بفرمود
تا آن کودک بیچاره را در میان پاره کردند و چهار ذرع دیوار بر سر وی بنا نهادند
و بعد از آن مخلب با دیده گریان و دل بریان روی بسوی خانه نهاد و گفت الهنا ملکا
پادشاها بدرگاه تو شکر میکنم که مصیبت اهل بیت رسول ص بمن رسید الحمد لله که
فرزندم درجه شهادت دریافت این بگفت و زار بگریست و گفت توکل بر خدا و از آن
سبب القاب آن طایفه توکلی ماند و آنگاه بدر خانه رسید و گفت ای عورت بدانکه
فرزند ما را بعوض شاهزاده امام محمد باقر ع شهید کردند و در میان پاره کردند و بر سر آن
کودک بیچاره چهار ذرع دیوار کردند چون آن زن بیچاره این سخن بشنید آب در دیده بگردانید
و گفت الحمد لله که شرمنده اهل بیت محمد مصطفی نگشتم هزار جان ما فدای شاهزاده امام
محمد باقر ع آنگاه آن نیک زن سر سوی آسمان کرد و گفت خدایا تو گواه باش که فرزند ما
عزیز مرا در راه دوستان تو فدا کردم از کرم و بزرگی خود مرا در قیامت بجای او در قیامت
برسان و بدین طریق مناجات میکرد و بمثال قطرات باران اشک میبارید آنگاه

مجلب نیز در آن بیچاره رفت و گفت ای زن شاکر و صابر باش که خدای تعالی با
صابرانست که ان الله مع الصابرین و آنگاه مجلب پیش شاهزاده رفت و سلام کرد
و دست و پای او را بوسید و گفت ای فرزند رسول خدا چرا غمگین نشسته که هزار
جان من فدای تو باد و شاهزاده امام محمد باقر ع مجلب را بسیار دلداری کرد چنانکه مجلب
شاد و خرم شد و طعام حاضر کرد با حضرت طعام تناول نمودند و حضرت دست
مجلب را گرفت و عهد برادری بست و بشارت نعیم جنان داد تا زمانیکه مجلب در خدمت
امامزاده بود آنحضرت مجلب را برادر خواندی روزی زن مجلب برای شاهزاده طعام
آورد امام فرمود برادرم را بیاور گفت یا امام حاضر نیست حضرت امام فرمود من بی او
طعام نمیخورم القصه احوال جمیله و قتل بحجاج بردن بتمامی عرض نمود پس حضرت امام
در خانه مجلب و طعام آورده اند که روزی حضرت امام ع از مجلب پرسید که فرزند ترا می
بینم البته او را پیش من آور مجلب بعد از تمنای بسیار احوال پسر را بحضرت امام محمد باقر ع
بیان نمود چون حضرت امام احوال پسر او شنید زار زار بگریست و فریاد برآورد که خدا
وندا معبودا کریما رحیما تو این ظلم را بر ما میپسندد که ظالمان در حق ما و محبان ما میکنند این
بگفت و قطرات عبرات بر رخسار مبارک فرو ریخت و تا نماز شام ساکن نگشت
ناگاه مهمان در بکوفت چون آواز مجلب رسید در بگشاد فرزند خود را دید بر سر در ایستاده
مجلب از خرمی ندانست که چکند آنگاه سر بسجده نهاد و گفت الحمد لله الذی هدانا لهذا
شکر ایزدی که مرا بصبر فرزند راه و بسبب صبر و شکیبائی ای فرزند خود رسیدم یا خیر الناصرین
و آنگاه گفت ای فرزند احوال خود باز گو تا بر ما ظاهر شود که مرده زنده چگونه شده است
یعنی من ترا دیدم که حجاج هلاک کرد حالا چگونه شد که حیات یافتی گفت ای پدر در آن
محل که مرا در میان باره نهادند ناگاه دیدم که مردی از آسمان بدید آمد مانند کوه همین

و پیر بالای سر من بایستاد و هر دو دست خود را بر سر من سپر ساخت و من از زیر دو دست
او بصحت و سلامت باندم تا چندانکه ظالمان بر گوشه‌ئی رفتند بعد از آن شیر بیشه روزگار
و آن قاتل کفار و آن شیدا برادر و آن ولی مختار و آن حیدر کرار حضرت اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب در رسید و مرا از میان بار دیگر بیرون آورد و گفت ای کودک بیچاره چون نزد
پدر خود در آئی بگو که هزار هزار سلام از من بتو باد و اگر ترا از من پرسد بگو که حضرت مرتضی
علی ع میگوید که ای محلب پاکیزه نسل صد هزار رحمت خدای بر تو باد و بر پدر و مادر تو
که من از تو راضی شدم و از دین و ملت تو و از دوستی اهل بیت من که ترا با ایشان است
که جان شیرین نثار ایشان کردی بدان و آگاه باش که فردا در قیامت بتو قدم
در بهشت نهم اگرچه امروز فرزند را بعوض خون فرزندم دادی فردا در سر حوض کوثر عوض
خواهی گرفت و آنچه عوض دنیاست پسر ترا از هلاک نجات داده نزد تو فرستاده و دعا
در حق تو کردیم که خدا ذریات ترا بسیار گرداند و همه را القاب توکلی باشد تا روز قیامت
چون شاه مردان کلام تمام نمود القاب ایشان بتوکلی مشهور شد آنگاه پسر محلب گفت
ای پدر دوستی آل حضرت محمد ص بدین مرتبه است در دنیا و در آخرت و دشمنی ایشان
موجب عذاب الیم چون محلب این کلمات نکات از پسر شنید فی الحال جان بحق تسلیم
کرد انا لله و انا الیه راجعون اما محلب را دختری بود بدیعه نام بعقد حضرت امام محمد باقر ع
در آوردند حضرت امام محمد باقر ع را هشت فرزند بود و بدین اسامی حضرت امام جعفر صادق ع
و عبد الله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابوتراب و زید و ثابت اما عبد الله بن حضرت امام
محمد باقر ع را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و محمود و اسود و ایوب اما حسن بن
حضرت امام محمد باقر ع را شش فرزند بود بدین اسامی علی و معصوم و دانیال و
شعیب و قاسم و محمد اما ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر ع را سه فرزند بود بدین اسامی

حسین و مطلب و محلب اما محمد بن عبدالله بن امام محمد باقر ع را هشت فرزند بود بدین اسامی
طاهر و مظفر و اسمعیل و حمزه و هارون و ادهم و خالد و یونس اما اسمعیل بن محمود بن عبدالله
بن حضرت امام محمد باقر ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب ابوالمعالی و عبدالله ابوالفضل
و عبدالمجید و عبدالکریم اما ابوطالب را سه فرزند بود بدین اسامی ابوجعفر و حسن و محسن
اما ابوالمعالی را دو فرزند بود بدین اسامی محمود و داود اما ابوالفضل را چهار فرزند بود
بدین اسامی جلال الدین و حسام الدین و نظام الدین و عماد الدین اما ابوتراب
بن حضرت امام محمد باقر ع را ده فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و موسی و اسکندر
و مظفر و صالح و حاذر و ابوذر و سراقور تا زمان منصور دوانقی که قصد اولاد ائمه
کرد و جمله امامزادگان روی بولایت و اطراف نهادند اما علی و ابراهیم و حسن و تا
را در شهر سامره شهید کردند اما ابوطالب و عبدالکریم از بغداد روی بدشت قتل نهادند
چون بشهر دشت قتل رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبدالمجید از بغداد روی بنخجوان
نهاد چون بنخجوان رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما مالک و محمود و اسود و حله روی بولایت ابرقو نهادند چون بشهر ابرقو رسیدند جماعت
رشیدیان خبر یافتند و با امامزادگان مجادله بسیار کردند و آخرالامر ایشان را شهید
کردند اما فرزندان ابوطالب بن حضرت امام محمد باقر ع یوسف و حسن و موسی و اسکندر
و مظفر و صالح و حیدر و حاذر و ابوذر از بغداد روی بولایت از نکه ملاین نهادند چون
چون بشهر ملاین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسن بن حضرت امام محمد
باقر ع حسین بن امام محمد باقر ع و معصوم و مسیب و دانیال و محمد و قاسم و شعیب
از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بری رسیدند قاسم را در ولایت شهریار خفیه
ورک شهید کردند علی و معصوم بن حسین بن حضرت امام محمد باقر ع از ری روی بولایت

خراسان نهادند و چون بشهر هرات رسیدند و پیرا شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و مطلب از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان محمود بن عبید الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام طاهر و مطهر و اسمعیل و حمزه و هارون و داود و ابراهیم و خالد از مکه روی بولایت دار المرز نهادند چون بساوج بلاغ رسیدند ... طاهر و مطهر در ولایت طالقان بموضعی که اقتابر گویند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما اسمعیل و حمزه در ولایت ساوج بلاغ بموضع سنقرآباد وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما هارون و داود هم در ولایت سو لقان افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما موسی و خالد در ولایت قصران بموضع زواردشت افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزند اسمعیل بن عبید الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام ابراهیم و داود و محمد و سیت از بغداد روی بولایت طارم نهادند چون بموضع سلمان آباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن اسمعیل بن محمد بن عبید الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام ابو جعفر و محسن و حسن از مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی بولایت دار المرز نهادند چون بشهر امل رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ابو جعفر اما عبد المعالی و فرزندان محمد و داود و از مدینه روی بولایت خراسان نهادند چون به نیشابور رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ... در زمان متوکل که حضرت امام علی النقی علیه السلام را زهر داده شهید کرده ... کردند در آن محل کیان بن جعفر بن موسی بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ولایت دار المرز بتوابع شهر و دیان در موضع قلعه صلح کنان ... ابراهیم بن ...

بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبد المعالی بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن
حضرت امام محمد باقر ع در خدمت محمد کیا در بنه صالحان آمد و خدمت کرد و در کوه پایه
رستمدار در موضع پالوا افتادند و وطن کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب وارق
اما فرزندان عبد الفضل بن ابراهیم بن محمد بن یعقوب بن داود بن حسن بن مالک بن
ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع جلال الدین و عماد الدین
از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند اما جلال الدین و عماد الدین در ولایت آذربایجان
در موضع رودبار سفلی وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر اما امیر
حسام الدین بن میر عبد الفضل بن ابراهیم بن یعقوب بن میر اسمعیل بن میر محمد بن میر داود
بن میر حسین بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع
در زمان امام حسن عسکری ع میر حسام الدین و میر نظام الدین در ولایت شمران وطن ساختند
و حاکم شمران ملک بیون بن ملک قباد بن ملک بهمن بن ملک اشرف بن ملک
سلطان احمد بن ملک کاوس بن ملک اسکندر بن ملک کیخسرو بن ملک اشرف
بن ملک قاسم بن ملک اشرف بن ملک شاه میران بن ملک شاه غازی بن
ملک یزدجرد بن شهریار بود و دوستدار خاندان حضرت امیر المؤمنین ع بود و میران
مشار الیه را بسیار رعایت کرد و در روایت آمده که در زمان خلفای بنی عباس با تمامی
خلق عالم از پادشاه و امیر و وزیر و سلاطین و فضلا تمامی تقیه بسر میبردند مگر فرزندان
یزدجرد بن شهریار که ملوک عجم بودند ایشان تقیه نکردند و روز بروز محبت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام زیاده میورزیدند که رحمت خدای بر ایشان باد اما در زمان منصور دوانقی
حضرت سید عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع از حله روی بولایت ری نهاد
چون بشهر ری رسیدند مدتی بسر برد آخر الامر فخذان ری عبد الله را شهید کردند

آورده‌اند که ابراهیم بن محلب بغداد برا چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و حسین و وحید و
محمود که ایشان دست خط حضرت امام محمد باقر ع در دست داشتند که از خرج و بیکار
شکار و طرح و دست انداز ایشان نگیرند چون حاکم خلفای بنی عباس بودند از بغداد
روی بولایت دارالمرز نهادند تا فرزندان حسین بن قاسم بن النعمت بن مسیب بن رحیم بن
یعقوب بن ابراهیم بن محلب علیه الرحمه یوسف و حسن بدارالمرز مازندران افتادند و وطن
ساختند بالقاب قدیم توکلی گویند تا فرزندان احمد بن ثابت بن رحمن بن محمود بن سلیمان بن بنا
حسن بن محمود بن ابراهیم محلب علیه الرحمه تا اسکندر و محمود در کوه پایه سجین افتاده وطن ساختند
بالقاب لوا آورده‌اند که مامون الرشید چون پادشاه ممالک خراسان شد و مکان
او در شهر طوس بود و حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس آورد و پیشوای
خود ساخت و جمله فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت خراسان
نهادند و فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع صد و نه نفر بودند با اولاد
و اطباع و خدم و حشم چون بولایت ساوخ بلاغ رسیدند آنکه عون و سالم بن حضرت
امام موسی کاظم ع بولایت شهر ری بموضع خاده رسیدند و مدتی بودند و عون و سالم با
یک همشیره خانم نام مدت ده روز در منزل شاهزاده قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع
بودند بعد از آن عون و سالم گفتند با قاسم اگر تو ما را بدامغان رسانی ما همشیره خود خانم را
بعقد تو در آوریم آنگاه قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع ایشان را بدامغان رسانیده
و ایشان همشیره خود را بعقد حضرت امامزاده قاسم در آوردند و آنکه خبر بدامغان افتاد
که حضرت سلطان دنیا و دین ابوالحسن علی بن موسی الرضا ع را مامون الرشید زهر داد
و شهید کرد قاسم با اعیان از دامغان روی بدماوند نهادند چون بشهر آوره رسیدند
وطن ساختند و چهارصد کدخدای نامی در شهر آوره بودند و قاسم بن جعفر بن حضرت امام

محمد باقر ع را رعایت کردند واما نوادهٔ قاسم را یکفرزند بود وعبد الصمد نام و ذریات ایشان
بسیار شد تا زمانیکه خلفای بنی عباس قصد اولاد ائمه کردند ولشکر بی اندازه جمع کرده
رو بولایتها نهادند و بهر شهری که میرسیدند دمار از اولاد ائمه بر می آوردند و هر جا سید
صحیح النسب بود می کشتند چون بولایت ری و خوار رسیدند بشهر آوره فرزندان حمزة بن
عبد الصمد که در زمان مسلیب بغربت نموده بشهراوره رسیده وطن ساخته بودند علی بن احمد
بن حمزة بن عبد الصمد بخلفای بنی عباس گفت که در شهراوره فرزندان ابوتراب بسیار
هستند چون خلفای بنی عباس بشنیدند کس فرستادند و رئیسان شهراوره را بخواندند و جمله
زجر و سیاست کردند که شما فرزندان قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع را پنهان
کرده اند اکنون پیش من آرید آنکه رئیسان و مهتران شهراوره تمام آمده قسم یاد کردند که
این مردمان که در شهراوره اند همه شیخند و سید نیستند پس دست از ایشان باز داشته
معارض دیگران گشتند واز آن زمان سیدان شهراوره بشیخی مشهور شدند و سیادت
ایشان مخفی ماند در روایت آمده که چون مامون الرشید حضرت امام رضا ع را شهید
کرد نامه باطراف وجوانب نوشت بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما رسد باید که دمار از
ابوترابیان بر آرید چون نامه باطراف وجوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد
اولاد ائمه و فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع کردند و بهر شهر و ده که میرسیدند
اولاد ائمه را شهید میکردند اما عقیل بن حضرت امام موسی کاظم ع را در کند حسن رئیس
و فرزندان او جراحت بسیار رسانیدند و با آن جراحت روی بولایت ری نهاد
چون بری رسیدند در موضع رزناباد بخانه حبیب فرود آمد و مدت هشت روز بیمار
بود آخر الامر بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست و فرزندان یوسف بن حضرت
امام موسی کاظم ع ذکریا و محمد و اسمعیل در ولایت ری بموضع ایرین آمدند رئیس قند شاد

ایشان خبر یافت و با امرا و کان در آمدند و بسیار مجادله نمودند و آخر الامر ایشان را شهید
کردند اما فرزندان محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل در ولایت
طالقان وطن ساختند اما میر حسام الدین بن میر عبد الله بن میر عبید الفضل بن
میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسن بن میر مالک
بن میر ابراهیم میر اسمعیل بن میر محمود بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع روی
بولایت شمران نهادند چون بکوه پایه شمران رسید وطن ساخت و ملوک شمران ایشان را
بسیار رعایت کردند اما میر مهدی در ولایت رستمدار بموضع رانوس رستاق وطن
ساخت اما میر حسین را چهار فرزند بود بدین اسامی میر هادی و میر غیاث الدین
و میر محمد و میر هاشم مدتی مدید در جیلان بسر بردند و بعد از آن میر حسین و فرزندان از
دار المرز جیلان روی بولایت الموت و طالقان نهادند چون بشهر الموت و طالقان
رسیدند میر محمد و میر هاشم در موضع برکات ذیل دشت افتاده وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب امیر اما میر حسین بن میر ادهم بن میر محمد بن میر حسام الدین
بن میر عبید الفضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن میر عبد الله بن حضرت
امام محمد باقر ع با دو فرزندان میر هادی و میر غیاث الدین در ولایت طالقان
بموضع اهست افتادند و وطن ساختند و بعضی در موضع مرجان وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر ختم شد ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر ع

ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق ع

روایت میکنند لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
را هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام موسی کاظم ع و علی و مطهر و اسمعیل

و محمد و یحیی و محمود و عبدالله اما علی بن حضرت امام جعفر صادق ع را چهار فرزند بود بدین اسامی
ناصرالدین و حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر بن حضرت امام جعفر صادق ع را هفت
فرزند بود بدین اسامی ناصرالدین و هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث
اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع را پنج فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و ابراهیم
و دانیال و یوسف اما محمود بن حضرت امام جعفر صادق ع را سه فرزند بود بدین اسامی
عمران و برهان و کنعان اما یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع را دو فرزند بود بدین
اسامی یعقوب و یونس چون معتصم حضرت امام جعفر صادق ع را زهر داده شهید
کرد و قصد اولاد ائمه ع کرد امامزادگان روی باطراف نهادند اما یعقوب و یونس
روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبدالله
بن حضرت امام جعفر صادق ع را ده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و حیدر و طیب
و رزاق و دختران حنفیه و صفیه و نصیفه و لطیفه و فاطمه تا زمانیکه معتصم خروج کرد
بود و بار از اولاد ائمه ع برآورد اما حضرت امام موسی کاظم ع و علی و محمود در ولایت بغداد
رفتند اما مطهر و اسمعیل و یحیی و محمد و عبدالله با همه اولاد و اصحاب و خدم و حشم از مدینه
روی بولایت عراق و فارس نهادند چون بعراق و فارس رسیدند از آنجا روی بولایت
دارالمرز نهادند و بهر شهر و ده که رسیدند خارجیان در عقب میآمدند و یکان یکان را شهید
کردند چون بشهر قزوین رسیدند سنیان قزوین خروج کردند بر سر راه امامزادگان آمدند و بسیار
مجادله کردند اما محمد بن حضرت امام جعفر صادق ع را چهار فرزند بود آزل و سهل و کرار و محتاج
اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع را آن روز چندان حرب کرده بود که در هر
کوچه و محله خون روان بود و حاکم قزوین حسن صباح بود بفرمود تا دروازه ها بستند که مبادا
ابوترابیان از شهر بیرون روند و جمله امامزادگان سی و چهار تن بودند مریدان و معتقدان

نیز همراه بودند تا سه روز در صوفی آباد قزوین حرب کردند و خارجیان بسیار را کشتند و آخر
الامر چند تن از امامزادگان را در قزوین شهید کردند و اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع
را در شهر قزوین میان پنجه علی بطرف آفتاب بر آمدن شهید کردند اما مطهر و محمد و یحیی از قزوین
روی بولایت طهران نهادند چون بشهر طهران رسیدند محمد و یحیی را شهید کردند و مطهر بن
حضرت امام جعفر صادق ع روی بولایت ری نهاد و زخم بسیار جراحت بوی رسیده
بود چون بموضع یوجمن رسید در خانه الیاس نام نزول نموده تا مدت چهار روز بیمار
بود و بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما فرزندان علی بن حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام سید ناصرالدین و سید حسین از قزوین روی بولایت ساوج بلاغ نهادند
چون بموضع کوهه رسیدند حسن ایوب و خضر ایوب سر راه سید ناصرالدین آمده با وی
محاربه کردند آخر الامر چهارده زخم بتن مبارک سید ناصرالدین رسانیدند و آنحضرت
از آن جراحت ها مینالید و می آمد تا بولایت ری چون بموضع طهران رسید در خانه درویش
صالح فرود آمد و چهار روز زیست و بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما حسین و
سلیمان را در شهر ساوه شهید کردند اما قاسم بن علی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از قزوین روی بولایت لشر نهاد چون بموضع ایین رسید ملحدان ساکن آیین او را شهید کردند
اما ابراهیم بن علی بن محمد بن عبدالله بن قاسم بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین
روی بولایت لشر نهادند چون بموضع ده دوشاب رسید وطن ساخت و ذریات
او بسیار شد بالقاب جعفر اما زید بن حضرت امام زین العابدین ع در زمان هشام بن
عبدالملک مروان از مدینه رسول ص روی بولایت ری نهاد چون بموضع
طهران رسید در خانه حسین سماک فرود آمد آمد نزد مؤمن دست و قدم امامزاده را
بوسید و شرایط بندگی بجا آورد و او را بخانه برد و تا مدت شش ماه نگاه داشتند

و در خدمت آنحضرت قیام نمود آنگاه جلال الدین و عمر خروج کردند و زید بن حضرت
امام زین العابدین ع را در خانه حسین سماک شهید کردند اما فرزندان مطهر بن حضرت امام
جعفر صادق ع هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از قزوین روی بولایت
کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند اما عبید الله
بن حسن بن مالک بن زید بن مطهر بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت
کردستان نهاده در آنجا وطن ساختند و ذریات او بسیار شد بالقاب جعفری اما
فرزندان محمود بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عمران و برهان و کنعان از قزوین
روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع بازار رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
فرزندان حضرت اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع حسن و محسن و ابراهیم و دانیال
و یوسف از قزوین روی بولایت دارکرد نهادند و ایشانرا در موضع مذکور شهید
کردند اما فرزندان یحیی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یوسف و یعقوب
در ولایت ابهر افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری
اما یعقوب بن یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت کردستان
نهاده در آنجا وطن ساخت بعد از مدتی از آنجا روی بموضع دیلوز نهاد خارجیان
آن موضع آنشاهزاده بزرگوار را شهید کردند اما فرزندان محمد بن حضرت امام جعفر
صادق ع اهل و کرار و مختار و عبید الله بن حضرت امام جعفر صادق ع از شهر قزوین
روی بولایت ... نهادند چون بموضع عین ورزان رسیدند خارجیان
خبر یافته با امامزاده عبید الله مجادله و محاربه نموده آخر الامر عبید الله را در موضع عین
ورزان شهید کردند اما در عین ورزان درویشی بود شرف الدین نام آمد و بوی
آمده آن امامزاده را برداشت و بر سر سنگی نهاد و منجوا است که غسل داده دفن

از شهر قزوین [illegible] اصفهان [illegible] ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری

کند آب نبود چهره آن امامزاده چشمهٔ آب در آن صحرا پیدا شد و حجر دیگران بهشت که پیش
امامزاده را بر سر آن سنگ نهادند آن سنگ هر سال بزرگ میشود بقدرت حقتعالی تا روز
قیامت اما فرزندان عبدالله بن حضرت امام جعفر صادق ع مطهر و حیدر و طیب و رضا
از آنجا روی بولایت آذربایجان نهادند چون به آذربایجان رسیدند در آنجا وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما دختران عبدالله حضرت امام جعفر
صادق ع حفیه و لطیفه و نصیفه و فاطمه از قزوین روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق ع

ذکر اولاد حضرت امام موسی کاظم ع

آورده اند که حضرت امام موسی کاظم ع را چهل و دو فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع و حسین و عبدالله و فضل علی و خواجه احمد و محسن و سراوین و عبدالله
ثانی و عقیل و طیب و مجید و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد رضا و سالم و لام و یعقوب
و جعفر و محمد و باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس و نوح و عمران و اذان و صالح و هود
و عون و ذکریا و شعیب و یحیی و اسمعیل و ابراهیم و ابو الجواد و یوسف و اسامی دختران
سه فاطمه و ایبه خاتون و خانم اما عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش
فرزند بود بدین اسامی فضل و فاضل و عز الدین و عماد الدین و قوام الدین و صدر
الدین اما حسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را ته فرزند بود بدین اسامی ثابت و احمد
و عابد و هیبت و شریعت و لطیف و دختران زینب و زبیده و صالحه اما فضل علی
بن حضرت امام موسی کاظم ع را هفت فرزند بود بدین اسامی جعفر و باقر و حیدر و دختران
حلیمه و سلیمه و رحیمه و امنه اما محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را سه فرزند

بود بدین اسامی آذر و حاضر و ابوذر و اما سعادین بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش
فرزند بود بدین اسامی صادق و حاجی و هادی و دختران حبیبه و رقیه و فاطمه اما عبدالله
بن حضرت امام موسی کاظم ع را یازده فرزند بود بدین اسامی نوذر و فیروز و منصور و داود
و عزیز و ابراهیم و اسمعیل و امان الله و عون الله و عزیز الله و حبیب الله اما نوذر بن
محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی عبدالله و هادی و مهدی
و آنچه از فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع که مجرد بودند هفده تن بودند بدین اسامی
محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه رضا و سالم و کاظم و یعقوب و جعفر
و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس اما نوح بن حضرت امام موسی کاظم ع را
هفت فرزند بود بدین اسامی قاسم و زید و ملک داود و قائم و سپهسالار و حاکم اما
عمران بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی بلال و رضا کیا
و جمشید و خالی کیا و حسین کیا و موسی کیا اما داتان بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی حسین و ابوطالب و علی و زید اما صالح بن حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام را هفت فرزند بود بدین اسامی محمود و بدرالدین و صدرالدین و قادرالدین
و یوسف و کریم الدین اما خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین
اسامی عبدالفضل و ابوالحسن و ابوالحسین و دختران ساره و هاجره و تاجره اما طیب بن
حضرت امام موسی کاظم ع را یازده فرزند بود بدین اسامی قاسم و رضا و جعفر و داود و محمد
و احمد و مختار و دانیال و فخرالدین و شرف الدین و عبدالله اما عون بن حضرت
امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی هارون و هاشم و هادی و مهدی
اما سام بن حضرت امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس
و عیسی و داود و خاقان اما ذکریا بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود

بدین اسامی خضر و الیاس و عباس و ایلیا و غلام و حارث و مالک و یعقوب اما
شعیب بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی حافظ و کامل و عقیل و مسلم
و داود و غفار اما یحیی بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی سید
محمد و سید قریش و محمود و حسن و حسین و ابو طاهر و دختران زبیده و سکینه
اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی مجیب و عابد
و ثابت و نعمت و اسد و حبیب و احمد و ماجد اما ابراهیم بن حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام را چهار فرزند بود بدین اسامی ناصر و باقر و جعفر و احمد اما یوسف بن
حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی مالک و صادق و معصوم
و صالح و رحمن و ریان و محمد و ایلیا اما احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند
بود بدین اسامی فتح الله و نور الله و عین الله و عباد الله و روح الله و نجیب الله
اما جعفر بن فضعلی بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی عبد الله و
و عبد الرزاق و سید المرتضی و سید مصطفی اما قاسم بن حسین بن حضرت امام موسی کاظم ع را
سه فرزند بود بدین اسامی جمال الدین و جلال الدین و علاء الدین اما مهدی بن نوروز بن
محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را یکفرزند بود عباس و عباس را دو فرزند بود حسن و
حسین تا در زمانیکه خلفای بنی عباس حضرت امام موسی کاظم ع را زهر داده شهید کردند
و قصد اولاد اشد کردند جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین بن
عباس بن علی بن مهدی بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
کرمان نهاد چون بشهر کرمان رسید بموضع ماهان وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب نوروزی اما حسن را یکفرزند بود عباس نام و عباس را چهار فرزند بود
بدین اسامی محمد و شمس الدین و حسین و یوسف آورده اند که در زمان حضرت امام

محمد تقی بن علی بن خواجه نورک بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن حسن بن یوسف بن محمد بن
علی بن عباس بن علی بن حمدی بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم عم از ماهان
کرمان بدی بولایت دار المرز خفا و چون برودبار امامه رسید وطن ساخت و ذریات
او بسیار شد بالقاب نوروزی آورده اند که در زمان میرزا قلقشاه و برادران که از
خراسان فرار نموده بودند اول بولایت رودبار قصران بموضع رودک فرود آمدند
و انا نورک بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن مجید
بن عباس بن حمدی بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ولایت
امامه وزیر ملک اسکندر شمرانی بود و رودبار قصران و امامه را خواجه نورک وزیر بود و انا
میرزا قلقشاه بن میر ادهم بن میر محمد بن میر حسام الدین بن میر افضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل
بن میر یعقوب بن میر داود بن میر حسین بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود
بن میر عبدالله بن حضرت امام محمد باقر عم بولایت امامه رفت و خواجه نورک را ملازمت
کرد و انگاه خواجه نورک و میرزا قلقشاه با یکدیگر عهد کردند و قسم یاد نمودند که خواجه نورک
دختر صالحه نام را بعقد میرزا قلقشاه و آنگاه میرزا قلقشاه قریه رودک را از دست ملوک
خریده وقف امامزاده باقر بن حضرت امام موسی کاظم عم کرد و دزد نوروز باتفاق به
ولایت شمران آمده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروز
و بعضی بالقاب میر اشتهار دارند اما زید بن نوح بن حضرت امام موسی کاظم عم را چهار
فرزند بود بدین اسامی قادر و مقتدر و حافظ و مالک اما حسن بن ادنان بن حضرت امام
موسی کاظم عم را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر و ابوتراب و ابولهب و عبدالله
و عبدالرزاق و جعفر اما محمود بن صالح بن حضرت امام موسی کاظم عم را سه فرزند بود بدین
اسامی علی و یعقوب و حمزه اما عبدالفضل بن خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم عم را

شش فرزند بود بدین اسامی داود و عقیل و یوسف و اسعد و احمد و احد امّا مختار بن طیب
بن حضرت امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود بدین اسامی عیسی و یحیی امّا هارون بن عون
بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی خالد و شعیب و
لقمان و سلیمان و غالب و طیب امّا ابو طالب بن حضرت امام موسی کاظم ع را
دو فرزند بود بدین اسامی یوسف و حسن در روایت آورده اند که حضرت امام موسی
کاظم ع را چهار زن بود و هشتاد متعه و دوازده هزار گهوارهٔ زرین از پس و پیش حضرت
امام موسی کاظم ع بر شتران بار بسیکردند و میرفتند و هرگاه که امام ع سوار شدی با اصحاب
خود گفتی که فرزند و فرزندزادگان مرا که در گهواره اند بکشید و همراه ما دارید تا خلق عالم بدانند
که اولاد و اتباع من در دنیا بدین نوع بوده است و در روایت آمده است که دوازده
هزار شتر طاهرات حضرت امام موسی کاظم ع را میکشید در روایت آورده اند که چون هارون
الرشید حضرت علی بن موسی الرضا ع را از مدینه رسول خدا ص بشهر طوس برده بود و پیشوای
خود ساخته جملهٔ فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
خراسان نهادند امّا محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند امّا فرزندان علی
و حسن و خواجه احمد و موسی و هراوین و عبدالله و طیب و محمد و عبدالله و محمود و نوح و
یوسف و سام و صالح و محمد باقر و عقیل و احمد رضا و اسمعیل و جعفر و ابراهیم و ابو الجواد
با همه اولاد و اصحاب روی بولایت خراسان نهادند چون بموضع ساوج بلاغ بردو فرسنگی
رود رسیدند خارجیان از عقب آمدند و مجادله بسیار کردند و آخر الامر حسن بن امام موسی
کاظم ع را در موضع کره رود شهید کردند و بعضی شاهزادگان را جراحت رسیده بود و چون
شب آمد لا علاج گشته روی باطراف و جوانب نهادند امّا عبدالله بن امام موسی کاظم ع
در ولایت ساوج بلاغ بموضع در دیهه رسید مردمان بر آن که در دیهه بودند اتفاق کرده با امام

زاده عبدالله در آمدند و بسیار محاربه نمودند اما آخر روز عبدالله حرب کرده بود که صحرا پر از خون
گشته بود و آخر الامر غلبه کرده آنحضرت را در آن سرزمین شهید کردند از آن سبب وی را عبدالله
قهار خوانند اما جعفر بن حضرت امام موسی کاظم ع را در توابع ورامین موضع شامرک
شهید کردند اما عبدالله بن امام موسی کاظم ع از کره رود روی بولایت دماوند نهاد چون
بشهر دماوند رسید قالی و سهراب و فرزندان و برادرانش خبر یافته سر راه او گرفتند و بسیار
محاربه نمودند آخر الامر عبدالله را در موضع دماوند شهید کردند اما احمد رضای ابن امام
موسی کاظم ع را در موضع نزرکان شهید کردند در ولایت شهریار آورده اند که از فرزندان
و فرزندزادگان امام موسی کاظم ع در ولایت ساوج بلاغ صد نفر را شهید کردند اما موسی
بن طیب بن امام موسی کاظم ع و خواجه احمد از کره رود روی بولایت لواسان نهادند
چون بلواسان رسیدند طایفه سرخی و مرخی خبر یافتند و گرد امامزادگان در آمدند و
بسیار محاربه کردند آخر الامر امامزاده خواجه احمد و موسی را که حضرت امام موسی کاظم ع
بسیار او را دوست میداشت و نام خود بوی عطا کرده بود آن دو شاهزاده را در لواسان
شهید کردند اما طیب بن امام موسی کاظم ع را رئیس الیاس و فرزندان در موضع اورستان
شهید کردند اما سراوین و ذکریا و محمود و محمد و نوح و سام و لام با یک همشیره زبیده خاتون
از کره رود روی بولایت دار المرز شده راه نهادند چون برودبار علیا در بندک رسیدند
رئیس حسین و رئیس علی با فرزندان سر راه امامزادها در آمدند بسیار محاربه نمودند آخر الامر
شاهزاده محمد جراحت بسیار رسیده روی بموضع برودن نهاد و بخانه عبدالله خطیب
نزول نمود زوجه آمد و تویش آنحضرت را با عزاز و اکرام تمام بخانه خود برده پنهان
کرد و رئیس اسکندر و فرزندانش خبر یافته تعاقب امامزادها آمده بدر خانه عبدالله خطیب پرسیدند
که هیچ از این ترابیا از اینجا ندیدی زوجه عبدالله گفت ندیدم اما امامزاده چهار روز بماند

و روز پانزدهم بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما ساهم و امام محمود را بایک
شمشیر و زبیده خاتون در پایان رودبار سقلی در موضع سرخ کل شهید کردند اما نوح بن
امام موسی کاظم ع را برودبار علیا می در بندک بسیار جراحت رسیده بود و بدان
جراحتی که داشت بسیار نالید و میرفت تا بولایت دار المرز رسید در موضع چندرکش
رسید آنجا ناجنس کافر تیغ فرود آمد و جنس کافر تیغ بر فرزند امام زد امام را ابتر کرد و گفت ای
سوسنان بیابان که میوهٔ باغ ارم و سرچشمهٔ حیوان حرم و نور دیدهٔ حضرت
امام موسی کاظم ع بر زمینها است غریب و بیکس بی یار او را امید اجر باقی بسیار
خانه برده چهل روز در خانه جنس بماند و بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما
زکریای بن امام موسی کاظم ع را در موضع سور شهید کردند اما مراد بن حضرت
امام موسی کاظم ع را برودبار علیا بموضع ازور او را جراحت بسیار رسانیده بودند
از آنجا منهزم شده روی بموضع لاج نهاد و او را در آنجا شهید کردند اما یحیی رضا
بن امام موسی کاظم ع از کره رود بولایت ری نهاد چون بموضع خورک رسید او را
شهید کردند اما صالح بن امام موسی کاظم ع از کره رود بولایت شمیران نهاد چون بموضع
تجرکش رسید او را شهید کردند آورده اند که صالح بن امام موسی کاظم ع را هشت
فرزند بود محمود و بدر الدین و صدر الدین و قدر الدین و یوسف و کریم الدین
اما اسمعیل بن زکریا بن امام موسی کاظم ع را در کوه تجریج کرده بودند چون بتوابع
شمیران رسید بطرف آفتاب برآمدن بپایان ده شیرز زیر درخت چنار
او را شهید کردند در روایت آورده اند که چون هارون الرشید حضرت امام
رضا ع را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه ع کرد و نامه باطراف و جوانب
فرستاد که چون نامه من بشما رسد باید کشند و از آل ابوتراب بیابان ... چون بجا ...

این خبر بشنیدند دیگر باره خروج نمودند و قصد اولاد ائمه ع کردند اما حمزه و یعقوب
و الیاس از بغداد روی بولایت طارم نهادند چون بموضع بوزن لوشکان
رسیدند ایشان را شهید کردند اما شعیب و یحیی را در شهر سبزوار شهید کردند اما
عماد الدین و علاء الدین و نور الدین و صدر الدین را در شهر بغداد شهید کردند اما
دختران امام موسی کاظم ع آمنه خاتون و زبیده خاتون و سکینه و حلیمه و رحیمه
و آتیه از بغداد روی بشهر قزوین نهادند و چون بقزوین رسیدند خارجیان سر
راه آنها را گرفته ایشان در محله پیسه رسیده غایب شدند و آن موضع را
خاتون کوهک گویند اما ستی فاطمه خاتون بنت امام موسی کاظم ع و برادران فرزندان
بن امام موسی کاظم ع و جعفر و باقر و سافر و حیدر و ابوذر و آذر و صادق و علی
و هادی و قاسم و زید و مالک و ادهم و قاسم و صایم و حاکم و سپهسالار حسین و
ابوطالب و جمله امامزادگان بیست و سه نفر بودند با ستی فاطمه از بغداد روی به
ولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند ملحدان ساوه خبر شدند روی بشهر قم نهادند
و با امامزادگان مجادله بسیار کردند آخر الامر حضرت ستی فاطمه را در شهر قم شهید
کردند با تمامی امامزادگان مذکور اما محمود بن امام موسی کاظم ع از بغداد در روی
بولایت رستمدار نهاد چون بموضع نامی رسید وی را شهید کردند اما دختران
سواهین بن امام موسی کاظم ع حبیبه و رقیه و فاطمه و ساره و هاجر و تاجر از
بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسیدند ایشان را شهید
کردند اما رضا کیای بن عون بن امام موسی کاظم ع را بعد از آن در رستمدار افتاد در
بموضع مازطل او را شهید کردند اما بلال بن عون بن امام موسی کاظم ع را در
ماطله شهید کردند اما جمشید بن عون بن امام موسی کاظم ع را در کجه رستاق شهید

کردند و خالد بن عون بن امام موسی کاظم ع را در ولایت کجه رستاق بموضع ججر کلا شهید کردند
اما جعفر بن یحیی بن امام موسی کاظم ع را در کجه رستاق بموضع تیرک دیه شهید کردند
اما ابراهیم بن امام موسی کاظم ع با فرزند و فرزندزادگان از بغداد روی بولایت
مازندران نهادند اما دهم و قادر و مقتدر و مالک و حمزه و زید و حسین و ابو طاهر و ابو تراب
و ابو لهب و علی و یعقوب و حمزه و یوسف و محمد و اسد و مختار و طالب و غالب
و لقمان و سلمان و علی و موسی و خضر و الیاس و عباس و انبیا و علام و حارث
و موسی و مالک و حافظ و کامل و عابد و داود و محمود و صادق و معصوم و حبیب الله
و فتح الله و نور الله و معین الله و عباد الله و روح الله و عبد الرزاق و سید
مرتضی و میر مصطفی و جمال الدین و جلال الدین و عماد الدین و باقر اما شصت تن
امامزادگان از بغداد بشهر آمل آمدند چون بموضع لله پرچین رسیدند امامزاده ابراهیم
بن امام موسی کاظم ع همراه امامزادگان بود آنگاه حسین ریش و فرزندان و فرزند
زادگان و برادران و برادرزادگان و اسکندر ریش با فرزندان با اصحاب
هزار و چهارصد تن بودند که با امامزادگان بنیاد محاربه کردند گویند که ابراهیم
بن امام موسی کاظم ع آنقدر چندان حرب کرده بودند که چون اعادی [illegible] صحرا پر
گشت آخر الامر شاهزاده ابراهیم را با جمله امامزادگان در شهر آمل بموضع لله پرچین
شهید کردند اما قاسم رضا بن طیب بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی
بولایت رستمدار نهادند چون بموضع کران رسیدند وی را شهید کردند اما علی کیا
بن عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت رستمدار نهاد چون بموضع
نوارزمین رسیدند وی را شهید کردند و در موضع خرده کنار دفن کردند و وی را
بالقاب سید علی کیا خوانند اما عزیز بن محسن بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی

بولایت شمیران نهادچون بموضع اوین بطرف آفتاب برآمدن رسیدا درا بسر تیر
شهید کردند اما طیب بن حسن بن امام حسن ع را بموضع اوین شهید کردند بطرف آفتاب
فرو رفتن و قاتل او رئیس جعفر و فرزندان او بودند اما شاهزاده عبد العظیم
بن عقیل بن زید بن هارون بن محمد ابراهیم بن حسن بن امام حسن علیه السلام را دربار
شهریار شهید کردند اما عبد الله بن حسین بن اذان بن حضرت امام موسی کاظم ع
را در موضع کوشک دشت شهید کردند اما فرزندان محسن بن امام موسی کاظم ع
فیروز و منصور دا سوار از بغداد روی بولایت شیروان نهادند بالقاب
موسوی اما فرزندان خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع حسین و ابوطالب و علی
و زید از بغداد روی بولایت الموت نهادند چون بموضع الموت رسیدند حسین
و ابوطالب بموضع آفتابه درافتادند طایفه حسن رئیس خبر یافته با اما فراد کان در
آمدند و بسیار جنگ و حمله کردند آخر الامر حسین و ابوطالب را با یک غلام عقیل نام شهید
کردند اما شاهزاده هادی بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت مازندران نهاد چون
بموضع واویه رسید وی را شهید کردند اما فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع
جعفر و سید محمد قریش از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع انجله
رسیدند جعفر را شهید کردند اما سید محمد قریش در ولایت لاریجان بموضع کرنگ
افتاد در خانه شیخ ابراهیم و بسیار جراحت بتن مبارکش رسیده بود تا مدت
چهل روز بیمار بود و دختر خضر سونا عایشه نام زن شیخ ابراهیم بود طایفه سونا با
دشمن خاندان اهل بیت بودند شوهر عایشه ما سون از سید در دست داشتند
که اگر اولاد اهل بیت بدست آید اما فتند بکشند آنگاه عایشه در پدر و برادر خود فرستاد
که آنکس که شما طلب کنید امروز چهل روز است که در خانه ما بیمار افتاده است

چون خضر سوا این خبر شنید با برادران و فرزندان بطلب آنحضرت بدیه گریخت با سید
محمد قریش بنیاد جهاد کرده امامزاده را آنجا شهید کردند اما فرزندان یحیی بن امام
موسی کاظم ع محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوطاهر و ابوتراب از بغداد روی
بری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند محمود و حسن و حسین بموضع اوبه که رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما ابوطالب و ابوطاهر و ابوتراب از شهر ری روی بولایت
یزد نهادند چون بیزد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالتقا
موسی اما فرزندان قاسم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع شهید و ادریس
و موسی بهزیمت منصور دوانقی از بغداد روی بولایت مازندران نهادند باتن
مجروح چون بموضع چولک رسیدند ایشانرا شهید کردند اما حسین بن اونان
بن امام موسی کاظم ع را در ولایت بیهان برده شهید کردند اما طاهر بن محمود بن
امام موسی کاظم ع را بتوابع شهر رویان بموضع هزار خاله شهید کردند اما فرزندان
ابوطالب بن امام موسی کاظم ع یوسف و حسین را در پایان شاه کوه شهید کردند اما
اونان بن امام موسی کاظم ع را با دو نفر فرزند عمران و زید در شهر امل شهید کردند اما
عباس و حارث را در دماوند شهید کردند اما شاهزاده ابراهیم را با طالب بن امام
موسی کاظم ع را در موضع دواب شهید کردند اما شاهزاده جعفر را در طالقان شهید
کردند و ناصر را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند در اخبار آمده است که سه زمین
است که بر همه زمینها شرف دارد و هر میتی که در آن سه زمین دفن کنند فردا
در قیامت وی را حساب نخواهد بود اول زمین مکه که قدمگاه پیغمبر است صلعم دوم
زمین قم که خاک صلحا و فضلا است سیم زمین دشت ناجر که در توابع شهر ری
است و قدمگاه حسن بن علی علیه السلام است چهارده روز در مکان مذکور لشکر

قامت انداخته بود نقل است که ملکشاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار حضرت امام حسن ع را مهمانی عظیم کرده شرایط بندگی و لوازم سرافکندگی بسند ول داشته در رکاب ظفر انتساب همایونش روانه مازندران شدند چون بقلعه سامان رسیدند محاسب عبدالله زبیر در قلعه بود آنگاه حضرت امام حسن ع با محاسب عبدالله زبیر مجادله بسیار کرده قلعهٔ سامان را از دست عبدالله گرفت و آن قلعه را خراب کرده باز گشت چون بولایت رستمدار رسید بتوابع شهر رویان بموضع ناجر دشت فرود آمدند و مدت ده روز در انجا مقام نموده بعد از آن حضرت امام حسن ع ملکشاه غازی را وداع کرده بجانب مدینهٔ رسول خدا ص رفت اما ابراهیم بن حسن بن امام حسن علیه السلام در ولایت شهر رویان بموضع ناجر دشت بجوار رحمت حق پیوست ابراهیم ابوجواب بن حضرت امام موسی کاظم ع با مادر و همشیره از کره روی بولایت مازندران نهاده چون بموضع مشهد سر رسید نزدیک دریا ویرا شهید کردند و بالقاب ابراهیم ابوجواب خوانند اما سوسی بن عون بن امام موسی کاظم ع را در ولایت دار المرز رستمدار در رود بار علیای در بندک شهید کردند اما فضل و فاضل بن عبدالله بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند و چون بنواحی رستاق رسیدند در موضع کند وس ایشانرا شهید کردند اما حضرت امام علی بن موسی الرضا و حضرت سید جلال الدین اشرف از یک مادر بودند ع حضرت امام رضا ع ویرا بغایت دوست داشتی و در زمان مامون الرشید حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف از بغداد روی بولایت دار المرز جیلان نهاد چون بشهر جیلان لاهیجان رسید ویرا شهید و شرح داستان او مذکور خواهد شد اما حسین و ابوطالب و علی بن عون بن امام موسی کاظم ع روی بولایت

ودرامین نهادند چون بموضع جنداب رسیدند ایشانرا شهید کردند آقا محمد بن عبد الله بن قاسم
بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن رکن الدین بن حسین بن ابراهیم بن یوسف بن صدر
الدین بن صالح بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بجنداب نهاد چون بشهر جنداب
رسید وطن ساخت و ذریات او بسیار شد به القاب موسوی آقا هادی بن عزیز بن
محمود بن حبیب بن داود بن کمال بن محمود بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
مازندران نهاد چون بشهر امل رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
کمال آقا عبد الله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن زید بن عابد بن
عقیل بن بلال بن عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت ری نهاد چون
بموضع پس کوهک افتاد وطن ساخت و ذریات وی بسیار شد بالقاب موسوی
آقا ابراهیم بن عابد بن محمود بن یعقوب بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک بن حسین بن
عون بن امام موسی کاظم ع روی بولایت ری نهاد چون بموضع عبد العظیم افتاد وطن
ساخت و ذریات وی بسیار شد بالقاب موسی آقا ابوطالب بن معصوم بن جعفر بن
دانیال بن فردوس بن زید بن عطار بن اذر بن یوسف بن ناصر بن شمس بن ادهم
بن فاضل بن عبد الله امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت استراباد نهاد چون
بشهر استراباد رسید وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب موسوی آقا صالح بن
موسی بن باقر بن عبد الله بن اسمعیل بن عزیز بن نعمت بن خالد بن جمشید بن عون بن
امام موسی کاظم ع از بغداد روی بشهریار نهاد چون بموضع ورامین رسید وطن ساخت
و ذریات او بسیار شد بالقاب موسوی آقا فرزندان قاسم بن حسن بن امام موسی
کاظم ع محمود و محمد از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع جباررود رسیدند
ایشانرا شهید کردند آقا عبد الله بن عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولا[یت]

فیروزکوه نهادند چون بسیار رود رسیدند بموضع خورداران وی را شهید کردند اما محمد رضای بن امام
موسی کاظم ع از کره روی بولایت فیروزکوه نهاد چون بموضع رزنان لاسم رسید وی را
شهید کردند اما عبدالله بن هادی بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی به لاریجان نهاد
چون بموضع نیار رسید وی را شهید کردند اما فرزندان طیب بن امام موسی کاظم ع محمد
و احمد و مختار و جعفر و داود و دانیال در شهر ری رسیده و محمد از شهر ری روی بولایت
شمیران نهاد چون بموضع سهانک رسید طایفهٔ کاوسواران خبر یافته با امامزاده
درآمده محاربه بسیار کردند آخر الامر امامزاده را در پایان دیه سهانک در میان
سوادستان شهید کردند اما احمد و مختار و جعفر و داود از شهر ری روی بولایت رستمدار
نهادند چون بموضع کالج رسیدند طایفه شیخ خبر یافته بسیار را و امامزادگان درآمدند
و بسیار محاربه کردند آخر الامر امامزاده ها را در کالج بجانب آفتاب برآمد شهید کردند
بزیر چشمه اما جعفر و داود در ولایت رستمدار بموضع لی سرس بخانه شیخ حبیب فرود آمدند
تا مدت چهل روز بیمار بودند آخر بهمان جراحت برحمت حق پیوستند اما فرزندان یحیی
بن امام موسی کاظم ع هارون و هاشم و هادی از بغداد روی بولایت دارالمرز نهادند
چون بموضع کلار استاق رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان صالح بن امام
موسی کاظم ع قدرالدین و حمزه و قوام الدین و بدرالدین و صدرالدین از بغداد در روی
بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند حمزه و صدرالدین روی
بولایت اردبیل نهادند چون بشهر اردبیل رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان حکیم بن امام موسی کاظم ع جعفر و محمد و علی
و حیدر و قنبر از بغداد روی بماوراء النهر نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را شهید
شد اما در روایت آمده که اگر دریاها مداد کردند و درختان قلم شوند و تمامی روی زمین

کاغذ گردند و خلق عالم نویسنده شوند شرح حالات فرزندان و فرزندزادگان امام موسی کاظم
علیه السلام را نتوانند نوشت که حساب اوصاف و اولاد و اتباع فرزندان حضرت
امام موسی کاظم ع را خدا تعالی داند و هر چه در قلم و رقم گشت باقی بقدر مقدور ذکر
خواهد شد آورده‌اند که چون مامون الرشید حضرت امام رضا ع را از خراسان آورده
پیشوای خود ساخت و مردم اطراف و جوانب بخدمت امام رضا ع آمدند از وی آیات
و کرامات و معجزات میدیدند تمامی اهل خراسان وی را اطاعت میکردند و از مامون الرشید
روی بگردانیدند چون مامون الرشید دید که کار از دست رفت و میرود در فکر آن
افتاد که حضرت امام رضا ع را شهید کند و حضرت از مکر وی خبردار شد نامه فرستاد
بولایت مدینه رسول خدا ص بزرگان خود را که مانده بودند از اولاد امام موسی کاظم ع
خبر کردند بدین مضمون که چون نوشته من بشما رسد بی توقف نزد من آیید و از جمله
امامزادگان بروایت صحیح دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن بودند و مهتر
ایشان ابراهیم ابوجواب بود روایت کرده‌اند که چون نامه علی بن موسی الرضا ع
بمدینه رسید جمله امامزادگان چون نامه آنحضرت بدیدند به محبت او بگریستند و آنگاه
ابراهیم گفت ای برادران ما را یک بزرگی سیما باید که خیل و حشم را تواند دید آنگاه امام
زاده هادی گفت ای برادران و عزیزان ما را لازم است که بروضه رسول الله ص
برویم و سلام کنیم و رخصت جوئیم پس هر که را رسول خدا ص جواب سلام باز دهد او
مهتر باشد آنگاه جمله امامزادگان بسر روضه حضرت رسول الله ص رفتند و یک یک
سلام کردند و امامزاده ابراهیم که ده ساله بود نزدیک روضه رسول ص رفته
سلام کرد پس از سلام جواب از روضه مبارک شنید که علیکم السلام یا ولدی و یا
قرة عینی چون امامزادگان بشنیدند همه یکبار بدو آویختند و دست او را بوسیدند

دادند و بروی بیعت کردند و عسکر خود گرد آوردند و علم بنام او برپا کردند و سالار لشکر
خود ساختند و آنگاه از مدینه بیرون آمدند و همچنان بیامدند تا بولایت شهریار بموضع
سار وقمش رسیدند و آنجا فرود آمدند و آن شب شب بیست و یکم ماه محرم الحرام
بود سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم ع در خواب رفته در میان خواب های های
میگریست امامزاده هادی وی را از خواب بیدار کرد و گفت ای همشیره مهربان
ترا گریستن علامت گریه در سفر خوب نیست سکینه خاتون گفت ای جان برادر عجبی را
دیدم که در میان آسمان و زمین ایستاده و قطره قطره خون زهرآلود از وی میچکید و
و از آن قطرات قطره بر من افتاد و بوییدم بوی خون برادرم علی بن موسی الرضا ع
میداد و آن شمع گفت الله اکبر این قوم را اجل رسیده و هر یکی را بدیاری میرسانند
چون اهل بیت این سخن شنیدند آن شب را بنوحه و زاری بصبح رسانیدند
آورده اند که در شهریار قلعه بود و در آن قلعه خارجی قبیلان نام یکی از متعلقان
مامون الرشید در آنجا حاکم بود و دانسته چون از آمدن امامزادها خبر دار شد
نامه نزد مامون الرشید فرستاد که سیدان و آقازادها شش که دوازده هزار و هشتصد
و هفتاد و شش تن از اولاد امامزادها از عربستان بعراق عجم آمده اند در شهریار بموضع
سار وقمش نزول نموده اند از خیل و حشم که من بنظر در آورده ام بسی شمار آمده اند
یکی را زنده نگذارید چون مامون الرشید بر مضمون نامه واقف شد در همان
شب حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را زهر داد و شهید کرد و پس نامه نزد
محمد بن حسن سمنانی و نامه دیگر نزد حسن صباح قزوینی فرستاد و نامه دیگر نزد سیاه
کوش سمنانی و لد خالد نوشت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از اولاد
ترابیان برآورید و ایشان را از موضع سار وقمش نگذارید بیرون آیند

تا آنکه نسل ایشان را منقطع کنند و آنگاه راهداران را فرمودند تا راهها را بند کردند و نگذارند
که ایشان بیرون روند چون این نامه بخواندند قدغن تمام نمود که خارجیان راهها را بگرفتند تا مدت
شش ماه امامزادگان در سارو قوش بماندند یکشب امامزاده ابراهیم در خواب گریه بسیار کرد
برادران وی را بیدار کردند و پرسیدند که ترا چه افتاده است گفت ای برادران
دیدم که لشکر بسیار بر سر ما آمدند چون روز شد محمد سمنانی با قریب چهل هزار کس از خارجیان
بر سر امامزادها ریختند و علمهای کبود و زرد و سیاه برپا کردند و حرب عظیم کردند
از عقب وی سیاه کوش سمنانی با قریب سی هزار سوار از خارجیان رسیدند و
از عقب وی حسن صباح قزوینی با چهل و پنج هزار از اهالی الموت در رسیدند از هر طرف
با امامزادها روبرو شدند و جنگ عظیم در پیوستند تا آن روز امامزاده ابراهیم چندان
کارزار نموده بود که از تاختن مانده بود و امامزادها چون چنان دیدند یکبار حمله
حمله آوردند و از آن خارجیان شش هزار نفر را کشتند و عبدالرحمن بن اسد که بزرگ
الموتیان بود با لشکر خود بدست امامزادها کشته شدند آورده اند که چندان کشته
بر کشته افتاده بود که مجال تاختن میدان و جنگ برهم نبود و شش ماه مردم شهریار
از برای هیزم بیرون نرفته بودند آخر الامر لشکر خارجیان دسیدم بیار گشته که
از شمار بیرون افتاد در شب تاختن بر سر امامزادها آوردند و بر ایشان زدند و برید
میکردند چون امامزادگان کار را چنان دیدند روی بفرار نموده متفرق گشتند
اما علی و جعفر و ابراهیم در موضع سلوک شهریار منصور دمشقی شهید کرد اما
عبدالله بن هادی بن امام موسی کاظم را در موضع اسکستان محمد حارث
شهید کرد و اما جعفر و حسن و حسین که فرزندان امام محمد باقر بودند ایشان را
در موضع ... الیاس بن ازرق دمشقی شهید کردند اما ابراهیم و سلیمان

با یک خواهر که از اولاد امام محمد باقر ع بودند ایشان را در موضع اسمعیل آباد در پیش حمام سیاه
سیاه کوشش سمنانی شهید کردانید اما علی قطر بن امام زین العابدین ع با دو همشیره
که یک همشیره رقیه نام داشت در ولایت شهریار بموضع زرک رسیده بر لب آبی
نشستند وضو ساخته بنماز مشغول شدند ناگاه اکل نام بن نوفل که رئیس آن دیه بود
با خارجیان چند بر سر امامزادگان آمده ایشان را شهید کردند اما فرزندان قاسم
بن امام محمد باقر ع زید و محسن را در شهریار در پایان قلعه بطرف قبله شهید کردند اما
ابراهیم بن امام علی بن موسی الرضا ع را در ولایت شهریار بموضع سلمان آباد
لشکر حشمه پسر منصور مشهدی شهید کرد و سه روز تن مبارک امامزاده در میان خاک
و خون افتاده بود و کسی را زهره آن نبود که امامزاده را دفن کنند ناگاه همائی
آمد و در میان آسمان و زمین معلق بایستاد و سایه بر سر امامزاده افکند و مردی بود
در دیه سلمان آباد نام وی الیاس آمده امامزاده را در آنجا دفن کرد و آن موضع
را بآن سبب پرند خوانند اما موسی و ازهر را با یک همشیره زبیده که فرزندان جعفر
بن امام موسی کاظم ع بودند ایشان را در پایان دیه کبود گنبد جلال الدین شهید کرد اما محمد
و حسن و حمزه و قاسم و خالد و آمنه را در ساروقش بجنگ مغلوب شهید کردند و در
روایت دیگر آنست که شصت تن از امامزادگان را در ساروقش شهید کردند
و سرها را برین بر داشتند و عون بن امام موسی کاظم ع را گرفته شهید کردند و سر او
مامون الرشید فرستادند چون حمزه ابوانک در ولایت کرد ایلین بموضعی که آنرا
ناصرآباد گفتندی رسید در موضع مذکور پیره زنی بود رابعه نام از نسل ابوذر غفاری
و وی را پسران و برادران و اقوام بسیار بود و قریب صد آدم جمع شده بیکبار با
خارجیان در آمده محاربه عظیم در پیوستند آن نیک زن گفت ای فرزندان

اگر شیر مادر حلال خواهید بکوشید و خارجیان را بکشید و سرهای معصوم‌زادگان را از دست
ایشان بازستانید و نگذارید که به هیچ جهتی سرهای این بزرگواران را بخراسان برند
فرزندان چون این سخن شنیدند چون شیران نر خروشیدند و سر راه بر ایشان گرفتند
و آنشب سه هزار خارجی را کشتند و امیر ایشان را که سیاه‌گوش سمنانی بود پاره پاره
کردند و سرهای بزرگواران را گرفتند و در موضع کاظم‌آباد بردند و عون را در سار و قمیش چندان
جراحت رسیده بود که چون بناصرآباد رسید بجوار رحمت حق پیوست و سرهای امام
زاده‌ها را در ناصرآباد دفن کردند و آنجا را شصت‌آباد نام کردند بسبب آنکه شصت
سر در آنجا مدفون شد که صدهزار رحمت بر آن نیک‌زنان باد آقا محمد و ایوب و
یعقوب و زکریا و یونس و شعیب و عبدالله و ناصر و عمار و عبدالمطلب و عبدالحق
و هاشم و ابوطالب و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که بعضی فرزندان امام موسی کاظم بودند
در سار و قمیش روی بهزیمت نهادند چون بموضع کند رسیدند ایشان را شهید کردند
اما هادی بن امام موسی کاظم و همشیره‌اش زینب نام در ولایت کرشته افتادند و در آنجا
ده هزار کدخدایی تا می‌بود مردم آن شهر خارج بودند و در میان شهر قلعه اعظم بود و
در طرف آفتاب فرورفتن قلعه بود که قلعه شیعیان خواندند و در بیرون مسجد مردی بود
که نام وی عبدالله بود و آقا امامزادگان مدت سه روز و سه شب در حجره مسجد بسر
بردند که مردم از ایشان خبر نداشتند دیگر روز عبدالوهاب مدنی در آن حجره نگاه
کرد دید دو تن نشسته‌اند با روی چون ماه و گیسوان سیاه و در تن جراحت بسیار
داشتند پس عبدالله گفت ای بزرگواران شما چه کسانید گفتند ما غریبانیم که راه
بجایی نداریم و ما فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام باشیم الغرض مؤمن چون این سخن بشنید
در حال بگریه درآمد از مسجد بیرون شد و زار زار بگریست و در خانه رفت با زن

و فرزندان حوال باز گفت بعد از آن امامزادگان را در خانه برد و چند روز در آنجا
پنهان کرد آخر الامر منصور دوانقی خبر یافت و آمد ایشانرا شهید کرد و اما جعفر بن محسن بن
امام موسی کاظم ع در خانه درویش صالح فرود آمد و یکهفته در آنجا بماند آخر الامر او نیز
شهید کردند اما فرزندان علی بن امام زین العابدین ع حسین و ابو الحسن را در قزوینان
مجروح کردند چون بموضع کنند در کوچه گهواره تر ایشان مردی بود نام وی حاجی حلوائی
نشسته بود و امامزادگان را در خانه خود نگاه داشت آخر الامر خارجیان کنند خبر یافته
ایشانرا شهید کردند اما علی و موسی بن امام موسی کاظم ع که ایشانرا امیر خوانند اکنون
بسار وقش بموضع کنند افتادند و کدخدائی بود در کنند نام او عبد الله بود
خواندندی آن دو امامزاده بزرگوار بدر خانه وی فرود آمدند آن مرد در از لی بود و زنش معصومه
نام از خانه بیرون آمد دید که دو نفر بر در خانه وی ایستاده اند یا روی چون ماه آن
نیک زن سلام کرد و گفت ای بزرگان شما چه کسانید و از کدام قبیله اید امامزاده
موسی گفت ای زن احوال غریبان چه پرسی ما را اگر توانی شربت آب ده آن نیک
زن گفت منت دارم اما من شنیده ام که از خیل و ذریت اهل بیت محمد مصطفی صلعم
در اینولایت آمده اند و هر یک بولایتی افتاده اند و شاهزاده علی که پسر امام جعفر بن
امام موسی کاظم ع بود و گفت ای نیک زن مگر محبت اهل بیت رسول ع آن مومنه گفت
آری و بگریه در آمده گفت هزار جان من فدای اهل بیت رسول خدا صلعم باد آنگاه
هر دو حسب و نسب خود را گفتند آن نیک زن خود را بدست و پای امامزادها
انداخت و قدم مبارک آنحضرت را ببوسید و در خانه رفت و عبد الله در خانه
بود زن گفت ای شوهر فرزندزادگان رسول خدا صلعم بر در خانه ما ایستاده اند
و تو نماز نمی کنی آن مرد و مومن چون شنید زود از خانه بیرون آمد و دست و پای امامزادگان را

ببوسید و ایشان را در بر گرفت و بجای نبرد و بکیفیت شهر ایشان محمد مشکوری و لوازم مهمان
داری بجای آورده ناگاه شبی عسسان در گذر بودند در خانه عبدالله مدنی رسیدند
از احوال شاهزادها خبردار گشتند شغش کندی احوال بازگفتند اشغش با دویست
نفر سوار و پیاده در آنشب بدر خانه عبدالله آمده شاهزادگان را شهید کردند و در
اخبار آورده اند که چون شاهزادگان را در سارو قمش متفرق کردند فرزندان امام
موسی کاظم ع عبدالرحمن و زید و سلیمان و حمزه و سکینه خاتون در ولایت زهرا افتادند
عبدالرحمن و زید بن امام موسی کاظم ع را در موضع پلنگ آباد در کوچه رئیس با پادشاه و
برادران شهید کردند و سلیمان بن امام موسی کاظم ع در موضع کوشنا آباد شهید
کردند و سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم ع را خارجیان برو آباد از عقب آمده
در شهر آباد چشمه بود پر از آب خود را در آن آب افکند و غایب شد آنموضع را [illegible]
امام جانند اما حمزه بن محمد در ولایت شهید اما جعفر و زید و عسکری که فرزندان حسین بن
امام موسی کاظم ع بودند ایشان را خارجیان بنگینه شهید کردند و تربت شریف ایشان
بنگینه مشهور است اما دختران زید بن امام زین العابدین ع حبیبه و رقیه و آمنه را در
ولایت شهریار در حوالی موضع خاوه شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام علی
بن موسی الرضا ع علی و ابراهیم و حسن را در موضع چهار علی سیاوش و فرزندان
او را شهید کردند اما هارون بن امام موسی کاظم ع در کوه پیر الیاس قلعه و فرزندان شهید
کردند اما علی و قاسم و محمد که فرزندان هادی بن امام موسی کاظم ع بودند ایشان را
در موضع سرای محمود و فرزندان شهید کردند اما ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن
محمد بن امام زین العابدین ع را در موضع سفیدین رئیس نامر و فرزندان شهید کردند
اما محمود و خالد و ابوطالب را در موضع شهریار شهید کردند اما حضرت سلطان سید

محمود بن امام موسی کاظم ع و برادران و برادرزادگان چهارصد نفر بودند روی به قم
نهادند و حضرت سلطان سید محمود را چیره و چیره شهید کردند و باقی امامزادها را
در شهر ساوه شهید کردند و بعضی را در حوالی ساوه شهید کردند اما محمد باقر بن امام
موسی کاظم ع و برادران فضل و علی و اسمعیل و تقی از هزیمت بسیار و قتلش روی به کوه
پا بها نهادند و چون به رودبار قطران رسیدند در موضع رودک دهی بود عظیم که
چهارصد کدخدای نامی در آن ده بودند و بیشترین ایشان دشمن خاندان اهلبیت
بودند چون امامزادگان در منزل رودک رسیدند یکدیگر را وداع کردند بسبب آنکه محمد
باقر را بسیار مجروح کرده بودند و بدان جراحتی که داشت بموضع رودک رفت جائی
بود نام او اسفندیار در سر راه ایستاده بود ناگاه دید مردی بصورت چون ماه
بر آمده با جراحت بسیار خود را بزیر درخت گردکان پنهان کرد چون ساعتی
گذشت خارجیان از عقب آمدند و گفتند ای اسفندیار در اینجا هیچ ابو ترابی
را دیدی که بگذرد اسفندیار بچشم اشارت بطرف درخت گردکان کرد خارجیان
رودک اتفاق کردند و نزدیک درخت رفتند و امامزاده را بیرون آوردند
و هر یک او را ضربتی زدند چون بحالت نزع رسید گفت القوم شربتی آب بمن دهید
آن گروه ظالم آب ندادند امامزاده گفت که اینجا بمن آب نمیرسد بعصای خود اشاره
بزمین کرد چشمه آبی بیرون آمد خواست که از آن آب بخورد دندان بسیار کشش از دهن
بیرون آمد امامزاده نخورد و گفت بار خدایا بر این قوم رحمت مکن و آنکه فرمود از
از برای من بکشف عسل بیاورید الطایفه مضایقه کردند حضرت امامزاده
نظر بدرخت چنار فرمودند از او شیر خشت پیدا آمد از آن اندکی بخورد و جان بحق
تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون و از زمان شهادت آنحضرت تا حال هر سال

بهره مبید بود اما فضل و علی بن امام موسی کاظم ع در ولایت کوشک دشت در موضع [illegible]
بتخانه با با محمد حلوائی فرود آمدند و آن مؤمن او را یکهفته نگاه داشت آخر الامر ایلیق سواران
آگهی خبر یافته اجماع نموده او را شهید کردند و تربت ایشان مشهور است اما محمد و عبدالله
که فرزندان ابیض بن امام محمد باقر ع بودند در موضع ایناج بسر تپه در زیر درخت همان ایلیق
سواران شهید کردند اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع بیدکیجان بدبخت
رود بار طایفه الیاسیان شهید کردند و طایفه بهادریان در شب پنهان آن شاهزاده
را برداشته در پایان ده بزیر درخت چنار دفن کردند اما شاهزاده تقی بن محسن بن امام
موسی کاظم ع را در ولایت رود آهن سهراب بن صفقین بن عبدالملک مروان شهید
کرد اما حسن و محمد که فرزندان عقیل بن هادی بن امام زین العابدین بودند ایشان را در
ولایت او در موضع کلهباد شهید کردند اما قاسم بن عقیل بن امام موسی کاظم ع را با
فرزندان محسن بن امام موسی کاظم ع در هزیمت سار و قمش رو بولایت مازندران
نهادند چون بتوابع شهر امل رسیدند قاسم را در آنجا طایفه ستائی شهید کردند
اما امان الله و عزیز الله بن محسن را در پایان شهر امل شهید کردند اما عون الله و حبیب
الله بن محسن بن امام موسی کاظم ع در موضع بابلکان وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب بابلکان بجهت آنکه در آنجا مردی بود نام وی عبدالمنصور و دو
دختر داشت یکی حکیمه و دیگری حلیمه نام آن نیک مرد دختران خود هر یکی را
بیک برادر داد اما صالح و محسن و قاسم بن عبدالله بن علی بن امام زین العابدین ع
در ولایت رستمدار بموضع بالوا افتادند در آن موضع قلعه بود و در آن قلعه پنجاه رجی بود
نام او ضحاک بن شوکت از نسل صفقین بن عبدالملک مروان نامه نوشت بنزد حسین
شیبانی که چند نفر امامزاده از اولاد امام زین العابدین ع در اینجا میباشند

صلاح چیست جواب فرستاد که چون نامه مرا بخوانی فی الحال ایشان را یا کشته یا زنده
نزد من فرستی گویند که بالو دهی بود بزرگ و کدخدایان عظیم در آن ده بودند و مهتر ایشان
جلال الدین بود و او پنهانی امامزادگان را بخانه خود نگاه داشته چون نامه بآن رسید
در تفحص ایشان در آمده آخر الامر خارجیان امامزادگان را در موضع بالو در بالای کوه طرف
آفتاب بر آمدن بر سر راه شهید کردند و خواستند که سرهای مبارک ایشان را از تن
جدا کنند بقدرت خدا تعالی دو گوسفند کوهی پیدا شدند که شاخهای فولاد سیر
داشتند و بدانها در آویختند تا آنکه شصت نفر از آنها کشته شد و آن خوارجیان چون
این علامت بدیدند ترسیدند و کس را زهره آن نبود که از بیم آن دو گوسفند کوهی
نزد امامزادها بروند گور است که در او دهی بود عظیم و نام آن ده سلمانک بود
و مردمان آن ده از فرزندان اسد بن مسیب بن قعقاع غزالی بودند در شب بموضع بالو
رفتند و امامزادگان را دفن کردند و آن دو گوسفند غایب شدند اما قاسم بن محمد بن
بن علی بن امام زین العابدین ع را خارجیان بالو بسیار مجروح کردند و از بسیاری
جراحت بینا لیدند چون بموضع چارسو رسید در خانه عبدالله مقری فرود آمد که از نسل
بلال حبشی بود که بانگ نماز در زمان حضرت پیغمبر ص میگفت امامزاده مدتی بود در آنجا
بیمار بود و آخر بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست در روایت آمده که کالیج رود یا
کوهی بود عظیم که چهل هزار کدخدای نامی در آن شهر بودند و چهار دروازه و هشت هزار حمام
و هشت هزار مسجد داشت و در میان دو رود خانه واقع شده بود و شش هزار
دکان از همه باب سوداگران که در مصر یابستندی در شهر کالیج فرود آمدندی اما
امامزادگان که از بسیار قتل شکسته شدند هشتاد و سه تن از ذکور و اناث بودندی به شهر
کالیج نهادند و مهتر ایشان صالح بن زید بن امام موسی کاظم ع بود اما قاسم و محمد بن

وحمزه فرزندان علی بن امام محمد باقر ع بودند ورابعه وفاطمه ومیمونه ومریا نو دختران امام زین
العابدین ع عقیل وذکریا نو بن العابدین ومحسن فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع بودند امام
سلیمان وزکریا واسمعیل وعباس فرزندان هارون بن زید بن امام حسن بودند امامزادگان
وکنعان ویوشع وشعیب ویوسف ویونس وزید فرزندان ازهر بن عقیل بن امام
موسی کاظم ع بودند با مریدان ومعتقدان صد نفر بودند روی بشهر کالج نهادند چون بشهر گور رسیدند
در مسجدی فرود آمدند ومدتی در آن مسجد بودند آورده اند که در آن مسجد دو هزار قندیل آویخته
بودند وهر شب آدینه دو هزار چراغ روشن کردندی وبزرگ آن شهر را ازدواب شیخ
گفتندی که از نسل شمر ذی الجوشن بود آن خانه در محلت لزور بود چون خارجیان خبر
امامزادگان شنیدند بتقریب شش هزار سواره وپیاده بر سر امامزادگان آمدند وحرب
عظیم کردند وکسان سالار بن اسد بن ضرغام بن قعقاع خزاعی برفتند وعامر بن عبید الله
ورقا بن غالب را خبر کردند المؤمن با سه هزار مرد دیگر که همه دوستداران اهلبیت
بودند جمع کردند چون بلشکر خارجیان رسیدند هفتاد وسه تن خارجیان را در میان مسجد
کشتند وصالح بن زید بن امام موسی کاظم ع با هفتاد تن مریدان بسرداری بردند و
بعضی مریدان رو باطراف وجوانب نهادند چون بلشکر اسلام رسیدند خبر شهادت
امامزادگان را رسانیدند عامر گفت من چندین ازین حرب بازنگردم تا قاتلان
امامزادگان را ایشان بقتل رسانم این بگفت وطبلها فرو کوفتند وعلمهای سبز
وسفید برپا کردند وسواران وپیادگان برگرد ایشان درآمدند ومحله لزور را در
میان گرفتند آنگاه عامر گفت هر که داند داند وهر که نداند بداند که منم عامر بن عبید الله
بن ورقا بن غالب مولای من علی بن ابیطالب ع ومن خونخواه این شهیدانم بگیرید
از خارجیان که امروز آید تا من قصاص شاهزادگان کنم این بگفت وبانگ بر قوم

زده گفت ای لشکر اسلام بکوشید تا خون شاهزادگان را باز ستانید چون لشکر
اسلام این سخنان بشنیدند همه یکبار حمله کردند و صف لشکر کفار را بدرانیدند و در دم
شیخ سردار ایشان را کشتند و تن او را باتش بسوزانیدند و ابن عثمان را
با شش هزار بقتل رسانیدند و شهر ایشان را بگرفتند و زن و فرزندان ایشان را اسیر
کردند و بعضی را بطریق بندگان بفروختند و خانهای آنها را آتش زدند و آن
گروه را از آن مملکت آواره کردند که صد هزار رحمت خدا و رسول بر عامر باد اما
چون امامزادگان از ساری و قومش روی بهزیمت نهادند یحیی و هادی و محمود و عاقبت
و یوسف و یونس و مرحم و رحیمه که فرزندان امام موسی کاظم ع بودند چون بشهر قزوین
خواجه جلال الدین نانوای قزوینی در دکان نشسته بود آن هشت امامزادگان را
بدید و همچون از خوارجیان بود خوارجیان را خبر کرد ایشان با امامزادگان در آمدند و
مجادله بسیار کردند آخر الامر یحیی بن هارون بن زید بن امام حسن ع را جلال الدین نانوا
شهید کرد اما هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع علی بن زید و حسن و محمد و جعفر و طیب
و رضا و حسین و یوسف و سالم و قایم و حافظ آن دوازده تن امامزاده در عقب
امامزاده هادی آمدند چون باین آباد رسیدند علی مروان و خالد مروان با هزار نفر
مروانیان در بازار سبزی فروشان با امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند
آخر الامر امامزاده هادی را با سایر امامزادگان در شهر این آباد شهید کردند
و بعضی از فرزندان و فرزندزادگان امام زین العابدین ع عبد الله و حسن
و محمد روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع بالو رسیدند طایفه زبیریان
ایشان را شهید کردند اما سلیمان و خالد و جعفر روی بکردستان نهادند چون
بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله جعفر و محمد روی بولایت

دار المرز رستمدار نهادند طایفه جاکین امامزادگان را شهید کردند امام محمد تقی و ابراهیم بن
اسحق بن امام موسی کاظم علیه السلام را در موضع وزان طایفه زیریان بالوجان
شهید کردند اما در موضع درزن بردی بود نام وی سلیمان بن محمد کبشیر امامزادگان را
دران موضع دفن کرده مشهد ساخت اما فرزندان جعفر بن عبد الله بن یزید بن یحیی
بن صالح بن امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل و اسحق و داود و یک همشیره که محترمه خاتون
نام داشت و ایشان مدتی در شهر حله بودند و بتقیه روزگار بسر میبردند تا زمانیکه حضرت
امام حسن عسکری ع را زهر دادند و شهید کردند و بطلب اولاد اهل بیت بودند و هر کس را
بدست میآوردند میکشتند و امان نمیدادند آخر الامر کار بجائی رسید که امامزادگان
در همه شهر و ولایت ترسان و لرزان بودند اما ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود
را جاریه خاتون گفت ای فرزندان برخیزید و روی بهزیمت نهید چون شب درآمد
امامزادگان از شهر حله روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند مدتی
بسر بردند و بعد از آن خارجیان از احوال امامزادگان خبر یافته تفحص مینمودند اما [illegible]
بن برهان بن محمد بن محمود بن حسن بن عبد الله بن شیخ رحمه الله امامزادگان را از احوال
خبر کرد امامزادگان چون شنیدند روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع
رود پایه رسیدند همه شب [illegible] که ایشان را بالقاب اسمعیل خواندندی بسر امامزادگان
اجماع نمودند و بسیار محاربه کردند آخر الامر امامزادگان را شهید کردند و آنجا خارجیان [illegible]
که تن امامزادگان را بسوزانند چون شب درآمد یک کوه پاره در بالای سر امامزادگان
پیدا شد چون روز شد ظالمان بدنهای مبارک ایشان را نیافتند و ناپدید شده
بقدرت خدای تعالی و این احوال در شب جمعه شهر ذی الحجه باشان [illegible] سن الهجرة

بود و الله اعلم

در ذکر عدد اولاد جناب امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء

روایت میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی که چون حضرت امام موسی کاظم ع را خلفای
بنی عباس زهر داده شهید کردند امام علی بن موسی الرضا ع در بغداد و بقولی در مدینهٔ رسول
خدا ص امامت میکرد و گویند که مامون الرشید پادشاه شهر طوس شده بود و تمامی ملک
خراسان در تحت تصرف آن بود و حضرت امام رضا ع در مدینه امام و پیشوای مردم
بود تا دهم همین ماه قدیم و پانزدهم ماه محرم الحرام شب یکشنبه حضرت امام علی بن موسی الرضا ع
بر سر تربت حضرت محمد مصطفی ص رفت و عبادت میکرد و در آنجا ویرا خواب گرفت پس
آنحضرت سر خود را در پایان قبر منور حضرت پیغمبر ص نهاد و در خواب رفت ناگاه دید که
حضرت پیغمبر ص آمد لباس سیاه پوشیده با دیده گریان چون حضرت امام رضا
علیه السلام در عالم خواب حضرت رسول ص را بدان حال دید گفت السلام علیک
یا جد بزرگوار این چه حالیست که می بینم حضرت پیغمبر ص فرمود که ای فرزند امروز ده
روز است که ماتم اختیار کرده ام و حضرت امیر المؤمنین ع از درد تو نالان گشته
و دخترم فاطمه از فراق تو جامه سیاه کرده و امام حسن مجتبی ع از مصیبت تو نالنده
و زاری گرفتار شده و امام حسین ع شهید کربلا از محنت تو ظلم شامیان را
فراموش کرده و امام زین العابدین ع از ماتم تو زبان واویلا بر آورده و
امام محمد باقر ع از بیکسی تو در نوحه و زاریست و امام جعفر صادق ع از غریبی تو
آشوب و رجفت انداخته و پدرت امام موسی کاظم ع از بیچارگی تو بر خاک
ذلت نشسته و حوریان بهشت از برای تو زاری آغاز کرده اند این بگفت و علی
بن موسی الرضا ع را در کنار گرفت و گفت ای جان پدر ای نور دیده مامون

الرشید ترا زهر داده شهید کند پاک مدار چون حضرت امام رضا ع این سخن بشنید
از خواب بیدار شده زار زار بگریست و چون نماز صبح را بجا آورد از روضه رسول
خدا صلعم بیرون آمد و آنگاه جماعت مردم آمدند و حضرت امام رضا ع را سلام کردند
و جمال جهان آرای او را پریشان دیدند و جمله مردم گفتند یا حضرت امام معصوم
چرا خاطر مبارک شما پریشانست حضرت امام ع گفت ای یاران بدانید که امشب
جدم را بخواب دیدم و مرا خبر داد که مامون الرشید ترا بهزار مصیبت و بلا شهید
کند این بگفت و بگریست چون مردم شهر مدینه این سخن بشنیدند همه گریه و زاری آغاز
کردند و گفتند دیگر باره مصیبت اولاد مصطفی صلعم تازه میشود و حضرت امام رضا ع
را مریدی خاصی بود نام او اباصلت حضرت فرمودند یا اباصلت بدان و آگاه باش
که مخالفان قصد کشتن من دارند من توکل بخدا دارم آورده اند که مامون الرشید
پادشاه شهر طوس بود و ممالک خراسان در تصرف او بود بفرمود تا تمامت بزرگان
و امیران و سرهنگان و علما و فضلا کلهم را طلب کردند و مجلس بیاراست و آنگاه
گفت ای مردمان ما را در شهر طوس پیشوائی نیست اگر صلاح دانید حضرت علی ابن
موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس آوریم پیشوای ما باشد آنکه سلیمان بن ابراهیم
ابن محمد بن داود بن قاسم بن سبیت بن عبد الله بن حبیب بن شیخان ابن ارقم رحمة الله
که یکی از اصحاب کبار حضرت امیر المؤمنین ع بود از جای خود برخواست و گفت
یا مامون الرشید راست میگوئی اما میترسم که تو با حضرت امام رضا ع همان کنی
که کوفیان با حضرت امام حسین ع کردند و آنگاه مامون الرشید گفت یا سلیمان
بدان و آگاه باش که بحیثیت سوی حضرت امام رضا ع را کم کنم مرین جا هر آنست
هر کس که ایشان را بیازارد فردا در قیامت پیش حضرت محمد مصطفی صلعم و علی

مرتضی ع شرمنده خواهد شد و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود آنکه مامون الرشید دست
بر مصحف نهاد و سوگند خورد که من هیچ ظلم و ستم بر اولاد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین روا نخواهم داشت سلیمان برخواست مردم شهر طوس را یکان یکان سوگند
داده بیعت نامه بستاندند تا آنکه چهل هزار مرد بیعت کردند و چهارصد بیعت نامه نوشتند و
بدست سلیمان داده روانه مدینه رسول خدا صلعم کردند که حضرت امام رضا ع باید تشریف
تشریف قدوم ارزانی فرماید چون سلیمان بمدینه حضرت رسول خدا صلعم رسید و چشم او
بر جمال مبارک حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة و الثناء افتاد و سلام کرده دست
و قدم آنحضرت را ببوسید و آن بیعت ها را بدست آنحضرت داد و امام علیه السلام
سر نامها را بگشاد و یکبار همه را بخواند و سر مبارک را بجنبانید و آب در دیده بگردانید
آنگاه سلیمان گفت یا مولی امروز روزیست که بشادی و نشاط می باید شد می
بینم که خاطر مبارک شما پریشان شده است و سبب معلوم نیست حضرت فرمودند
ازین نامها جز از مصیبت دیگر چیزی نمی بینم و بر من ظاهر است که مامون الرشید
مرا شهید خواهد کرد و جدم حضرت محمد مصطفی صلعم مرا خبر داده است و آنگاه حضرت
از مجلس برخواست و بحرم خویش رفت و گفت ای فرزندان من و ای برادران من و
ای عورتان بدانید که مامون الرشید مرا طلب کرده و من بجانب طوس میروم و
میدانم که دیگر باره شما را نخواهم دید چون اولاد و اتباع و خویشان حضرت این سخن
بشنیدند همه گریه و زاری آغاز کردند و جامها چاک زدند و گفتند ای امام معصوم
تو میروی ما را بکه میگذاری این می گفتند و زار زار میگریستند پس حضرت امام اولاد
و اتباع خود را وداع کرده روی بولایت خراسان نهاد چون بچشمه در سر راه رسید
جمعی آهوان دید که بسر آن چشمه ایستاده بودند و همه از دیده خون میباریدند چون

آهوان را چشم بر جمال دل آرای حضرت امام رضا علیه السلام افتاد سلام کردند و گفتند یا امام
معصوم اگر صلاح دانید از این کار باز گردید که مخالفان قصد کشتن ترا دارند چون حضرت
امام رضا عم از آهوان این سخن بشنید فرمودند ای آهوان هرگز کسی از اجل روی نتوان
گردانید و من از پدر بزرگوار خود یاد دارم که حضرت نوح پیغمبر عم در خانه خویش خفته بود و
پسران نوح چوبی در آتش نهاده آن چوب را سرخ کرده تن مبارک نوح را میسوزانیدند
چون حضرت نوح عم از خواب درآمد و تن مبارک خود را سوخته دید گفت بار خدایا اجل
فریضه بر من بگمار که من تاب آزار فرزندان ندارم ناگاه ملک الموت در رسید و گفت
ای نوح عم اجلت رسیده است و حضرت رب العزت در قرآن فرموده که اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون چون حضرت نوح عم این سخن بشنید گفت
یکساعت مرا امان ده که دو رکعت نماز بگذارم ملک الموت یکساعت او را امان داد نوح
از جای برخواست و روی بگریز نهاد و گفت یکساعت زیستن غنیمت است اما چون
نوح عم از بیم ملک الموت روی بگریز نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی رگ زمین در هم
کشید و وی در یکساعت یکساله راه برفت دید که چهار کس ایستاده و قبری در پیش گرفته
با یکدیگر نزاع دارند چون نوح عم آنها را بدید سلام کرد و گفت ای یاران شما را سبب
نزاع چیست گفتند ای پیغمبر خدا ما را شخصی وفات کرده و باندازه نیاورده ایم و
نمیدانیم که تمام شده یا نه آن مردمان چون این سخن بگفتند بعد از آن گفتند یا
رسول الله اگر شما قدم مبارک رنجه فرمائید البته ما را حق تعالی غریق رحمت
خود گرداند آنگاه حضرت نوح عم قدم مبارک خود در قبر نهاد و دید که آن چهار
کس که ایستاده بودند یکی جبرئیل عم بود و یکی میکائیل و یکی اسرافیل و یکی عزرائیل گفتند
یا نوح بدان و آگاه باش که اگر صد سال دیگر زنده مانی عاقبت مرگ اندر یابد و

رزق و اجل و نکاح تقدیر یافته است و علمای شریعت در این مسئله قال و قیل بسیار نموده اند
و بار عقل این بحر دو اند و آنچه دانستنی بود نوشته اند و گرچه بیرون از رزق نتوان خورد و در طلب
کاهلی نشاید کرد و همچنین در باب اجل میفرماید که و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله سخن
دراز است پس ایشان گفتند یا نوح ع از دست اجل گریختن فایده ندارد و دلتنگ
مشو اگر شدی دلتنگ چه سود و با حرج دل نشستن و غمناک چه سود و عمری که خداوند
بجهانیان نویسید و گریه و زاری هست از رشک چه سود باز گفتند چاره دیگر نیست مگر
اینکه جان بجان آفرین تسلیم کنی چون حضرت نوح ع این سخن بشنید سر بسوی آسمان کرد
و گفت بار خدایا مرا چندان مهلت ده که باز دیگر بمسکن خود روم ندا از حضرت رب
العزت رسید که یا ملک الموت یکسال دیگر از عمر نوح ع باقی است آنگاه ملک الموت
نوح ع را بجانب وطن روانه گردانید نوح ع مدت یکسال در راه بود تا بمسکن خود
رسید باز ملک الموت آمد گفت السلام علیکم یا نبی الله بدان و آگاه باش که اجل
تو رسیده و ترا چندان مهلت نیست که دمی آب بیاشامی چون نوح ع این سخن شنید
روی خود بطرف قبله کرده ابرو و پای وی از آستانه خانه در گذشت آنگاه ملک
الموت گفت یا نوح ع هزار و چهار صد سال عمر کردی چندان جای نساختی که بفراغ
بنشینی که من قبض روح تو نمایم نوح ع گفت یا ملک الموت اگر دانستمی که چون توی
در عقب دارم هرگز این خانه را هم نساختمی بواسطه اینکه مرا کاری میبایست کرد که
آخر محمود باشد و در ساختن کوشک و قصر عاقبت اندیشیده ترک نمودم زیرا که من
میدانستم که خراب گشتنی و جان و مسکن توی اگر بسکه دم حق عبث بود و کار عبث
مرتکب شدن خوب نیست که العبث ارتکاب الامور لا فائده فیه چون حضرت امام
علی بن موسی الرضا ع این نقل کردند آنان شنیدند بزبان فصیح گفتند صدق

یا ابن رسول الله آنگاه امام معصوم روانه شدند تا بولایت نیشاپور رسیدند و هم بر راه
قدیم بود و در سر راه باغی بود و باغبان بر در باغ ایستاده بود امام ع را چشم بر باغبان
افتاد فرمودند ای باغبان میتوانی که از برای ما انگور بیاوری باغبان گفت
در این وقت در باغ انگور بهم نرسد آنگاه امام ع فرمود برو در باغ نگاه کن باغبان
چون این سخن شنید بازگشت و نگاه در باغ کرد بقدرت خدای تعالی باغ را پر
انگور دید باغبان بازگشت و گفت درین باغ ما انگور شد به همت حضرت امام رضا ع
چون این سخن بشنید غضبان مرکب بگردانید و روی براه نهاد و باغبان درین فکر بود که انگور
باغ را چون تمام کند که ناگاه آتش در آن باغ افتاد و باغ را با باغبان بسوخت اما
چون حضرت امام علی بن موسی الرضا ع بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان
غلطان در آمدند یکی از یمین و یکی از یسار بحضرت امام رضا ع سلام کردند و ساعتی
و بنا و درین بیرون رفت تا بشهر طوس رسید اما چون حضرت بحوالی شهر رسید مامون الرشید
را خبر کردند چون مامون این سخن بشنید شاد شد و فرمود تا تمامت لشکر از بزرگان
و امیران و سرهنگان و علما و فضلا باستقبال آن حضرت رفتند چون بیک فرسنگی
سولی رسیدند همه پیاده شدند و سلام و تحیت بجای آوردند و خود را بدست و پای
آنحضرت انداختند و بوسه میدادند و بگریستند و حضرت امام ع بقصد اعزاز و ناز
و اجلال بشهر طوس بردند تا آن روز که حضرت امام رضا علیه السلام قدم مبارک بشهر
طوس نهاد دوازده هزار کس از لال و کور و گنگ و مفلوج شفا یافتند و هر روز
خلق عالم از اطراف و جوانب میآمدند و کمال فضل آنحضرت میدیدند و هر روز
از لال و کور شفا مییافتند آخر الامر مامون الرشید کینه آنحضرت را در دل گرفت
و بسیار تدبیر کرد که حضرت امام رضا ع را شهید کند نتوانست اما مامون الرشید چند

شیر در شیرخانه داشت و هرکس را غضب کردی وی را بدان شیرخانه انداختی
روزی مامون الرشید در خدمت حضرت امام ع آمده و گفت یا امام معصوم
من چند شیر دارم و آن شیران بسیار درنده شده اند و من شنیده ام که شیران با شما
سخن میگویند اکنون مرا مقصود آنست که شما قدم مبارک در آن شیرخانه نهید
تا با شما سخن بگویند بشنوم چون حضرت امام ع این سخن بشنید تبسم فرمود و از جای بر
خواست باتفاق مامون الرشید رفتند بقصر بزرگ تا بشیرخانه رسیدند و در شیر
خانه را بگشودند آنگاه حضرت امام ع قدم مبارک بر آن شیرخانه بنهاد چون
شیران را چشم بر جمال جهان آرای حضرت امام ع افتاد جمله شیران گفتند
السلام علیک یا ابن رسول الله این چه حلم و عدالت است که خود را در دست
دشمنان دادی ما را اجازت ده تا بیرون آییم و دمار از دشمنان تو برآریم
و تمام مردمان طوس را بدرانیم چون حضرت از شیران این سخن بشنید گفت
جدم رسول خدا مرا خبر داده است که شهیدم از دست مامون الرشید خواهی شد
و در میان شیران یک شیر بود بسیار ضعیف و ناتوان از جای خود برخاست
و گفت یا حلال مشکلات و ای سلطان دین و دنیا و ای ذریت سید المرسلین
بدان و آگاه باش که هرگاه مامون الرشید شیران را طعمه رساند جمله را شیران جوان
میخورند و من عاجز و ناتوان شده ام و مرا نمیگذارند که طعمه بخورم چون
حضرت امام رضا ع این سخن بشنید گفت ای شیران بعد ازین بگذارید تا اول شیر
پیر طعمه بخورد و آنگه شما بخورید جمله گفتند سمعا و طاعتا و آن جمله سخنان که شیران
میگفتند یکان یکان را مامون الرشید بشنید چون امام معصوم از شیرخانه بیرون
آمدند مامون الرشید پرسید که یا امام این شیران چه میگفتند امام فرمود آنچه می گفتند

تو هم می شنیدی بعد از آن مامون الرشید گفت تا یک گاو در آن شیرخانه انداختند
و چون گاو را انداختند مامون الرشید نگاه کرد و دید که جمله شیران از جای برخواستند
و آن گاو را بگرفتند و بکشتند و باز بجای خود رفتند و قرار گرفتند تا شیر پیر از جای
خود برخواست و بسر آن گاو رفت و چندان بخورد که سیر شد و باز بجای خود رفت
و قرار گرفت آنگه شیران دیگر برخواستند و بسر گاو کشته رفتند چندان گوشت
خوردند که سیر شدند چون مامون الرشید آن معجزه بدید گفت الله اکبر اولاد ابو
تراب همیشه جادوگر بوده اند آنگاه حضرت امام ع در خانه خویش رفت مامون
الرشید گفت ای برادر بدان و آگاه باش که ولد امام موسی کاظم ع در شهر
طوس پادشاهی خواهد کرد و خلق عالم بر سر وی جمع شوند و هر روز لشکر وی
زیاده میشود و دمار از ما برمی آورد چون مامون الرشید این سخن بشنید گفت
ای برادر درین کار صبر باید کرد و این راز نهفته با کسی نباید گفت تا خلق عالم
بدین کار آگاه نشوند اما ما را تدبیر و اتفاق آنست که ویرا بزهر مهمانی بخانه برده کار
ویرا بسازیم تا خلق عالم همگان بدین نبرند این بگفت و در خانه رفت آورده اند
که حضرت امام رضا ع را مریدی خاص بود و نام او اباصلت بود آنگاه حضرت امام
معصوم مظلوم گفت یا اباصلت درین شهر از هر جا مشتی خاک نزدیک من آر تا من
بدانم که قبر من در کجا قرار گیرد اباصلت برفت مشتی خاک از هر جا گرفته نزد حضرت
امام ع آورد و حضرت امام آن خاک را از دست گرفته یک یک را ببوئید گفت
یا اباصلت در میان شهر خاک بکشند و در میان قبر چشمه آب بیرون بیاید مرا
از آن آب غسل دهید و خلق عالم را از من خبر کنید و نگذارید که علماء و فضلاء شهر طوس
بر من نماز گذارند تا پنج کس از آسمان بزیر خواهند آمد جبرائیل و میکائیل و اسرافیل

و معجزات عیسی بن مریم ع و تابوت مرا از آسمان ششم بیاورند و مرا عیسی روح الله نماز خواهد
کرد و تابوت من بعد از آن از جای برخیزد و اول باسمان هفتم خواهد رفت حق سبحانه
و تعالی مرا جامهای رحمت در پوشاند و هزار هزار ملائکه از آسمان الله اکبر گویان
با تابوت من خواهند آمد این بگفت بسیار گریست و آنگاه ابا صلت بآنجناب عرض کرد یا امام
تو بیرون وی و ما را بکه میسپاری حضرت فرمودند ترا بخدا میسپارم حضرت درین سخن بودند
که قاصد مامون الرشید در رسید و گفت یا ابن رسول الله ترا مامون بضیافت میخواهد
چون حضرت قاصد را بدید دانست که مامون الرشید قصد کشتن وی دارد و آنگاه
حضرت امام ع با ابا صلت متوجه خانه مامون الرشید شد چون نزدیک خانه رسید
مامون از خانه بیرون آمد و حضرت امام ع را استقبال کرد و او را بجای خود نشاند
و بدست خود یک طبقی انگور آورد و گفت یا مولای بخور حضرت امام بوی نگاه کرد
انگور کرده فرمودند ای مامون از برای خوردن چرا چنین تکلیف نمائی من ازین انگور
خیر از محنت و مصیبت و اندوه چیزی دیگر نمی بینم آنگه مامون گفت یا ابن رسول الله
بروح پر فتوح حضرت رسول ص و امیرالمؤمنین ع که خدا تعالی دنیا و ما فیها را
بدوستداری ایشان آفرید که من درین انگور حیله نکردهام شما بخواطر جمع انگور تناول نمائید
حضرت امام ع چون این سخن بشنید فرمود ای مامون الرشید بزار جان یمین و
را مصطفی ص و علی مرتضی ع یاد من انگور بخورم اما دانم که تو بعذاب الیم آنحضرت
گرفتار خواهی شد این بگفت و دست دراز کرد و انگور بخورد و در ساعت از جای
برخواست مامون الرشید گفت یا امام کجا میروی من شما را بضیافت آوردهام حضرت
فرمود آنجا میروم که تو فرستادی این بگفت و از خانه بیرون آمد و چیز بسیار گذ
حضرت پریشان شده هر لحظه میافتاد و برمیخواست و میفرمود یا ابا صلت مرا

انگاه پدرا که بسیار بیطاقتم زهر استخوانهای مرا درگرفت این میگفت و از بیچارگی و بیکسی
خود میگریست تا بدر خانه رسید آورده اند که شاهزاده امام محمد تقی ع در مسجد مدینه
رفته بعبادت حقتعالی مشغول بود که هاتفی در رسید و گفت اگر میخواهی پدر خود
را زنده دریابی قدم درراه نه حضرت شاهزاده چون این سخن بشنید قدم از مسجد
بیرون نهاد و گفت الهی پدر مرا چندان مهلت ده تا من بشهر طوس روم آنگاه حضرت
شاهزاده درخانه رفته بمادر خود گفت ای مادر مهربان پدر مرا مامون الرشید شهید کرد
چون اولاد و اصحاب حضرت امام رضا ع این سخن بشنیدند همه گریه آغاز نهادند
و جامها چاک کرده واویلا واحسرتا برآوردند و آنگاه حضرت شاهزاده امام محمد تقی
علیه السلام از مدینه روی بولایت خراسان نهاد آورده اند که حضرت شاهزاده
از مدینه بشهر طوس بیکساعت آمده چون بدرخانه رسید دید که پدرش خفته در را زد
و گفت یا پدر بزرگوار من در را بگشا چون حضرت امام رضا ع آواز فرزند خود بشنید بصد
پریشانی از جای برخواست و در خانه بگشود چون حضرت شاهزاده امام محمد تقی ع
را چشم بر جمال جهان آرای پدر بزرگوار افتاد گفت السلام علیک ای پدر مظلوم من
این چه حالت و چه ظلم است که این قوم بی حمیت بسیار در حق شما کرده اند و این چه
ستم بوده که بیعت نامها نوشته فرستاده بعهد خود وفا نکرده اند ای پدر بزرگوار
من از بیکسی و غریبی تو بنالم که در شهر طوس بیکس و غریب بماندی یا از بیکسی خود در
مدینه بنشینم بنالم این میگفت و زار زار مانند ابر بهار آب از دیده میبارید انگاه
حضرت امام ع فرزند را در بر گرفت و روی او را ببوسید و سر وی را بر زیر جامه
خواب برد و آنچه شرط امامت بود بوی ادا کرد و حضرت امام محمد تقی ع آن را
دریافت و آنگاه حضرت امام ع جان بحق تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون

آه ای عزیزان چون امام معصوم مظلوم بجوار رحمت حق پیوست آشوب در شهر طوس ۹۰
افتاد مردم شهر بر سر امام جمع شدند و نوحه و زاری آغاز کردند و جامه‌ها چاک
زدند میخواستند که حضرت امام ع را غسل دهند مرید خاص حضرت امام ع علما
و فضلا و صلحا را از سر امام ع دور کرد و نگذاشت که مردم شهر بر سر امام ع
آیند آنگاه پنج کس از آسمان بزیر آمدند و تابوتی که حضرت امام ع فرموده بود
بیاوردند و حضرت را غسل دادند و کفن کردند و ویرا بتابوت نهادند و آنگاه
تابوت از جای برخواست و روی بآسمان نهاد و چون بآسمان هفتم رسید
حق سبحانه و تعالی ویرا جامه‌های رحمت در پوشانید و هزار هزار ملائکه ذکر گویان
در عقب تابوت امام رضا ع آمدند و تابوت بر سر قبر خویش رسید و ویرا عیسی
روح الله ع نماز گذاردند آنگاه مامون الرشید با جماعت از خواص و عوام در عقب
آمدند و فریاد و واویلا بر آوردند گفتند که حضرت امام ع را بیماری از چه بود
اباصلت گفت این را از برای که میکشی حضرت امام رضا ع را تو شهید کردی
و خود را بعذاب ابدی گرفتار کردی چون مامون این سخن شنید خشمناک شد
و گفت ای اباصلت من امروز پادشاه شهر طوسم تو مرا امتحان بیهوده میگوئی
بگویم تا ترا زجر و سیاست کنند اباصلت گفت اگر مرا بکشی باک ندارم من از حضرت
امام رضا ع بهتر نیستم و از تو نترسم آورده‌اند که حضرت علی بن موسی الرضا ع را هشت
فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد تقی علیه السلام و هادی و علی نقی و حسین
و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی بن امام رضا ع را چهار فرزند بود
بدین اسامی عبیدالله و حضر و محمود و داود اما علی نقی بن حضرت امام رضا ع
را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و حسن و نعمت و صالح ثابت و سالم

اما یعقوب بن امام رضا علیه السلام را سه فرزند بود بدین اسامی یونس و یوسف و اسحق اما ابراهیم بن امام رضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی محمد و محمود و احمد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ اما فضل بن امام رضا ع را دو فرزند بود بدین اسامی جعفر و عبد الله اما جعفر بن امام رضا ع را شش فرزند بود بدین اسامی سلیمان و اسمعیل و یحیی و مالک و حمید و مجید اما عبد الله بن هادی بن حضرت امام رضا ع را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و بربان و نعمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه اما ابوطالب بن علی النقی بن امام رضا ع را ده فرزند بود بدین اسامی یعقوب و یوسف و خالد و حامد و صالح و ناصر و یاسر و دختران حلیمه و رحیمه و سلیمه اما یوسف بن یعقوب بن امام رضا ع را پنج فرزند بود بدین اسامی حمزه و طمره و عزیز و نوح و ابراهیم اما محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و قاسم و زید و علی و دختران زهری و کبری اما عبد الله بن جعفر بن امام رضا علیه السلام را ده فرزند بود بدین اسامی یحیی و مسیب و مختار و عباس و هارون و دختران حلیمه و سکینه و رحیمه و آمنه تا در زمانیکه امام محمد التقی ع را هارون الرشید شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نوشته من بشما رسد باید که ذریات ابوتراب را برادید و دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و آنکه امامزادگان و دی باطراف و جوانب کشیدند اما یعقوب و ابراهیم و فضل را در قبرستان بقیع شهید کردند اما هادی و علی نقی و جعفر از مدینه روی بولایت ساوخ بلاغ نهادند چون بموضع نوشید رسیدند ایشانرا شهید کردند و جعفر را در موضع جرار شهید کردند اما

حسین بن امام رضا ع را در زمان پدرش شیخ بایزید بسطامی از خراسان برداشت
و روی بولایت قزوین نهاد چون بموضع خردان رسیدند قدری آرام گرفتند و طعام
خوردند و بعد از آن روی براه نهادند چون بحوالی شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید
را چشم بر مورچه افتاد که در دامن وی بود نان همی خوردی شیخ شاهزاده حسین را
گفت تو بیرون شهر باش تا مورچه را بمنزل رسانم آنگاه شیخ بایزید مورچه را برداشت
و روی براه نهاد و شاهزاده حسین یکساعت بیرون شهر نشست هر لحظه صدائی از
شهر بگوش وی میرسید از آنجا برخواسته بشهر رفت و بدر حمامی رسید و بحمام رفت
کوری نشسته بود و هر کس که می آمدی گفتی بدوستی علی بن موسی الرضا ع کاسه آب
بر سر من بریزید شاهزاده حسین آب بر سر کور ریخت در ساعت آنکور بینا شد دست
دراز کرده دامن شاهزاده را بگرفت و آواز بلند کرد که ای یاران بدانید که این
شخص امام یا امام زاده است که در حمام است آنکه کور از حمام بیرون آمد و مردم
شهر را خبر کرد از آمدن شاهزاده حسین و چون مردم قزوین این سخن بشنیدند بعضی
بدوستی و بعضی بدشمنی هجوم کردند و در حمام رفته شاهزاده حسین را خفه کردند اما فرزندان
داود بن امام رضا ع عبد الله و محمود و داود و از آنجا روی بولایت تبریز نهادند چون
بموضع نخجوان رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی
اما فرزندان امام علی النقی ع بن امام رضا ع ابوطالب و حسین و نعمت و صالح از مدینه
روی بولایت خاره و گلپایگان نهادند و در آنجا وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان یعقوب بن امام رضا ع یوسف و یونس
از بغداد روی بولایت شهر زور نهادند چون بشهر زور رسیدند ایشانرا شهید کردند
اما فرزندان ابراهیم بن امام رضا ع محمد و احمد و محمود از بغداد روی بولایت [illegible]

نهادند چون بموضع رواردشت برزآباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم
بن امام رضا ع با دو فرزند موسی و طیب از بغداد روی بولایت رودبار قصران
نهادند چون بموضع آهنگ رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم و یعقوب
و حافظ بن ابراهیم بن امام رضا ع از ری روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر
کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان فضل بن امام رضا ع جعفر و عبدالله
از مدینه روی بولایت رودبار قصران نهادند چون بموضع لالان رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام رضا ع سلیمان و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک
و حمید و دانیال از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق
شدند اما سلیمان و اسمعیل از ری روی بولایت طارم نهادند چون بموضع کهد
رسیدند خارجیان از عقب درآمدند و بسیار جدله کردند آخر الامر ایشان در موضع
عینی دیه بطرف رودخانه بجانب آفتاب برآمدن در میان درخت غایب شدند
اما شعیب و یحیی از شهر ری روی بولایت برود نهادند چون بولایت برود رسیدند
ایشان را شهید کردند اما مالک و حمید از ری روی بولایت اردستان نهادند
چون بشهر اردستان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن هادی
بن امام رضا ع یزدان و برهان و نعمان از مدینه روی بولایت بغداد نهادند
چون بشهر بغداد رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران عبدالله بن
هادی بن امام رضا ع فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه از بغداد روی
بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابو
طالب بن امام علی النقی بن امام رضا علیه السلام یعقوب و یوسف و خالد و حامد
و سالم و ناصر از مدینه روی بولایت طائف نهادند چون بشهر مذکور رسیدند

وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما دختران ابوطالب بن
امام علی النقی بن امام رضا ع سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند
چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان یوسف و یعقوب بن
امام رضا ع حمزه و طره و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد روی بولایت خراسان
نهادند چون بشهر طوس رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند
بالقاب علوی اما فرزندان محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع حسن و محسن و قاسم و زید
و علی از مدینه روی بولایت همدان نهادند چون بهمدان رسیدند حسن و محسن را
شهید کردند اما قاسم و زید و علی از همدان روی بولایت سلطانیه نمودند چون بولایت
سلطانیه رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران محمد بن ابراهیم بن امام رضا
زهرا و کبری از بغداد روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر مذکور رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن جعفر بن امام رضا ع یحیی و
موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت ری نهادند چون
بشهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و آنگاه یحیی بن عبد الله از ری روی به
ولایت شمیران نهاد چون بحصار بوعلی رسیدند وی را شهید کردند اما مسیب
و مختار روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را
شهید کردند اما عباس و هارون را در شهر ری شهید کردند اما دختران
سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه از بغداد روی بولایت چین نهادند چون بشهر مذکور
رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد ذکر اولاد علی بن موسی الرضا علیه السلام

در ذکر عدد اولاد جناب امام محمد تقی علیه الاف التحیة و الثنا

روایت میکنند کوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که حضرت امام محمد التقی ع را شش فرزند بود
بدین اسامی حضرت امام علی النقی و ابو الحسن و ابو طالب و زید و موسی و جعفر
اما ابو الحسن بن امام محمد التقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی عبد الله و زید و مالک
و اما ابو طالب بن امام محمد التقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی ابو طاهر و مطهر و ...
و جعفر اما جعفر بن امام محمد التقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی زین العابدین و
مطهر و اسد و ابراهیم و اسمعیل و داود اما عبد الله بن ابو الحسن بن امام محمد التقی ع
را هفت فرزند بود بدین اسامی شعیب و محمد و محمود و حسن و دختران میمونه و ...
... اما ابو طاهر بن ابو طالب بن امام محمد التقی علیه السلام را ده فرزند بود بدین
اسامی سالم و صادق و ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل و دختران ام صغری و ام ...
کلثوم و زینب اما زین العابدین جعفر بن امام محمد التقی ع را ده فرزند بود بدین
... حسین و فضل و مالک و ابراهیم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب
و دختران حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده اما مطهر بن ابو طالب بن امام
را سه فرزند بود بدین اسامی موسی و حسین و محمد آورده اند که چون هارون
... حضرت امام محمد التقی علیه السلام را زهر داد و قصد اولاد ائمه ع کرد جمله امامزادگان
... در جوانب متفرق شدند اما حضرت امام علی النقی ع در شهر سامره افتاده
اما ابو الحسن و موسی و جعفر با همه اولاد و حشم از بغداد روی بولایت
... تا بموضع ری رسیدند مخالفان سر راه گرفته با امامزادگان در آمدند بسیار
... جراحت بسیار بدیشان زدند آخر الامر ابراهیم بن جعفر بن امام محمد التقی علیه السلام
... بموضع زرکان شهید کردند اما اسمعیل بن جعفر بن امام محمد التقی ع بولایت
... طاهر بخانه فخر الدین حداد فرود آمد تا مدت یکماه بیمار بود و بسیار جراحت

داشت فخر الدین جدا دیگر احتمای او را بسته رعایت بسیار نمود آخر الامر بزودان عمرو فرزندان
او اتفاق کرده امامزاده را شهید کردند تا ابوالحسن بن امام محمد تقی ع با یک فرزند خود
زید نام از ولایت ری بموضع اندربان افتاده ایشان را شهید کردند امام موسی
جعفر با جمله فرزندان و فرزندزادگان و اولاد و اصحاب از ولایت ری روی بولایت
دار المرز نهادند چون با آهنگ ا رسیدند با همه عیالات و متعلقان بار گرفتند و آن
شدند و آنجا آب یاری الیتاد شعبان نامی بود آب یار چون امامزادگان
بدید برفت و مردم مروانک را و با مردم بیامدند تا امامزادگان را بکشد
گویند که در آن چهار صد و چهل بود و آخر دم مشور نامه ناموس الرشید در
داشتند که اگر او لا و ائمه بولایت بیند بکشند تا جمله مردم دهات خبر یافتند
و برادرزاده ناموس که عبدالله نام در ده مروانک بود لشکر بر داشته آن
لا کرد چون بموضع آهنگ رسیدند شعبان آب یار بر سر راه نشسته بود و ا
میکشید آنگاه عبدالله گفت ای شعبان ابو ترابیان چه داری گفت
دارم اگر مرا درهم چند دهی ترا دلالت کنم روز آنگاه درهمی چند شعبان
و ایشان را بسر امامزادگان رسانید وطر اند که مردم آن چهار
چهارده همه از کفار بیرون آمده بودند بقصد ی بهر امزادگان الا چهار
فرزندان مسیب بن قعقاع خزاعی علیه الرحمه بود نامی ربیه تش و سلانکت
که آخر دم بگریه و زاری بسیر ملیر و ندو مخالفان با امام ابولا محاربه عظیم کر
که عمران بن موسی بن جعفر بن امام محمد تقی ع آخر روز با ن احوال بسیر
کشتند آخر الامر جعفر و موسی و ابوطالب و قاسم کشیده
را در موضع آهنگ لا رشهید کردند در روز پنجشنبه دوازدهم شعبان

که همان روز خبر آمد که هارون الرشید فوت شده اما عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم
بن ثابت بن علی بن محمود بن یحیی بن اسد بن مسیب بن قعقاع خزاعی علیه الرحمه چون این سخن
شنید شاد شد و گفت ای ابن عمان برخیزید تا کمر انتقام بر میان جان ببندیم و خون
فرزندان امام محمد تقی ع را ازین ظالمان بستانیم همه گفتند فرمان برداریم و آنگاه
علم مسیب را برپا کردند و روی بدان مخالفان نهادند زنان و فرزندان و دختران
همه سر و پای برهنه دست بر سر زنان و روی خراشان رفتند چون لشکر بشعبان آبیار
رسیدند عبد الله کفشگر دید که چگونه آتش بزیر درخت مبارکه نهادی و شاخها و برگها
را بسوختی و آنگاه عبد الله ضربتی بر سر آن زد که تا سینه بشکافت و لشکر اسلام
همچنان میرفتند تا بسر کشتگان رسیدند و خود را درمیان خاک و خون ایشان انداختند
و فریاد و واویلا بر آوردند و امامزادگان را دفن کردند و از روز عبد الله با پانصد نفر
از ابن عمان و اقربان خویش در تعقیب آن خارجیان رفته هزار تن از آنها را کشتند
امامزاده جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع آن روز کشته نشده بود و عبد الله امامزاده جعفر را
بخود آورده چهل جراحت بر اندام نازنین وی بود و عبد الله زنی داشت عفیفه
امام آن جراحتها را محکم ببست و بعد از چند مدت خوب شد و عبد الله دختر خود
زینب نام را بعقد امامزاده در آورد امامزاده جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی محمد کیا و گشتاسب کیا و گرشاسب کیا و زرین کمر کیا اما زرین
کمر کیا را دو فرزند بود عبد الله و روح الله و عبد الله را سه فرزند بود محمد و حسن و
حمید اما روح الله را شش فرزند بود بدین اسامی محمود و مسعود و اسود و ابراهیم و
اسمعیل و داود تا زمانیکه متوکل امام علی النقی ع را زهر داده شهید کرد و لشکری آماده
جمع کرده و روی باطراف و جوانب نهاد و هر جا که اولاد ائمه را بدست آوردی

شهید کردی آنگاه متوکل چون بولایت لار رسید کیایان آن زو از آمدن آن خبر یافته
ایشان نیز تمامی بنی عمان خویش را جمع کرده حرب عظیم در پیوستند و از هر دو سپاه
بسیار کشته شدند آنگاه متوکل گفت ای کیایان شما فرزندان ابوترابیان را پنهان
کرده اید و اسمهای ایشان را بنام گذاشته اید و ایشان را بدست من بدهید بسیار شما را زنده
نخواهم گذاشت و بر نخواهم گشت کیایان گفتند ای خارجی اگر تو بار قتل عام کنی ما آنها
را بدست نخواهیم داد چون چنان دید که چاره نیست و مردم کوه پایه سخت گرفته اند و لشکر
بسیار کشته شده و میشود دست از ایشان بر داشت اما جعفر بن موسی بن امام محمد التقی ع
در ولایت لار بجوار رحمت حق پیوست اما محمد کیا بن جعفر بن موسی بن امام محمد التقی ع در
ولایت رستمدار افتاد چون بپایان صلح کنان رسید مدتی روز بسر برد و بطریق آبا
و اجداد مشغول بعبادت بود و مردم را براه اسلام دلالت میکرد همه مرید و معتقد وی
بودند و از وی کرامات بسیار دیدند و در آن زمان پادشاه عراقین سلطان سنجر بود چون
این خبر بسلطان سنجر رسید آب در دیده بگردانید و متوجه دار الملک رستمدار شد چون بپایان
کوه رسید در خاطرش گذشت که اگر حضرت محمد کیا در صلح کنان مسیحا شد اعجاز و کرامتی
دارد درین راه مبین نماید چون قدم در کوه نهادند بقدرت حقتعالی آن کوه بلرزه در آمد و
ترس و هیبت بسیار بسلطان سنجر افتاد و لشکریان بترسیدند و خوف آن بود که تمام
کوه فنا شود ناگاه آوازی شنیدند که میگفت ایها الجبل بلرزان کوه در ساعت
قرار گرفت و راه بدیشان داده میرفتند تا نزدیک سلطان محمد کیا رسیدند چون
علامت معجزه آنحضرت بدیدند ایشان نذورات و صدقات و حسنات بسیار نمودند
و کمر خدمت بر میان بستند و پادشاه را هر چه در خانه بود به تحت تصرف آن حضرت
در آوردند و نقاره خانه خود را از آن آستانه متبرکه گذاشت و همچنان مانده است

تا روز قیامت و حضرت سلطان محمد کیا در همان موضع بجوار رحمت حق پیوست اما نجیب
کیا و شیر اسب کیا در ولایت دار المرز افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب زرین کیا اما حسین بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن موسی بن عمران بن
حضرت امام محمد تقی ع از مازندران روی بولایت ری نهاد چون در آن موضع رسید
وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب زرین کمر اما فرزندان روح الله محمود و مسعود
و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استرآباد افتادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشان را
شهید کردند اما فرزندان ابو طالب بن ابو الحسن بن امام محمد تقی ع شعیب و محمد و محمود در ولایت
قم افتاده ایشان را شهید کردند اما دختران ابو طالب میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت هزار
جریب افتادند شخصی که او را الیاس خواندندی ایشان را شهید کرد اما فرزندان
ابو طاهر بن موسی بن امام محمد تقی ع سالم و ایوب و صادق و زکریا و عقیل از بغداد روی
بولایت نیشابور نهادند چون بشهر نیشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اما ام صغری و ام
کبری از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع کلیجان رسیدند ایشان را شهید
کردند و ام کلثوم و زینب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشان را
شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام محمد تقی علیه السلام حسین و فضل و خالد و محمود و حسن
و سلیمان و یعقوب و ثابت از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
ایشان را شهید کردند اما دختران حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده از بغداد روی بولایت
اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشان را شهید کردند اما حسن و محمود و حسین
از بغداد روی بولایت نهادند چون بموضع کره رود رسیدند ایشان را شهید کردند
آورده اند که چون متوکل حضرت امام علی النقی ع را زهر داده شهید کرد قدغن نمود که هر جا که
سید صحیح النسب بوده باشد بسوزانند و شهید نمایند بدین مضمون نامه باطراف

جوابی فرستاد آورده اند که از اولاد امام حسن ع اکثری در شهر اصفهان بودند و مدتی به
تقیه بسر بردند چون نامه متوکل بشهر اصفهان رسید دیگر باره آن ظالمان خروج کردند
و دروازهای شهر را ببستند و امامزادگان را در میان گرفتند و بعد از محاربه بسیار
هارون بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در اصفهان شهید کردند و بالقاب هارون قتیلا
خواندند اما هارون را سه فرزند بود محمد و یحیی و ابراهیم و محمد را دو فرزند بود موسی و
اسحق چون شب در آمد جمله امامزادگان از شهر اصفهان روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند در آن موضع که آنرا دار السلام خوانند محمد و یحیی و ابراهیم را شهید
کردند اما موسی و اسحق را در شهر ورامین شهید کردند اما موسی را سه فرزند بود حسین
و صالح و قاسم ایشان را در شهر ورامین شهید کردند اما ابوطالب را چهار فرزند
بود جعفر و ناصر و یعقوب و عبدالله ایشانرا در کاشان شهید کردند و جعفر را دو فرزند بود
قاسم و علی ایشان را در ولایت ری بموضع کجلک شهید کردند اما قاسم را شش
فرزند بود حسن و محسن و یوسف و دختران زبیده و خدیجه و نفیسه ایشان را در
شهر ورامین شهید کردند در پیش مسجد جامع سر برید و شقی و سه روز تن مبارک ایشانرا
در میان خاک و خون افکنده کسی را زهره آن نبود که ایشانرا دفن کند چون
شب در آمد در محله قصابان مردی بود نام وی حاجی حلوائی و آن مرد را چهار پسر بود که
محب خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع بودند ایشان امامزادگان را بهمان موضع دفن
کردند رحمة الله علیهم اما حسن را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و زید و حمزه و یونس
این شاهزادهارا در ورامین در محله سنجر در کوچه کرباس فروشان ازرق دمشقی شهید
گردانید و محمد را سه فرزند بود ابراهیم و محمود و زکریا اما محمود و زکریا را در ولایت

بن حسین بن موسی بن محمد بن هارون بن محمد بن زید بن امام حسن ع از شهر اصفهان روی بولایت
ورامین نهاد چون بموضع زرین رسید وطن ساخت و در زرین چهار صد کدخدا بود
و مردی در زرین بود که نام وی سلیمان بن عبد الله کلبی گفتندی و او را دختری بود
بعقد امامزاده ابراهیم درآورد و ابراهیم را چهار فرزند بود حسین و قاسم و محمود و ابو الحسن
در زرین وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سید زرین والله اعلم

در ذکر عدد اولاد جناب امام علی النقی علیه الآف التحیة و الثنا

در اخبار آورده اند که حضرت امام علی النقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و محمد و حسین و عبد الله و زید و موسی اما محمد بن امام
علی النقی را نه فرزند بدین اسامی ابو طالب و غالب و مطلب و اسحق و اسکندر و محمود و
و خالد و جعفر اما حسین بن امام علی النقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اما محمود بن عبد الله بن امام علی النقی ع را فرزند بود
بدین اسامی یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و قایم و عبد المطلب و ابو الفضل
و ابو المعالی اما ابراهیم بن زید بن امام علی النقی ع را شش فرزند بود اطهر و اظهر و هادی
و حیدر و محمود و الیاس آورده اند که چون معتصم خروج کرد نامه باطراف و اکناف
فرستاد که چون نامه من بشما رسد باید که زوار ابوترابیان برآرید چون نوشته
باطراف رسید خارجیان خروج کردند محمد و حسین و زید را در شهر سامره شهید کردند اما
موسی القاب با برادران چند روزی در ولایت قم بسر بردند و در همانجا ایشانرا شهید
کردند و آنجا یکجا را مشهد کردند و ویرا ابا القا[سم] موسی خوانند اما فرزندان محمد بن امام
علی النقی ع اسحق و اسکندر و محمود و جعفر از سامره روی بولایت خوی سلماس

نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام علی النقی
علیه السلام جعفر و محمود و باقر و زین العابدین از بغداد روی بولایت لار شیراز نهادند
چون بلار شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبدالله و رحمت الله و لطف
الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله از سامره روی بکرمان نهادند چون
بشهر کرمان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن امام علی النقی
علیه السلام سام و لام و محمد و محمود روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
مدتی بتقیه بسر بردند بعد از آن روی بولایت دار المرز نهادند چون برود بار در
بند کت رسیدند محمد را در آن موضع شهید کردند و محمود را در رودخانه آنجا شهید کردند و
و سام و لام بتقیم افتادند چون بقم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان زید
بن امام علی النقی ع ابراهیم و اسمعیل و یعقوب روی بولایت همدان نهادند چون
بشهر همدان رسیدند مدتی بتقیه بسر بردند و بعد از آن روی بولایت الموت نهادند
و چون بالموت رسیدند ایشان را بموضع خانه زاد شهید کردند اما جعفر بن حسین بن امام
علی النقی ع از لار شیراز روی بولایت دار المرز نهادند چون بارنگت رود رسیدند
وی را شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن محمد بن امام علی النقی ع قایم و سالم
و صادق و خالق و ادریس از بغداد روی بولایت سمرقند نهادند چون بشهر مذکور
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حسین بن امام علی النقی علیه السلام
جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از سامره روی بولایت روم نهادند
چون بارنگت ملائین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محمود بن عبدالله
بن امام علی النقی ع یوسف و سلیمان و عزیز و محسن و قاسم و عبد الفضل و عبد المطلب
و عبد المعالی از بغداد روی بولایت طارم نهادند از ذکور و اناث پنجاه تن بود

و از اصحاب کبار نجباء ترک و امیران عرب صد نفر همه شجاع و دلیر و رزم آزموده بودند و در روز
حرب هر یکی از هیبت کس باک نداشتند و همچنین میرفتند تا گذرگاه شهر زنگان رسیدند
و سی هزار خوارج در آن شهر وطن داشتند نقلست از شیخ یزید همدانی که او گفت از استاد
خود شنیدم که از سید المرسلین ولی حبیب رب العالمین حضرت مرتضی علی ع روایت کرده بود
که در زمان حضرت مرتضی علی ع چهل هزار خوارج که در جنگ نهروان بقتل رسانیده بودم از انجمله
نه تن خوارج گریخته در شهر زنگان وطن ساخته بودند و ذریات ایشان بسیار شده بود و امیر
ایشان ابو المعالی بن نوفل بن نعمان بن شمر ذی الجوشن گفتندی و مهتر سپاه اسلام سید
جلال الدین اشرف بود که برادر حضرت امام علی بن موسی الرضا ع بوده آنجا خیمه ها برپا
و هر دو سپاه طلایه نمودند آورده اند که از ایران ترک سیصد کس بخدمت حضرت سید
جلال الدین اشرف آمدند و اسم و القاب ایشان مثل حسن بیک قاسم بیک ابراهیم بیک
و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک که مردم نامدار بودند و سپاهی با ایشان را
خیل و حشم و قبایل و عساکر بسیار بوده در رکاب حضرت سید جلال الدین اشرف مشرف
شدند و عرض کردند یا ابن رسول الله ما را قبایل بسیار است و شما درین ولایت غریب
میباشید و طرح و وضع این ولایت را میدانید صبر بفرمائید تا یکهفته از میان بگذرد تا نامه
بقبایل خود نوشتیم همه حاضر شوند و آنگاه این خارجیان را بسازیم آنگاه حضرت سید
جلال الدین اشرف بر ایشان دعای خیر گفت و آفرین فرمود در کتاب روضة الواعظین
که مشهور است شیخ بابویه قمی رحمه الله آورده است آن روز که مردم استجلو بخدمت آنحضرت
مشرف شدند هزار گاو و گوسفند و صد شتر و صد اسب و صد بدره زر از برای آنحضرت
آوردند و نامه چند بقبیله فرستادند و قدغن تمام نمودند که حاضر شوند و از انجمله چهار هزار
محبت اهل بیت آمدند و در روز یکشنبه هفتم ماه رجب حرب بسیار نمودند و هر دو سپاه

قلب و جناح بیاراستند و جانب میمنه را بدست سید ابو المعالی دادند و میسره را بدست
سلیمان زرقان بن قعقاع خزاعی دادند و قلب سپاه حضرت سید جلال الدین اشرف
ایستاد و طبلها فرو کوفتند و دلیران در فکر مردانگی بودند و بر اسبهای باد پا سوار
شده گرد میدان میگردیدند و مبارزی طلبیدند و کسی را از ظالمان مجال مقاومت
نبود و بعد از آن لشکر اسلام آواز دادند که ای ظالمان سید بن خویش باشید هر که
را مردی باشد امروز اسب بمیدان جهاند آنگاه بعد از استماع این کلام از جمعیت
خوارج مردی بیرون آمد بر اسب سیاه سوار شده و دستار و پای اسب سفید بود
و نام آن عبد الرحمن بن خالد بود چون بمیدان آمد مبارز گفت آنگاه از سپاه
مؤمنان سواری بیرون آمد بر اسب کبود نشسته و جامه حریر سیاه پوشیده و عمامه
کبود بر سر بسته و نیزه خطی در دست گرفته نام وی حسن بیک ترک استجلو بود پیش آمد
و ران و رکاب حضرت سید جلال الدین اشرف را ببوسید و گفت یا امیر مؤمنان
بدان و آگاه باش که در آن روز که جد شما حضرت امام حسین ع را شهید کردند ما همه
از آن تاریخ تا حال سیاه پوشیده ایم مرا دستوری ده تا بنزدیک آن خوارج روم
و داد شما بستانم شاهزاده او را دستوری داد آن خارجی پیش آمد و گفت ای
جوان نام تو چیست بگو تا بی نام و نشان بدست من کشته نگردی حسن بیک مردانه
پیش آمده بی تاخیر یک طعن نیزه بر دهان آن زد که از عقب سرش بیرون رفت
و گفت ای خارجیان پیشتر آیید که مرگ در میدان بیرون آمده است تا ضرب مرا
دریابید پس از صف سپاه خارجیان مردی بیرون آمد بر اسب ابلق نشسته و حریر
یمانی پوشیده و نام وی الیاس بن جعفر بن فضل بن یحیی بکی بود گفت ای جوان خالو زاده
[illegible] او را کشتی اکنون از دست من چگونه جان بدر بری

انکه حسن بیک گفت ای خارجی غم مخور که ترا نیز بوصال خالوزادهات میفرستم این بگفت
و هر دو با هم آویختند و هفتاد حمله در میان ایشان رد و بدل شد و هر دو نیزه ایشان
بشکست آنگاه حسن بیک گفت بگیر و شمشیر حواله او کرد و چنان بمیان او زد که همچنان
خیار تر ببرید و نیمه گردید اسب و صلاح وی را گرفته بغلام خود داد چون امیران استجلو چنان
دیدند همه یکبار بر آن خارجیان حمله آوردند و میمنه و میسره ایشانرا درهم شکستند و بعضی
خارجیانرا سر از تن جدا کردند چون حضرت سید جلال الدین اشرف چنان دید گفت
ای سید ابو المعالی همه یکبار حمله کنید شاید که این خارجیانرا از جا برکنیم و روایت
میکنند که ابن عثمان چلبی که سپاه خارجیان هفتاد و پنجهزار مرد بودند و لشکر اسلام شش هزار
و حضرت سلطان جلال الدین اشرف گفت ای یاران هر که با شما حرب کند
شما با او حرب کنید و هر که از شما امان خواهد امانش دهید آنگاه یکباره دست
بشمشیر زدند و صلوات بر محمد مصطفی صلعم و مرتضی علی علیه السلام فرستادند و طبلها فرو کوفتند و نایها
در دمیدند و پیادگان بر سر پیادگان و سواران بر سر سواران روی نهادند و حمله
در گرفتند و رودخانه خون همچون سیل بهاری روان شد و از ظالمان هفتاد هزار
نفر کشته شدند و پنجهزار از خوارج را زنده بگرفتند و از صف مؤمنان چهل کس
بجوار رحمت حق پیوستند و از آنجمله بیست تن استجلو بود و مثل ابراهیم بیک و قاسم
بیک و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک و حسن بیک را جراحت بسیار
رسیده بود و حضرت امامزاده دعا کرد و دست بر آن جراحتها مالید خدای تعالی شفا
داد و از حسن بیک چون چابک سواری دیدند او را چاوشلو خواندندی و باقی کشتهها
که امامزاده نماز گذارده در آنجا دفن کردند و آنگاه بفرمود تا مردم کلنگها برداشته
و آن شهر را تماما خراب کردند و زن و فرزند ایشانرا بطریق کنیزان بولایت

بستان بموضع خراج فرستادند بعضی را بقتل آوردند و بعضی را بسوختند و غنیمت بسیار
گرفتند و آنها که پیاده بودند سوار شدند و آنها که سوار بودند حشم دار شدند و حسن بیگ بخدمت
حضرت امامزاده معصوم آمد و گفت بفرما تا آن کشتگان که خوارجند بسوزانند آقا امامزاده
دستوری داده و آن خارجیان را تمام بسوختند و ابو المعالی خوارج که سرهنگ خوارج
بود از دست امامزاده گریخت و روی بطارم نهاد و بجوار پور زن قلعه بوده است
که آنرا کوه لوشکون قلعه شوم رود گفتندی پناه برد و نامه باطراف و اکناف فرستاد
که چون نامه من بشما رسد باید که لشکر جمع کنید و بسر ابو تراب بیایید که لشکر ایشان شهر
زنگان را خراب کردند و زن و فرزند ما را باسیری بردند آورده اند که هاشم بن محمد
حنفیه بن حضرت امیر المؤمنین ع و قاسم و طیب و حمزه در مدینه بودند شبی جمال مبارک
حضرت رسول الله صلعم را هاشم در خواب دید که گفت ای جان پدر برخیز و عزم سفر عراق
در پیش گیر که فرزندم سید جلال الدین ابن اشرف بن امام موسی کاظم ع و فرزندان
امام محمد تقی ع و بعضی از فرزندان امام علی النقی ع در دست خارجیان طارم گرفتار
شده اند و حضرت امامزاده هاشم را هاشم تیغ بند گفتندی بسبب آنکه حضرت
امیر المؤمنین ع زبان خود را در دهان وی کرده بود و بازوبند خود را بر بازوی وی بست
چون از خواب در آمد سفر عراق با خود قرار داده قریب چهار هزار مرد که بعضی از
طایفه بنی اسد و بعضی از آل هاشم و اقربای وی بودند مثل برادر زادگان بودند علم
سبز و سفید برپای کردند و علمدار را ابو القاسم بن حمزه بن حضرت امام موسی کاظم ع
داد و لشکر بدست حسین بن محمود بن امام محمد تقی ع داد و روانه گردیدند و همچنان
میآمدند تا نزدیک ولایت طارم رسیدند خبر بحضرت سید جلال الدین اشرف رسید
که هاشم بن محمد بن حنفیه بن امیر المؤمنین ع با چهار هزار مرد بامداد شما آمدند چون شاهزاده

این سخن را شنید شاد شد و حسن بیک استجلو را بقرب شش هزار مرد جوشن پوش باستقبال پسر دنیا
فرستاد و هنوز شاهزاده هاشم فرود نیامده بود که خبر آمد ملک شاه بیسران بن ملک غازی
بن ملک کاووس بن ملک اشرف بن ملک کیخسرو بن ملک کیقباد بن ملک بهمن
بن ملک شاه بیسران بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار با قرب چهل هزار
مرد یکجهته و یکرنگ آل محمد ص بخدمت میرسد چون حضرت سید جلال الدین اشرف این سخن
بشنید شاد شد و بر آن مردم آفرین کرد و دعای خیر گفت بفرمود تا طبلهای بشارت
فرو کوفتند و درین فکر بود که از طرف مغرب شاهزاده هاشم تیغ زن در رسید و از
جانب مشرق ملک شاه بیسران در رسید و خود را در دست و پای سلطان سید
جلال الدین اشرف انداختند و آنگاه شاهزاده فرمود تا هر غنیمتی که در شهر زنکان گرفته
بودند تمام بر شیعیان قسمت کردند و شاهزاده هاشم و سید جلال الدین اشرف
در یک مکان بر سر یک فراش نشسته بودند که جاسوس ابو المعالی از لشکر خوارج آمده
لشکر مسلمانان را مشاهده نموده و در همان شب خبر برد و گفت لشکر ابوتراب بیان و سلطان
ایشان نه آنست که تو دیدی شوکت و عظمت ایشان زیاده از آنست که بتقریر
لسان بیان توان نمود نقلست از سلطان حاجی بابا محمود دیلمی که هاشم پسر محمد
حنفیه بوده است و حضرت محمد حنفیه نام خود را باو کذاشته و او را پیش از زمان
حضرت امام زین العابدین ع در شهر طارم بموضع بیورزن شهید کردند و این هاشم
نام آن هاشم داشت و گویند جاسوس ابو المعالی چون تفصیل لشکر ابیان
کرد ابو المعالی در خشم شد گفت تا تعداد لشکر خود را بگویند صد و بیست و شش هزار
خوارج بقلم آوردند و لشکر اسلام پنجاه هزار مرد بودند آنگاه حضرت سید جلال الدین
اشرف بفرمود تا سراپرده بیرون زدند و لشکر روی بطارم نهادند چون بموضعی

رسیدند که آنرا بازرگشت خواندند آنجا ترسائی بود که دویست و بیست سال
داشت آواز داد که یا امیر المؤمنین نزد من بیا که مرا چند سخن با تست
اگر قبول طبع شما باشد فبها و اگر قبول ندارید بگویم حضرت سید جلال الدین
عنان مرکب بدانجایگاه راند ترسا سلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین امسال
سال عظیم است و ستارهٔ مسلمانان از برج نحس بیرون آمده و کار خارجیان
دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است و روی شما بجانب دریا حضرت
فرمود تو علم نجوم میدانی عرض کرد آری حضرت فرمود فلان ستاره را میشناسی
عرض کرد نمیشناسم حضرت فرمود حکم زمین را میدانی که در زیر پای تو چیست
ترسا گفت سخن را از چه رو میگوئی امامزاده فرمود من دوش جدم حضرت محمد
رسول الله صلعم را در خواب دیدم و مرا خبر داده است که سپاه ترا حضرت رب
العالمین توفیق رفیق کرده بموضع ترسائی خواهی رسید و چند کلمه سخن با تو خواهد گفت
و در زیر پای ترسا هفت خم زر است و خشتهای طلا بر سر آن نهاده و خانهٔ ایست
پر از اسلحه و خانهٔ دیگر است پر از نعمت خدا که اگر صد سال لشکر تو بخورند با تمام
نرسد چون ترسا این سخن بشنید حضرت فرمود تا آن زمین را کندند و همان جای
که ترسا ایستاده بود هفت خم زر پیدا شد و خانهٔ پیدا شد پر از اسلحه و خانهٔ دیگر
پر از نعمت هر چه خواستند برداشتند چون ترسا این حال را دید در ساعت
کلمه شهادت گفت و مسلمان شد و آنگاه آنها را بلشکر قسمت کردند و همه را
برداشتند و بپای آن قلعه رفته خیمه زدند آورده اند که هفت سال در آن جایگاه
نشستند و آخر الامر خارجیان بجان آمده حرب عظیم در پیوستند و اول کسیکه از
خارجیان بیرون آمد منصور کوفی بود و از سپاه مؤمنان ملک شاه میران

آن روز هفتاد خوارج را کشت و آخر الامر از سپاه خوارج شخصی تیری بینداخت و
چشم راست ملک شاهمیران را ضعیف گردانید چون لشکر اسلام ملکزاده
خود را چنان دیدند همه یکبار حمله کردند تا هزار خوارج را کشتند و ملک شاهمیران
با میرزاده یحیی و شهید شدند آنچنین و بسیار خود خوارج ابنیا ساختند و آواز پیدا کرد که
بپا شید که کار شما را بسیار آنگاه آوازی شنیدند آن را ما فرستاده که از مصاف
بازگردید که دیدارت سیر ببینیم ملک شاهمیران بازنگردید و کارزار میکرد تا ویرا
شهید کردند بعد از آن هاشم تیغ بند بیرون آمد جامهٔ سفید پوشیده و بر اسب
کبود سوار شده چون شیر غران که از بیشه بیرون آید هر که را بر سر زدی تا سینه
شکافتی و هر که را بر میان زدی چون خیار تر بدو نیم کردی و همچنان میکشت
تا هزار خوارج را کشت آخر الامر نامردی از کمینگاه بیرون آمده ضربتی بر
شاهزاده زده ویرا شهید کرد انا لله و انا الیه راجعون و آنگاه ویرا در آنجا
دفن کردند و مشهدی ساختند چون لشکر خواجه خود را کشته دیدند همه یکبار
حمله کردند و ده هزار نفر از خوارج را کشتند اما قاسم و حمزه بن حضرت امام
موسی کاظم ع و حسین بن محمد بن حضرت امام محمد باقر ع را در آنجا شهید کردند
و مشهدی ساختند چون حضرت سید جلال الدین اشرف دید که روز تنگ
گردید و شب درآمد نفر فرمود که شعیب با چند نفر دیگر رفتند و باروت ریختند
قلعه را آتش زدند سه هزار خانهٔ خوارج بسوخت و آن قلعه را خراب کردند
و ابو المعالی روی بهزیمت نهاد و چون بر نکان رسید سی هزار خوارج بدو
پیوستند و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در طارم مشغول بود
خبر آمد ابو المعالی خارجی با قرب سی هزار مرد بر سر شما می آیند آنگاه چنین

چون این سخن بشنید با ابن عمان و خویشان آنچه از لشکر جمع کرد و با خوارج جنگ کرده
فرمود ای ابو المعالی تا کی میگریزی اگر مردی داری بمیدان من آی چون ابو المعالی
این سخن بشنید در میدان آمده با حسن بیگ مقابله نمود و طعن چند از هر دو جانب رد و بدل
شد و بعد از آن حسن بیگ کمند از بازو بر داشت و بدان انداخت چنانکه
حلقه بحلقه پیچیده کشان کشان آنرا بخدمت سید جلال الدین اشرف آورده و
حضرت را چون چشم بر آن افتاد بقتل فرمود تا آنرا کشتند و آن سی هزار خوارج در دست
آنچه از لشکر استجلو کشته شدند و غنیمت بسیار گرفتند و حضرت شاهزاده اسیری نجات
را بحسن بیگ استجلو داد و دعای در حق وی فرمود و حضرت سید جلال الدین
اشرف با قرب سی هزار مرد مؤمن روی بدار المرز گیلان نهادند چون بشهر
لاهیجان رسیدند قرار گرفتند و مردم الشهر با حضرت سلطان سید جلال الدین
اشرف بیعت کردند و تمام گیلان بتصرف آنحضرت درآمد و هر سال حسن بیگ
با جماعت استجلو میآمدند بزیارت آنحضرت و آنحضرت نیز دعای خیر در حق ایشان
میکرد آورده اند که حضرت سید جلال الدین اشرف در اسناد خود آورده
که طایفه استجلو از ما اند و از ما جدا نشدند و جان خود را از برای ما فدا کردند
رحمة الله علیهم اجمعین و آنحضرت نوزده سال در شهر لاهیجان ماند و حکومت
کرد و چون بسال بیستم رسید نبیره شمر ذی الجوشن در ولایت کلپایگان بود خروج کرد
در شهر لاهیجان آمدند حرب در پیوستند آخر الامر حلکوش نام تیری بر سینه حضرت
سید جلال الدین اشرف زده وی را شهید کرد آورده اند که وقتیکه آنحضرت را شهید
کردند نه سال باران از آسمان بزمین نبارید و بغایت خشکی پیدا شده مردم بسیار از
گرسنگی هلاک شدند و حضرت سید علی کیای لکی با هزار مرد مؤمن رفتند که نعش

مبارک حضرت سید جلال الدین اشرف را که زیر درخت افتاده بود برداشتند دیدند
که چهار علم نور بر سر وی افراشته که تا ساق عرش پیوسته بود و دو پلنگ سر در پای
وی نهاده و جامه در خاک و خون آغشته و گرد و خاک نشسته دیر برداشتند و بحوالی
شهر لاهیجان برده دفن کردند و مشهدی عالی ساختند و هر سال از وی کرامات
و ولایات بسیار ظاهر میشود آورده اند که بعضی از اولاد امام علی النقی ع از بغداد
روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما
یونس و یوسف و سلیمان از ری روی بولایت نطنز نهادند چون بانجا رسیدند
اما عزیز و محسن از بغداد روی بولایت طبس نهادند چون بحسین آباد رسیدند
ایشان را شهید کردند اما عبد الفضل و عبد المعالی در ولایت بابا منصوری
افتادند و ایشان را در موضع خار شهید کردند اما حمزه و رضای بن حضرت امام
موسی کاظم ع در زمان مامون الرشید در شهر ورامین آمدند و آنها را شهید کردند در موضع
سوسنان مدفون هستند اما فرزندان ابراهیم بن امام علی النقی ع اطهر و اطهر و هادی
از ری روی بولایت استرآباد نهادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشان را شهید
کردند و در همانجا مدفون ساختند تمام شد ذکر اولاد حضرت امام علی النقی ع

در ذکر اولاد حضرت امام حسن عسکری علیه آلاف التحیة و الثناء

در اخبار آورده اند که حضرت امام حسن عسکری ع بعد از وفات پدر ده سال پادشاهی
کرد از ولایت شام تا مدینه رسول خدا صلعم بتصرف او شد و لشکر بی اندازه جمع
کرد در روایت آمده از شیخ حسن خوارزمی که هجده هزار اکابر در دیوان آنحضرت می نشستند
اول کسی که بیعت کرد محمد بن عبد الله بن عبد المعالی بن مسعود شیرازی بود و حسین

مردم بیعت کردند چون حسب المراد آنحضرت از جانب الهی بر آمد روی بشام نهاد و شام را
مسخر گردانید و از ایشان چندان اسیر گرفتند و غنیمت بدست آوردند که حساب
آنرا اگر خدای تعالی داند هفتاد هزار خوارج را بقتل رسانیدند و بعد از فتح شام روی
بولایت ری نهادند چون بشهر قم رسیدند اکابر باستقبال بیرون آمدند و زنان و دختران
بر بالای بامها بنظاره آنحضرت آمدند نقلست که امام حسن عسکری ع چون بشهر قم درآمد دیدم
جامه سفید پوشیده بود و عمامه سفید بر سر نهاده و دراعه حضرت رسول صلی الله و آله
بر دوش افکنده و مصحف حضرت امیر المؤمنین ع حمایل کرده خلق بسیار بدست و
پای آنحضرت افتاده بودند و بسیار کور و کر و مفلوج شفا یافتند و چون حضرت امام بشهر
قم نزول فرمود و مدت ده روز بماند بعد از آن روی بجانب ری نهاد و چون بشهر ری
رسیدند مردم تمام باستقبال آنحضرت آمدند و بسیار نذور و علوفه آوردند و حضرت امام
علیه السلام تحفه ایشانرا قبول نکرد گفتند یا ابن رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد
ما در زمان عبد الملک مروان تجربه پیدا دیدیم و محبت شما را از دل بدر نکردیم تا چه پایست
که ما را اختیاری از نظر مبارک انداختی حضرت ابن اسحق بشنید گفت ای یاران بدانید
که این شهر ری آن شهریست که خون ناحق حضرت امام حسین ع از سبب وی ریخته
شده است و هر زمین که غله میروید و هر باغی که میوه میدهد تمام از زمین خون شهدای
اهلبیت است آنگاه حضرت امام ع مردم را وداع کرده روی بکوه پایه لواسان
نهاد چون در لواسان نزول کرد فرمود تا عامر بن عبد الله را بخواندند و به
فرمودند تا نامه باطراف و جوانب نوشتند مضمون نامه آنکه چون نامه من بشما
رسد باید که مساجد بنا کنید آورده اند که چون نامه باطراف و جوانب رسید هفتاد مسجد
در یکروز بنا کردند اول مسجد در لواسان بنا کردند و هر مسجد را سه بدره زر نهادند

اگر آن مسجد خراب شود دیگر باره آباد وان کنند و چون مسجدها تمام شد حضرت امام
ده روز در لواسان نشست و انکه یحیی بن عبد الله بن محمد بن فضل بن حسن بن اسحق بن
هارون بن زید بن امام حسن ع در موضع لواسان گذاشت و آن مسجد را بد و سپرد و
روی بولایت بغداد نهاد چون بشهر سامره رسید معتصم انحضرت را زهر داده شهید کردند
و انحضرت را یکفرزند بود حضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله
وسلامه علیه و علیهم اجمعین و در چاه سامره غایب شد و او زنده است و ظهور
خواهد کرد و عالم را از نور خود منور خواهد کرد انشاء الله در اخبار آورده اند که مهدی
بن عبد الله بن محمود بن رضای بن عمران بن اذنان بن یوسف بن جعفر بن عبد الله
بن مطهر بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع از حله روی بولایت دار المرز
جیلان نهاد چون بناتله رستاق رسید وطن ساخت و بدلی و بیر احمدی کیا
لفتندی و مهدی را چهار فرزند بود یعقوب و علی و محمود و حسین و یعقوب و علی
از جیلان روی بولایت رستمدار نهادند چون بناتله رستاق رسیدند در موضع
لناده وطن ساختند و دوازده هزار سید حسینی و موسوی و رضوی و علوی
در ولایت جیلان از ظلم مخالفان مخفی النسب ماندند بعضی را شیخ خوانند و بعضی
را کیا گویند اما فرزندان ابراهیم بن علی بن اسحق بن حسن بن جعفر بن یحیی بن هارون
بن محمد بن عیسی بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع قوام الدین محمد و رکن
الدین از حله روی بولایت شهریار نهادند چون بدشت مروآباد رسیدند وطن کردند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما قوام الدین از مروآباد قرار نکرد و
روی بدار المرز نهاد چون بمازندران رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب میر بزرگ و رکن الدین در ولایت هزارجریب افتاد و وطن ساخت

وذریات او بسیار شد بالقاب حسینی اما محمد در مرادآباد بماند و براسه فرزند بود
سید محمد و سید قاسم و سید مرتضی اما سید محمد در خشب مرادآباد بماندند و سید قاسم
در سیاوخ بلاغ در موضع کسبین افتاد و وطن ساخت و سید مرتضی در ولایت
شهریار وطن ساخت وذریات او بسیار شد بالقاب حسینی اما از اولاد علی
بن محمد بن حسام الدین محمد بن کامل بن سلیمان بن حمزه بن مطهر بن عبدالله بن هادی
بن امام زین العابدین ع جعفر و ابراهیم و حسین از حله روی بولایت همدان نهادند
چون بدان ولایت رسیدند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما اولاد عبدالله بن جعفر بن یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی
کاظم ع واذیان و عمران از بغداد روی بولایت همدان نهادند چون بشهر
همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و از انجا فرار نموده روی بولایت تفرش
نهادند چون بولایت تفرش رسیدند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار
شد بالقاب حسینی اما فرزندان جعفر بن عقیل بن قاسم بن ابراهیم بن سلیمان
بن سعید بن احمد بن هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع یعقوب و یونس
از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند
وذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما از اولاد حضرت امام
زین العابدین ع بعضی در دار المرز جیلان افتاده وطن ساختند و مخفی
النسب بماندند والله اعلم در اخبار آورده اند که سه نفر از اولاد
حضرت امام موسی کاظم ع در شیراز مدفون میباشند و تربت مطهره ایشان
مشهور و متعین و آثار ولایات و کرامات در مزارات ایشان بظاهر پیوسته متواتر
انجا سید یکی امامزاده معصوم احمد بن امام موسی کاظم علیه السلام در میان شهر

قریب مسجد نو افتاده امیر مقرب الدین مسعود بن بدر که از خاصگیان و مقربان اتابک
سعد ابوبکر بن سعد بوده عمارتی در خاطر داشت و در آنجا یکباره قبری یافته اند که تو
انگشتر شخص مبارک همچنان در حال اعتدال تغیر و تبدیل در وی تاثیر نا کرده و خاتمی
که در انگشت مبارکش بود احتیاط فرموده اند منقش بود بنام احمد بن موسی
ائمه و افاضل و عقلا و اعیان شیراز جمع گشته اند و تحقیق کرده صورت در حضرت
اتابک معروض داشتند اتابک ابوبکر مشهدی بر آنجا ساخته و عمارتی بنا
فرموده و بمرور زمان اشتهار بشاه چراغ یافته و خلق شیراز بعد از آنکه بکرات
و مرات در حالت فرو ماندگی و حیرت التجا بآن جناب کرده اند و استمداد
فرموده اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمده بدین منوال مشهد مبارک
بشاه چراغ اشتهار یافته و یکی دیگر امامزاده محمد بن موسی رضوان الله بر او
مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است و یکی دیگر امامزاده معصوم حسین
بن موسی در محلت باغ قتلغ از محلات شیراز افتاده و بگنبد باغ اشتهار یافته چه در اول
که شخص مبارکش ظاهر گشته در ایام سلطنت اتابک بوده و بر سر قبر او گنبدی
ساخته بوده و بمرور ایام از حال بگردانیده اند اما اسم گنبد بر آنجا بر قرار و باقی است
و یکی علی بن حمزه نوخواسته بود چون مامون بیعت با و عهدی در خاطر داشت
از بغداد بخیریت و پیاده بشیراز آمد در عهد سلطنت عضد الدوله بود و چون هارون
مامون با پدر او افعال امامزاده به پیر سید جمعی از ملاعین ظلمه بسیار ایشان از
را شهید کردند قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر بمشهد سید جلال الدین حسین
حمزه اشتهار دارد و واقع گشته در ذکر سیدها ابن سید قاسم بن سید
بنوده اند در اخبار آورده اند که ملک یزدجرد بن ملک شیخ قبل بن سید اسمعیل بن

از برای فرزند خود ملک شاه غازی خواست آنگاه خاقان قاصدی نزد یک ملک
یزدجرد فرستاد که در ولایت ری چه بسیار شهرت دارد که همراه دختر خود بفرستم چون
ملک یزدجرد این سخن شنید شاد شد و گفت در ولایت ما همه قسم بسیار هست
غیر از کنکره نواز که در ولایت ما نیست مقصود آنست که چند نفر کنکره نواز
را از آنجانب روانه کنی همراه زنان گویند که کنکره نوازان همراه دختر
پادشاه روانه نمودند چون بولایت ری افتادند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب کنکره نواز تا زمانی که ملک شاه غازی از دنیا سفر
کرده بجوار رحمت حق پیوست بعد از پنجاه سال دیگر کنکره نوازان فغان نمودند
که ما سیدیم اما عرب کنکره نواز و فرزندان ذی‌الالمسر در موضع کلپایه افتادند و وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما محمود
کنکره نواز و فرزندان در شهر ری افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار
شد خود را ناحق سید خواندند اما ابراهیم کنکره نواز و فرزندان در ولایت همدان
افتادند و وطن ساختند بموضع کهک و خود را بناحق سید خواندند اما حسین
کنکره نواز با فرزندان و برادران و برادرزادکان بموضع اوستان میمون
آباد افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را ناحق سید
زین [illegible] ندند اما بهرام کنکره نواز و فرزندان و برادران و برادرزادکان در شهر
النسب بجا [illegible] دند و وطن ساختند و ناحق خود را سید خواندند اما حسام الدین
حضرت امام سو [illegible] ندان و برادران و برادرزادکان و اولاد و اقربا هزار و
مشهور و [illegible] و آثار در [illegible] شهر شیراز افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما ایدان شاه
آنجا سیدی یکی امامزاده معصو [illegible] نواز و فرزندان و اولاد و اصحاب او سیصد تن بودند

در شهر تبریز افتاده وطن ساختند و خود را ناحق سید خواندند آما سهراب کنگره نواز و
فرزندان و محراب کنگره نواز در شهر آذربایجان افتادند و خود را ناحق سید خواندند
آما قاسم کنگره نواز در ولایت رودبار قصران افتاده بموضع رودک وطن ساختند
و خود را ناحق سید خواندند آما علی کنگره نواز در ولایت شمران بموضع فرعلیب
افتادند و وطن ساختند و خود را ناحق سید خواندند آما یوسف کنگره نواز و
حیدر کنگره نواز در شهر شماخی افتاده وطن ساختند و خود را ناحق سید خواندند
آما عنایت کنگره نواز و هدایت کنگره نواز در شهر نخجوان افتاده وطن ساختند
و خود را ناحق سید خواندند آما هادی کنگره نواز و فرزندان و برادران هزار و
یک صد و پنجاه نفر بودند روی بولایت اصفهان نهادند چون بموضع کلشتج
افتادند در همان جا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده و خود را ناحق سید خواندند

در ذکر انساب سادات جلیل القدر مشهور در هندوستان وغیره

سادات امروهه قریه از مضافات دهلی است سادات آنجا از اولاد سید شرف
الدین شاه بن سید علی بن سید مرتضی بن ابی المعالی بن ابی الفرح بن سید داود
بن سید حسین بن سید علی بن سید هارون بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی ع
میباشند نسب سادات که در مشهور در هندوستان منتهی میشود بسید هارون
بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی علیه السلام نسب سادات بهنکر ایشان از
اولاد سید بدر الدین بن سید صدر الدین محمد الخطیب بن سید جلال الدین حسین
بخاری بن سید محمود بن سید شجاع الدین بن سید ابراهیم بن سید قاسم بن سید
زید بن سید جعفر بن سید حمزه بن سید هارون بن سید عقیل بن سید اسمعیل بن

سید ابی الحسن علی التمتار بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی علیه السلام میباشند
نسب سادات بخاری طایفه بزرگند از سادات صاحب سعادات که در
ولایت هند و ملتان و لاهور و دهلی میباشند جد اعلای ایشان سید جلال الدین
بن حسین بن سید علی بن سید جعفر بن سید محمد بن سید محمود بن سید احمد بن سید
عبدالله بن سید علی بن سید جعفر بن سید جعفر بن امام علی الهادی علیه السلام
از جانب عراق به بخارا افتاده و چون بعضی از ایشان بعد از صحبت مردمان
آنجا گرفتار گردید اقامت آنجا را دشوار دیده از روی اضطرار متوجه کابل
شد چون بکابل رسید و دلهای آنجماعت را مانند اهل بخارا مرتبه سنگ
خارا دید مجاورات ایشان را نیز نپسندید از غایت حیرت و ملالت کیاد
رسید زبان بمضمون این بیت برکشید: قتل عامی آرزو دارم هلاکو خان
کجاست: زانکه از سرحد کابل تا بخارا کشتنی است آخر الامر بولایت هند آمد
و با اهالی آنجا اظهار نمود که ما از بخارائیم و در شکستن سنگ خارائیم بنابرین سید
مذکور و اولاد امجاد او مدت بسیار در سواد هند روزگار بتقیه بگذرانیدند
و از سلاطین آنجا تعظیم و رعایت بغایت میدیدند تا آنکه بسبب استمرار زمان
مدارا و تقیه جمعی کثیر از آن طایفه علیه مذهب پدران بزرگوار را گم کردند و
بعضی از ایشان که صاحب فضل و کرامت بودند مانند سید راجو حق نسبت
وجهی نمودند و ذیل همتشان از لوث الزام تقیه منزه و پاک بود و پیرو
مذهب اجداد بزرگوار را اسیکردند نسب سادات بنی زهره از اولاد سید
الفضلاء سید علاء الملة والدین ابو الحسن علی بن ابی ابراهیم محمد بن ابی علی
الحسن بن ابی المحاسن زهرة بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن

ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبدالله الحسین بن ابی
ابراهیم اسحق المؤتمن بن الامام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام میباشند
نسب سادات دراز گیسو از اولاد زید الجندی سید محمد گیسو دراز مدفون گلبرگه
من بلاد دکن بن سید یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن حمزة بن
داود بن ابی الحسن زید الجندی بن ابی عبدالله الحسین القعدان بن ابی منصور محمد
الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید الشهید بن علی بن الحسین ع میباشند نسب
سادات بنی بکونه که البشار ابنی عبدالله نیز گویند خانواده بزرگند و سادات
عالیدرجات در عرض عراق عرب و کوفه بکثرت عدت و عدد مشهورند از اکابر
کوفه بوده اند در زمان سید مرتضی علم الهدی انتسابات و اصالت خود در تکلف نقابت
بغداد و عراق عرب میشده اند از نسل عبدالله رابع اند که منتهی میشود بعبدالله
ثالث و عبدالله ثانی و عبدالله اول که عبدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن
الامام الهمام ابو الائمه الکرام علی زین العابدین علیه السلام است نسب سادات
بنی مختار از اخیار ذریه رسول مختار نسب شریف ایشان با بی علی المختار النقیب
سیر الحاج میرسد نقابت مشهد منور حضرت امیر ع و امارت حج الاسلام مدتی
باکابر آن سلسله مفوض بوده سید جلیل القدر نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان
شمس الدین ابو القاسم علی بن عمید بن عبد المطلب بن جلال الدین ابو نصر ابراهیم
بن سید عمید الدین عبد المطلب بن شمس الدین علی ماضی است که آخر نقبای بنی
عباس بود و این شمس الدین علی ثانی در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف
بخراسان آمده در سبزوار متوطن شد و ایالت سبزوار باو متعلق بود و همچنین سید
میر محمد قاسم نسابه که در سبزوار متوطن است و میر شرف الدین علی از سبزوار

جد بلخ رفتند نقیب النقبای بلخ و توابع آن به اوشان مفوض شد بعد از وفات شاهرخ میرزا
از انجا جدا شده بهند رفتند و الحال اولاد امجاد ایشان در هند اقامت دارند مشهور
بسادات بنی مختارند نسب سادات انجویه از اعیان سادات شیرازند و در قدم
تشیع از دیگران ممتازند نسب شریف ایشان بقاسم الرسی بن حسن بن ابراهیم طباطبا
حسنی منتهی میشود بعضی از ایشان بولایت هند افتاده در انجا نیز نقیبه میکنند و در نزد
سلاطین آنجا بار معظم و صاحب خیل و حشم و طبل و علم اند نسب سادات مرعشیه
مخفی نماند که مرعش بروجهی که در کتاب صحاح اللغه مستفاد میشود بلده ایست از جزیرهٔ
موصل هستند از اولاد علی المرعشی ابن عبد الله بن محمد بن الحسن بن حسین الاصغر
بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام این طایفه چهار فرقه اند فرق
اول سادات عالیه درجات مازندران فرق دوم سادات شوشتر که در اصل
از مازندران بانجا آمده اند فرق سیم مرعشیه اصفهان که اصل ایشان نیز از مازندران
باصفهان آمده اند فرق چهارم مرعشیه قزوین که از قدیم الایام در آنجا بار توقف
دارند و ساکن میباشند و همواره بمذهب حقه ائمه ع عمل نموده اند نسب سادات
رضویه مشهد رضا ع و سادات رضویه منسوبه قم مجموع بابی عبد الله احمد نقیب قم
ابن محمد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع ابن الامام محمد التقی علیه السلام منتهی میشود
نسب سادات موسویه از اولاد احمد بن محمد الاعرابی ابن قاسم بن ابو القاسم حمزه
بن امام موسی کاظم ع میرسند نسب شرفاء و حکام مکه معظمه از اولاد جعفر المکنی
بابو محمد بن محمد الامیر بن حسن الامیر بن محمد الاکبر بن موسی بن عبد الله بن موسی جون
بن عبد الله محض بن مثنی بن امام حسن ع میباشند نسب سادات نوریه که در شوشتر
متوطن اند ابتدای سلسله از سید نعمت الله بن سید عبد الله بن سید محمد بن سید

حسین بن سید احمد بن سید محمود بن سید غیاث الدین بن سید مجد الدین بن سید
نور الدین بن سید سعد الدین بن سید عیسی بن سید موسی بن سید عبد الله بن الامام
ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام است و نسبی را چنین که قلیل الوسایط باشد
ائمهٔ انساب عالی گویند نسب سادات قنوج از اولاد زید شهید سید صدر جهان
القنوجی البهانوی بن سید عبد المقتدر بن سید شاهین بن سید احمد معروف به سید
منجهلی بن سید عبد الله از کهتل وارد شد به قنوج و ساکن شد در انجا ابن سید عبد الله
بن سید محمد بن سید سراج الدین بن سید تاج الدین بن سید علیم الدین بن سید کمال
الدین الترمذی ابن سید کمال الدین وارد شد از ترمذ بهند و متوطن شد در قریهٔ کهتل من
اعمال سرهند ابن سید عثمان بن سید ابی بکر بن سید عبد الله بن سید طاهر بن سید زید
معروف به زید سدید و ملقب بعم عمر و للترمذی الذکور از ایشان هستند سادات
بهنور من مضافات سنبهل و از ایشانند سادات سامانه و بعضی از انها معروف اند
به اولاد منجهلی در سامانه و بعضی بسادات بخاری مشهور ند والله اعلم بالصواب

خاتمه

بر خداوندان دانش و بینش و اصحاب فطانت و فراست پوشیده و مستور نماند که
علم انساب و نسابه در ازمنه قدیم و مردمان متورخ و پیش متداول بوده چنانچه
در عرب جمعی معروف بوده اند که علم انساب و نژاد عرب را نیکو میدانستند
و ثمرهٔ رای معرفت خانواده که صاحب صفات پسندیده بوده اند پیدا شدند
چونکه اخلاق و صفات نیکو موروثیست و در حکمت فن اخلاق حکمای آن را بوراثت
فهمیده و خلاصه چون معرفت انساب و هر خانواده و شجره را در کتب و دفاتر
ثبت میکرده اند تا معلوم گردد نیکوان و نژاد و پوران خانه آبا و کلان و نسبها

خانوادهٔ سماحت و شجاعت و سیادت و شرافت و نجابت پیغمبری است که
مفاخرت نژاد نیکو بعرش برین رسانیده و بالخصوص سادات عالیه درجات
والا مرادکان واجب التعظیم که قبور ایشان در هر خطه و مقام گاهی از عرب و عجم
نشانی و علامتی است برای این دودمان فاما شرح حال هر یک و مقام کام
وکیفیت حالات و اطوار ایشان بیشتر و بیشتر مخفی بوده و اگرچه شرح حالات هر یک
را در کتب رجال علما امامیه و عامه ذکر نموده ولی متفرقه و کتابی مجموعه و با تفصیل
بدست نیفتاده تا درین اوقات بتائیدات حق سبحانه و پرتو انوار هدی کتابی بدست
افتاد که بنام کنز الانساب بوده نسبت تالیفش بسید مرتضی علم الهدی بود لهذا
برای معرفت انساب سادات عالیه درجات سندی نیکو بود این بنده قلیل
البضاعه اقل عباد الله میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی بعون الله ملک الوهاب
آنرا بزیور طبع درآورده امید که مطالعه کنندگان از آن
بهره مند شوند و بانی را بدعای خیر یاد نمایند
بتاریخ غره شهر ذی القعدة الحرام سنه ١٣١١
بخط اقل عباد الله میرزا احمد
شیرازی صورت اتمام
پذیرفت و السلام
تمّمه

مسئله ارسید

غرض از ترقیم و تسطیر این کلمات مبانی آیات اینکه چیزی که ذخیره آخرت و باقیات الصالحات
خزائن و ما عندکم ینفد و ما عند الله باق باشند نیست مگر کتب راه معرفت و پیروی احکام شریعت
غرّای محمّدی و اهل بیت طاهرین ایشان لهذا کتب ذخیره و باقی ماندن ثواب مستمری دائمی
این توفیق و سعادت نصیب و شامل حال عالیجاه رفیع جایگاه سعادت همراه آقا میرزا
محمد حسین خلف صدق و مرحمت و غفران پناه مرحوم مبرور حاجی میرزا علی نقی شیرازی
گردید که کتاب بحر الانساب که مشتمل بر شرح احوالات امامزادگان واجب التعظیم والتکریم
و سادات عالی درجات که منشعب بسلاسل و اسباط حسنی و حسینی است و شرح احوالات
مقابر ایشان بنحوی که معلوم و مکشوف گردد و معرفت هریک بوجه کمال حاصل شود که
مردمان که علی الدهور والشهور معرفت احوال ایشان را نموده در مزار و مقابر ایشان
از روی معرفت زیارت نموده و فوز عظیم حاصل نموده و ثواب آن را واصل و عاید
آن مرحوم مبرور مغفور والد ماجد ایشان که مرحوم حاجی میرزا علی نقی نمایند متوقع از خوانندگان
و مطالعه کنندگان اینکه واقف و والد ایشان را بیاد ذکر خیر شاد فرموده و ثواب
آن را بواقف و والد رسانیده وقفاً صحیحاً شرعیاً وجلیاً مؤبداً بحیث لا یباع ولا یشتری ولا یرهن
فمن فعل ذلک یستحق الغضب والمقت من الله فیا اخوانی لا تعادوا باخلافنا و ذکرنا لعل الله
یوفقکم بطلب رضائه انه خیر معین و مخفی نماند که این کتاب مستطاب بسی کتاب نیکوئی است در شرح
احوال امامزادگان و اگرچه علماء اعلام و فقها و مجتهدین و علماء رجال بواسطه بعضی از اخبار
عامیه آن قدح در آن نموده و بعضی کلمات آن را منافی دانسته باخبار اصول کافیه و ضروریات
که معتمد علیها باشند در نزد ایشان ولی جمعی دیگر از علماء تصحیح بعضی از اخبار آن را نموده و حکم در
صحت نموده مثل مرحوم آخوند دربندی و غیره و حقیر هم بنای خود را گذارده‌ام بر صحت بعضی از اخبار
آن و صدق یقین نزد حقیقت امامزادگان و شهرت و نقل خلف از سلف در صحت این
قبور مستفیضه بمشاهد حال است و هذا ما سطرنا و رقمنا و اشهدنا علیه و انا الاحقر امام الحکماء محمد جعفر

خدا

شب

سلادیا بی سهمی خانجی رسیدون [illegible] جلاجیج [illegible] مشغول [illegible]

انشاءالله تعالی [illegible] صد ... ربع [illegible] بالیوز خانه انگلیس [illegible]

منشی مرزا [illegible] صاحب [illegible] ایشان [illegible] در [illegible]

علیم محمد [illegible] سید [illegible]

[illegible]

...ب

حضرت امیر المؤمنین عم بیست و نه فرزند

امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد حنفیه و

ابوبکر علی و عمر علی و عثمان علی و عفان علی و سهل و ز

Date	No.	Date	No.